

به نام بی نام او



عرفان کیهانی (حلقه)
((دوره ششم))

استاد : محمد علی طاهری

((حلقه‌ها))

ارتباط روح جمعی ۲
کنترل تشعشع منفی ۴
آشتی و درک مرگ

ارتباط گستردگی
ارتباط حفاظتی اعدو
شارژ شعوری

حلقه آگاهی

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۶	مباحث عملی دوره
۷	ارتباط گسترده
۹	قطعه شعر شوق شهباز محبت را پر است
۹	ادامه ارتباط گسترده
۱۱	اخلاق در عرفان
۱۲	لزوم ارزیابی از خود
۱۳	خلقت انسان در میانه
۱۳	مرکب
۱۴	نفس
۱۵	جان
۱۶	نیروی حیات
۱۷	حافظه فیزیکی و شعوری کیهانی
۱۷	نفس مطمئنه
۱۸	من کمی
۱۸	جان و نفس ازلی و ابدی
۲۰	انواع عقل
۲۱	مغز ، حافظه ؛ مغزی ، ذهنی و فرائضی
۲۲	نمودار
۲۳	سؤال : در خصوص نفس
۲۳	سؤال : تفاوت نفس و جان
۲۴	سؤال : در خصوص مرکب
۲۴	سؤال : در خصوص علت خلق ما
۲۵	سؤال : در خصوص اطلاعات موجود در هر ذره
۲۶	دریافت آگاهی (شعر خلقت انسان)
۲۶	دریافت آگاهی (نماز)
۲۷	سؤال : آیا گسترده به دو شاخه مادی و معنوی تبدیل می شود
۲۷	سؤال : چرا در آگاهی به یکی شعر می دهند و به یکی چیز دیگری
۲۷	سؤال : مشکل کسانی که مطلب را دیر متوجه می شوند عقلی است یا ذهنی
۲۸	سؤال : علت تفاوت های فردی
۲۹	وظایف مغز

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۳۰	سؤال: در خصوص اپراتوری عقلهای متعدد
۳۰	سؤال: آیا مشکل بیماران روانی در اپراتور است
۳۱	سؤال: آیا مرگ مغزی دلیل بر مرگ نیست
۳۲	سؤال: وضعیت کالبد ذهنی در مرگ مغزی
۳۳	سؤال: فرق روح با کالبد ذهنی
۳۴	سؤال: در خصوص کالبد ذهنی
۳۵	سؤال: در مورد روح منفی
۳۶	سؤال: نفس مطمئنه چه تجهیزاتی دارد
۳۸	هوای نفس
۳۸	سؤال: در خصوص نفس
۳۸	سؤال: چقدر زمان به سرویس مرکب اختصاص دارد
۳۹	سؤال: تصمیم راننده از کجا می آید
۳۹	سؤال: من ثابت کجا نشسته است
۴۰	سؤال: در چرخه انا لله من ثابت هم متحرک است؟
۴۰	سؤال: آیا کالبد ذهنی در زندگی بعدی هم آگاهی کسب می کند
۴۰	سؤال: آیا در این دنیا هم به نفس مطمئنه خواهیم رسید
۴۱	ارتباط شارژ شعوری
۴۳	شارژ شعوری طبیعی
۴۳	شارژ شعوری غیر طبیعی (ارادی)
۴۴	چیز خور شدن
۴۵	سؤال: کسی که اعتقاد نداشته باشد آیا از شارژ شعوری منفی متاثر می شود
۴۵	سؤال: اگر همه چیز در کمال است پس چرا شارژ شعوری می تواند تأثیر گذار باشد
۴۵	هشدار (پرهیز از رفتار و حرکات انحراف زا)
۴۷	سؤال: آیا با شارژ مثبت می توان اثرات شارژ منفی را خنثی کرد
۴۷	سؤال: آیا این که می گویند شارژ روی کیف پول یا دفترچه حساب بانکی تأثیر می گذارد درست است
۴۸	سؤال: چرا نمی توان شارژ شعوری از راه دور اعمال کرد
۴۸	سؤال: آیا با اعمال شارژ شعوری در اماکن افراد داخل آن نیز تأثیر می گیرند
۴۹	قطعه شعری در سپاسگذاری از استاد
۵۰	تعریف تخصصی از نظر
۵۰	ارتباط کنترل منفی روح جمعی 2

فهرست	
شماره صفحه	عنوان مطلب
۵۱	سؤال : در خصوص بحث آخرالزمان
۵۲	سؤال : در خصوص فعالیت شبکه منفی در مدارس
۵۳	سؤال : چگونه از حمله شبکه منفی پیش گیری کنیم
۵۳	ارتباط اعدو بالله
۵۵	گزارش چند ارتباط
۵۷	سؤال : مورد کاربرد حلقه اعدو بغیر از نماز
۵۷	سؤال : جنس نظر از چیست
۵۸	سؤال : در خصوص نیت در نظر کردن
۵۸	سؤال : اگر در الاست بریکم یکی نه بگوید همه باید برگردند
۵۹	سؤال : چه نیازی است خدا به ملائک پاسخ بدهد
۵۹	سؤال : چه اجباری به دورزدن در حلقه انا لله است
۵۹	هدف از خلقت
۶۱	گزارش ارتباط
۶۲	سؤال : در خصوص حذف زمان
۶۲	ارائه یک نظر توسط یکی از حضار در خصوص قل اعدو برب الناس ، ملك الناس ، اله الناس
۶۳	سؤال : آیا مفهوم کارگزاران همان ارواح مقدسین است
۶۳	سؤال : در خصوص هوشمندی مثبت و منفی
۶۴	ملائک
۶۵	عصر برده داری مدرن
۶۸	ارتباط ویژه
۶۸	کلاس بی کلاسی
۷۰	جنگهای تشعشعاتی
۷۲	سؤال : وظیفه ما در جنگهای تشعشعاتی و ملائک تشخیص شبکه مثبت و منفی
۷۳	سؤال : در خصوص برنده شدن طرح الهی
۷۳	سؤال : وظیفه ما در مقابل شبکه منفی
۷۴	سؤال : جلو افتادن جنگهای تشعشعاتی
۷۴	سؤال : چرا قدرت شبکه منفی بیشتر از شبکه مثبت است
۷۵	سؤال : در خصوص تفکر اشتراکی
۷۷	سؤال : در خصوص پیروزی شبکه مثبت

فهرست	
شماره صفحه	عنوان مطلب
۷۷	سؤال : چرا همش اولتیمانوم
۷۸	سؤال : در خصوص چگونگی تحول مولانا
۷۸	سؤال : در خصوص لزوم داشتن پیر در مسیر
۷۹	سؤال : چرا نمی توان انفرادی به رحمانیت الهی دست یافت
۷۹	قطعه شعری در مدح استاد
۷۹	صحبت‌های یکی از حضار و استاد در خصوص پی گیری سر نخها تا حصول نتیجه
۸۱	آیا خر دجال ظهور نکرده است
۸۱	سؤال : در خصوص آرم مؤسسه
۸۱	سؤال : چگونه با عصر برده داری مدرن مقابله کنیم
۸۱	ارتباط کنترل تشعشع منفی 4
۸۴	سؤال : آیا در موقع نفرین کردن وارد شبکه منفی می شویم
۸۴	سؤال : آیا نفرین کردن اعمال دیکتاتوری به هستی نیست
۸۵	سؤال : فرق فاز منفی با شبکه منفی
۸۵	ارتباط آشتی و درک مرگ
۸۷	سؤال : پس اگر عمر طولانی غیر عرفانی باشد تلخ است
۸۹	سؤال : در ارتباط حلقه آشتی و درک مرگ آیا اگر وابستگی نباشد مرگ فیزیکی رخ می دهد
۸۹	سؤال : در خصوص تفاوت پرواز روح با ارتباط آشتی و درک مرگ
۸۹	سؤال : اگر در پرواز روح هدف تجسس نباشد آیا صحیح است
۹۰	گزارش ارتباط
۹۱	سؤال : آیا حلقه الهی راجعون زیر مجموعه حلقه دیگر است
۹۳	عدم و وجود
۹۵	سؤال : آیا کهکشان ما شامل همین حلقه است
۹۶	سؤال : آیا قیامت در تمامی حلقه ها صورت می گیرد
۹۷	سؤال : آیا وقتی که قیامت حادث بشود ما به حلقه دیگری می رویم
۹۷	سؤال : در قرآن هست که دنیای ما از بین می رود و قتیکه قیامت حادث شود
۹۸	سؤال : آیا قتیکه زمان متوقف می شود حرکت از بین می رود
۹۸	سؤال : آیا حلقه ای برای تقویت عصب ثانویه داریم
۹۹	سؤال : در خصوص هم فازی کیهانی
۹۹	سؤال : آیا حلقه ای بنام حلقه امکان داریم
۱۰۰	صورت‌های مثالی

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۰۱	مکانیزم انتخاب مرکب در انتقال از زندگی قبلی به این زندگی
۱۰۳	سؤال : در خصوص روح هادی
۱۰۵	سؤال : در خصوص کودک درون
۱۰۶	بحث همزاد و جاری شدن حکمت الهی
۱۰۷	سؤال : فرق تشعشع با شعور
۱۰۸	سؤال : فرق پاکسازی مکان با شارژ شعوری مکان
۱۰۸	ارتباط آگاهی
۱۰۸	سؤال : در خصوص ماجرای آدم و حوا قبل از نزدیک شدن به آن درخت (در بهشت اولیه)
۱۱۰	سؤال : در خصوص حلقه آگاهی
۱۱۰	ضرورت کارکردن با حلقه ها
۱۱۲	آیات قرآن استفاده شده در دوره
۱۱۳ - ۱۱۸	بخشی از اشعار استفاده شده در دوره

به نام خدا

مباحث عملی دوره

۱- ارتباط گستردگی

۲- شارژ شعوری

۳- کنترل منفی روح جمعی ۲

۴- حلقه حفاظتی اعدا

۵- کنترل تشعشع منفی ۴ (خنثی کردن اثرات تخریبی نفرین)

۶- آشتی و درک مرگ

۷- حلقه آگاهی

به نام خدا

دلبر که سرکشی نکند دلفریب نیست
فهم سخن به مردم دانا گذاشتیم
ما شکوه از کشاکش دوران نمی‌کنیم
موجیم کار خویش به دریا گذاشتیم - **رهی معیری**

ارتباط گستردگی

یکی از موضوعاتی را که از ابتدای ورود به عرفان حلقه مورد بررسی قرار دادیم بحث شاهد بودن است ، که شاهد خودش نگاه گسترده است، به عبارتی شاهد متمرکز نیست ، شاهد همیشه مجموعه‌ای را زیر نظر دارد، شاهد کلیتی را زیر نظر می‌گیرد و در این خصوص از یک بدن (ظاهراً محدود) شروع می‌شود تا وقتی که می‌خواهد به یک کلیتی معادل جهان هستی برسد ، در ابتدا بدن و وجود خودش را محدود می‌بیند ، منتها چارچوب این کلیت را قرار است زیر نظر بگیرد و هیچوقت حرف تمرکز ما نداشته‌ایم . شاهد همیشه زیر نظر دارد یک مجموعه‌ای را و هیچوقت معطوف به یک موضوع خاصی نمی‌شود ، در موضوع تمرکز بحث زندانی شدن در یک نقطه مطرح می‌شود ، این زندانی شدن در کوتاه مدت ممکن است مفید باشد زیرا که ما را از تفرقه و از چند جهت می‌کشد می‌آورد در یک جهت ، اما در طولانی مدت ما را زندانی و اسیر یک نقطه می‌کند و اشکالاتی دیگر پیش می‌آید که ممکن است ما را وابسته به آن نقطه بکند مثل کسانی که یک چیزهایی ملکه ذهنشان بشود .

موضوعی را که در این عرفان ما مورد بررسی و توجه داریم، نقطه مقابل تمرکز است، یعنی پیش بسوی گستردگی، گسترده و گسترده تر و دامنه تفکر ما و عمل ما بطور کلی همه باهم شروع می‌کنند به دامنه پیدا کردن، در بعد تفکری ما، دامنه تفکر ما را از مسائل قومی، نژادی و... گسترش می‌دهیم در سطح هستی، یعنی حتی از سطح زمین هم فراتر می‌رود، یعنی به اصطلاح دامنه تفکر ماکل هستی را در برمی‌گیرد ، ما انسان را از هستی جدا نمی‌دانیم ، حتی پی بردیم که برای اینکه تعریف دقیق‌تری از هستی یا خودمان داشته باشیم ، باید تن واحده هستی را بفهمیم .

متوجه شدیم علت اینکه ما نمی‌توانیم ظلم نکنیم به این علت است که هستی را نمی‌شناسیم ، در این تفکر ما دامنه فکر خودمان را بسیار فراتر از مسائلی که حالا خیلی از دیدگاه‌ها دارند بررسی می‌کنیم ، نهایتاً متوجه می‌شویم که باید در سطح کل هستی تفکر کنیم ، ما باید همیشه از خود ارزیابی داشته باشیم، ما یک جزء کوچکی از این تن واحده هستیم ، یک سلول از این تن واحده هستی هستیم و بعد اینکه تن واحده را درک کردیم، تازه متوجه می‌شویم که چرا نباید ظلم کنیم و چرا نباید ... و بحث اخلاق در عرفان اینجا پیش می‌آید ، بحث درک تن واحده حالتی را پیش می‌آورد که متوجه می‌شویم همه، اجزای یک پیکر هستیم و کمک می‌کند تا ما را از ظلم و ... جدا بکند و یا به عبارتی هر کدام از

ادراکات مانند درک انالحدق و ادراکات دیگر نزدیک شدن به مقام معصومیت را در واقع در پی دارد برای ما، بنابراین بدون درک گستردگی، که در اینخصوص باوجوداینکه مشکل واژه پردازی داشته و داریم واژه interuniversal (اینتریونیورسال) را برای بیان این موضوع من ساختم که بیاید نشان بدهد که ما می خواهیم بر فراز محدوده های قبلی (هرچه بوده) یک فراز از آن بالاتر برویم، یعنی در واقع اینتریونیورسال می خواهد به ما بگوید تفکرهای معمولی انسانی که می خواهد اندیشه اش در سطح جهان هستی تطابق پیدا بکند، موضوع درک و فهم ماجرای کمال که ما دنبالش هستیم.

فهم او اندر خور هر هوش نیست حلقه او سخره هر گوش نیست - مولانا

یک انسان معمولی ممکن است هرچقدر زور بزند نتواند یک چیزهایی را بفهمد، این جا به این ادراک برمی خوریم که ما را بکشند بالا، شرح صدری به ما داده باشند، فراخ بودن را داده باشند که ما گنجایش ظرفیت برخورد با عظمت را داشته باشیم، آیا اگر الان به ما یک عظمتی را نشان بدهند ما ظرفیتش را داریم، آیا یک مطلبی را به ما بگویند می توانیم بفهمیم، یک آگاهی راجع به جهان هستی به ما بدهند ما می توانیم بفهمیم، مامی گوئیم چرا نمی دهند، حالا آیا اگر گفتند ما واقعاً می توانیم بفهمیم، آیا ما ظرفیت دیدن چیزهای حیرت انگیزتری را هم داریم.

از اینجا چو یک نره بالا روم فروغ تجلی بسوزد پرم - سعدی

بهر حال این ما هستیم که لازم است به گستردگی برسیم، البته هیچکدام با بیان قابل توضیح نیست، در واقع داریم زور می زنیم که با یک واژه هائی بگوئیم که چه می خواهیم بگوئیم و به یک چیزهایی نزدیک بشویم، اما شاید بتوانیم یک درصد موضوع را تبادل اطلاعات داشته باشیم، ۹۹٪ را باید برویم داخلش و خودمان درک بکنیم، اصلاً همه مسائل ادراکی همینطوری هستند، مزه سیب را نمی توان راجع به آن صحبت کرد، بنابراین این حلقه کمکی که می خواهد به ما بکند این است که ما را بکشاند و ببرد یک مقدار بسمت فراخ شدن، گسترده شدن، گسترده شدن در سطح هستی، البته ما در سطح هستی هستیم، اصل تعریف ما این است که در سطح هستی هستیم، کالبد روح جمعی ما به وسعت جهان هستی است، اما آن که در اینجاست هیچ ارتباطی با کالبد روح جمعی ندارد، نه از او خبری دارد و نه می تواند از آن استفاده کند، این حلقه ما را به گستردگی می رساند و یک ظرفیت خاص را در ما ایجاد می کند و ما را به یک چیزهایی برخورد می دهد که برخورد با آنها به ما کمکهای لازم را بکند.

شوق ، شهباز محبت را پر است
شوق داروخانه اهل بلاست
دوستی بی شوق نپذیرد کمال
شوق را گرچه بلند آمد مقام
سالکان را در حقیقت هر زمان
گرچه هر دم عشق را جولان کنند
در طلب یاد نهایت نارواست
از می شوق آن که پر شد جام او

در حریم انس جان را رهبر است
کلبه او نور مشتاق خداست
زان که بی چوگان نشد گوئی به حال
نیست یکسان اندر او هر خاص و عام
همتی بخشد خدای مهربان
اشتیاق قرب را قربان کنند
زان که مطلوب همه بی منتهاست
در جهان با حق بود آرام او - **میر حسینی سادات**

توضیح دادیم در این سیستم فکری که دنبالش هستیم به سمت وسوئی می‌رویم که همراه با یک گستردگی می‌باشد، برخلاف آن سمتی که می‌خواهد ما را به تمرکز و به یک نقطه معطوف بکند ، دنبال کردیم که در واقع ما را به گستردگی و گسترده شدن در سطح هستی سوق می‌دهد و سطح تفکری خودمان از مسائل جزئی، قومی ، نژادی و قبیله ای و حتی انسانی به سطح کل ارتقاء می‌یابد ، این از آن مواردی است که خیلی نمی‌شود آن را به تعریف در بیاوریم ، فقط در تجربه و ارتباط خودش منظور را می‌توانیم متوجه بشویم .

لذا در ارتباط گستردگی ما را به یک حالت گستردگی در ابعاد مختلف می‌کشاند و ما این گستردگی را بنحوی احساس می‌کنیم و در آن قرار می‌گیریم و بعداً اهمیتش را پی می‌بریم ، ما وقتی که در جزء قرار می‌گیریم، دید ما جزئی است ، دنیای ما جزئی است و عقل ما جزء نگر است ، صحبت‌های ما ، آرزوهای ما، خواسته‌های ما، نکته سنجیها، عیب‌یابی‌ها و عیب جوئیها ی ما همه و همه یک قضیه دارد یعنی جزئی است ولی وقتی که می‌رویم در گستردگی قرار می‌گیریم ، اینچنین دیدن محو می‌شود ، لذا مثلاً یک فرد عیب جو که خیلی راحت سر یک اتفاق دهها عیب می‌دید ، وقتی می‌رود در گستردگی و برمی‌گردد دیگر اصلاً نمی‌تواند آن ریزینی‌ها و نکته سنجیهای قبل را داشته باشد و می‌بیند از نظرش افتاده ، یعنی وقتیکه آدم در کلیات غرق شده ، دیگر جزئیات نمی‌تواند او را بخودش جذب بکند .

هر که داند گفت با خورشید راز کی تواند ماند با یک ذره باز - **عطار**

وقتیکه متوجه می‌شود که می‌تواند با خورشید راز گفت دیگر نمی‌تواند بایک ذره سر کند بنابراین وقتیکه بادریا می‌توان ارتباط برقرار کرد دیگر چگونه می‌توان جذب شبنم شد .

چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شبنم چرا باید شتافت - **عطار**

یا

هر که کل شد جز را با او چه کار؟ وانکه جان شد عضو را با او چه کار؟

گر تو هستی مرد کل ، کل را ببین کل طلب، کل باش، کل شو، کل گزین - **عطار**

یعنی ارتباط گستردگی می‌آید ما را می‌کشاند به یک سطح وسیعتر و به طور کلی اتوماتیک دیگر ما

جذب جزئیات نمی‌توانیم بشویم، خیلی از جزء نگریها، عیب جوئیها، عیب یابیها و مسائل کوچکی که قبلاً ما را جذب می‌کرد، دیگر برای ما جلوه ای ندارد، بعنوان مثال اگر سری بزیم به دنیای یک کودک، می‌بینیم که یک کودک با یک اسباب بازی می‌تواند دنیای بسیار باشکوهی برای خود بسازد، بطوریکه اگر یک کودک دیگر اسباب بازی او را بشکند، دنیای او بهم می‌ریزد، در یک مرحله بعد او که حالا نوجوان شده آیا همان اسباب بازی او را جذب می‌کند آیا همان عکس العمل را درقبال شکسته شدن نشان می‌دهد، از خیلی از بچه‌ها اگر پرسیم، نهایت آرزوی خود را داشتن دوچرخه عنوان می‌کنند ولی آیا در سن سی سالگی هم نهایت آرزوی آنها داشتن دوچرخه است، آیا اگر در این سن بهترین دوچرخه را به او بدهند برای او لذتی خواهد داشت، در آن موقع دنیای او دوچرخه بود الان دیگر نیست.

یک ناظر که از بالا نگاه می‌کند به بچه‌ای که از بابت شکسته شدن اسباب بازی گریه می‌کند او می‌فهمد که این بچه به اصطلاح سر کار است، خود آن بچه واقعاً احساس می‌کند که دنیا برایش به آخر رسیده است، چون یک چیزهایی برای آن بچه آخر دنیا است که برای ما رمزش باز شده است، مثلاً ما می‌بینیم که چند تا جوان در خیابان دارند می‌روند این یکی چیزی می‌گوید و آن یکی می‌زند زیرخنده، او می‌گوید، این می‌خندد و... و یک دنیائی دارند برای خودشان، این یک تاریخ انقضاء دارد، به محض اینکه اطلاعات و آگاهی سطح بالاتر را بدست بیاورند این حالت را از دست می‌دهند، ما اگر بدانیم که دانستن یعنی یک پله بالاتر و پله بالاتر یعنی اینکه پله پائین تر تاریخ انقضاءش سرآمده دیگر نمی‌توانیم با اسباب بازی، بازی کنیم، هرچه آگاهی بیشتر شود رنگ تعلقات کمتر می‌شود حافظ می‌فرماید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست - حافظ

حالا ما از این طرف دنبال آگاهی هستیم و از طرف دیگر می‌بینیم که آنچه که قبلاً با آن راحت بودیم و دنیائی داشتیم، ولی الان دیگر برای ما رنگی و بوئی ندارد و دچار یک تضاد می‌شویم، خوب کدام را بخواهیم و انتخاب کنیم، ما خیلی ساده می‌گوئیم گستردگی، آیا می‌دانیم که تبعات اولیه‌اش چیست، قبلاً از خیلی چیزها لذت می‌بردیم ولی الان می‌بینیم که دیگر از آن خبرها نیست خوب چه باید کرد، این یک پارادوکس است، عده زیادی می‌گویند که ای کاش از دوران کودکی جدا نشده بودیم، چرا عده‌ای دنبال این هستند، چون دنیا برایشان کوچک بود، یکی اسباب بازی کم ارزش می‌توانست او را به اوج برساند، البته همان دنیای کوچک هم صدمه پذیر بود لذا ما می‌رسیم به این مطلب که این سطوح و پله‌ها هر کدام برای خودش یک خصوصیات و مسائل خاص خودش را دارد و این پله بالاتر در عوض بالاتر، پابرجاتر، استوارتر و لذت بخش‌تر است، مشکل بدست می‌آید اما در یک سطح بالاتر و گستردتری است.

همه به یک سطحی می‌رسند که اسباب بازیهایشان را جمع می‌کنند می‌گذارند بیرون و یامی‌بخشند به کسی، در این سطح گستردگی هم یک کسی به اینجا می‌رسد می‌بیند که باید میلیاردها ثروت خودش را جمع کند و بگذارد کنار، واقعاً ممکن است کسی به این مقطع و این مسأله برسد، یک جایی که نسبت آن طفل به اسباب بازی مثل نسبت کسی به ثروتش، ماشینش، ملک و املاکش و... بشود، خوب ما داریم می‌رویم به یک سمتی که با گسترده شدن کسی که به ما نگاه بکند، بگوید که خیلی بی تفاوت شده‌ای، حالا این بی تفاوتی یا با تفاوتی یا سرآمدن تاریخ انقضاء و یا... کدام یک از اینها می‌تواند باشد، در واقع باید بین صحبتی که می‌کنیم، خواسته‌ای که داریم و تبعاتی که این وسط وجود دارد، همه اینها یک ارتباطی برقرار کنیم تا بدانیم که آن چیزی را که واقعاً دنبالش هستیم که به آن برسیم غیرمترقبه نباشد برای ما، چون این طرف قضیه ما پارادوکس داریم، می‌خواهی رنگ تعلق را از دست بدهی باید رشد کنی، رنگ تعلق را که از دست می‌دهی آگاهی بدست می‌آوری، تاریخ انقضاء تعلقات سر می‌رسد و ما مجبور می‌شویم با یک چیزهای اساسی تری دل خودمان را خوش کنیم و دیگر چیزهای سطح پائین‌تر ما را خشنود نمی‌کند، ما باید دوز (حد) این قضیه را یک جایی برای خودمان تعریف کنیم تا شوکه نشویم.

اخلاق در عرفان

اخلاق در احکام (روی پله عقل)؛ اینجا توصیه‌ها است، دستور است، پند و نصیحت است، می‌گوید دروغ نگو، حسادت نکن، غیبت نکن و... حجاب داشته باش، نماز، روزه، خمس، زکات بده و... خلاصه توضیح، پند و نصیحت و توصیه است.

اخلاق در عرفان (روی پله عشق)؛ اینجا ادراک است، پند و نصیحت نیست، اینجا چرائی است، چرا حجاب داشته باشیم، چرا باید نماز بخوانیم، برای اینکه آنها تحقق پیدا کند و کیفیت خودش را داشته باشد یک راه است، ادراک، مثلاً درک تن واحده جهان هستی، وقتی به این درک برسیم متوجه می‌شویم که ما پاره تن همدیگر هستیم، ایشان پاره تن خود من است و بالعکس، وقتی به درک جمال یار برسیم متوجه می‌شویم که هر کدام از ما یک گوشه از عکس رُخ یار هستیم، تجلی الهی هستیم و روح الله هستیم، لذا هر جزء از اجزای جهان هستی احترام خاص خودش را پیدا می‌کند و دیگر ما نمی‌توانیم نسبت به آن ظلم کنیم و این می‌شود اخلاق در عرفان، این ادراکی است نه پند و نصیحتی، به این درک که رسیدیم دیگر اتوماتیک غیبت نمی‌توانیم بکنیم، حسادت نمی‌توانیم بکنیم، ظلم نمی‌توانیم بکنیم، پس ما بجای پند و نصیحت بسمت ادراک می‌رویم، برای همین است که در دنیای عرفان گفته می‌شود:

من از کجا پند از کجا باد بگردان ساقیا آن جام جان افزای را بر ریز بر جان ساقیا - مولانا

لزوم ارزیابی از خود

در پاسخ به یک سؤال؛ مقام صالح، پله پله است، آیا تضاد ما با خدا کمتر شده است یا نه، آیا تضاد ما با هستی با دیگران و با خودمان کمتر شده است یا نه، معمولاً با روال ما و تجربه‌ای که داشته‌ایم، صلح ما با خدا سریعتر اتفاق می‌افتد و همچنین تضاد با هستی سریعتر بسمت صفر شدن می‌رود، ما مقام صالح را بصورت محال دنبال نمی‌کنیم، بصورت یک چیزی دنبال می‌کنیم که می‌توانیم نزدیک بشویم و به درجات بالاتر برسیم، یعنی امید داریم که دنبال می‌کنیم و پیشرفتهائی که داشتیم خودش مؤید این نظر است، که حرکت‌های ما ثمری داشته است و با توجه به اهمیت مقام صالح اگر از خودمان ارزیابی داشته باشیم می‌توانیم امتیاز خوبی به خودمان بدهیم، اینطوری باید بررسی کنیم، نه اینکه بگوئیم که من هنوز مشکل دارم و تضاد دارم، اینجا تنها موقعیت است، تجربه اینجا منحصر به همینجا است، تجربه جای دیگر خاص همانجا خواهد بود، اینطور نباید فکر کنیم که اگر در این مرحله نشد در مرحله بعد، ما باید در هر جایی (هر مرحله از زندگی در حلقه انالله وانا الیه راجعون) حداکثر استفاده را از موقعیت آنجا داشته باشیم.

در مبحث بهشت نقد صحبت کردیم، بهشت نقد واقعیت و حقیقتش مخصوص اینجاست، در یک جایی دیگر مثلاً در زندگی بعدی تجربه اینجارا نخواهیم داشت، در زندگی بعدی دیگر مرد، زن، ازدواج، فرزند و... نیست پس تجربه اینجا منحصر به فرد همینجا است، در زندگی‌های بعدی چیزهای دیگری را تجربه می‌کنیم، بعضیها چون ذهنیت آنها عادت به چارچوب اینجا کرده، از زندگی بعدی در بیم و هراس هستند، درحالیکه چارچوب‌های بالاتر شیرین تر است، هرچه بالاتر می‌رویم موضوع عظمت و گستردگی بیشتر و بهتر نمایان می‌شود.

اگر از خودمان ارزیابی نداشته باشیم، نتیجه گیری غلط خواهد بود و شیطان می‌تواند خوب نقشه خود را در مورد ما پیاده کند، مثلاً ممکن است ما امروز عصبانی بشویم، شیطان می‌آید می‌گوید دیدی باز عصبانی شدی، نگفتم که بیخود است و فایده‌ای ندارد، اما ما که از خودمان ارزیابی داشته‌ایم می‌گوئیم بله امروز من عصبانی شدم ولی در سال قبل من روزی ۱۰ بار عصبانی می‌شدم، دو سال قبل روزی ۲۰ بار عصبانی می‌شدم، اگر آمار و نمودار از خودمان داشته باشیم ترفندهای شیطان خنثی می‌شود، اگر این ارزیابی و آمار را از خود نداشته باشیم، ممکن است بگوئیم که آره درست می‌گوئی من دوباره عصبانی شدم و لذا ترفندهای شیطان بر ما غلبه خواهد کرد و به سادگی در مقابل حملاتی که به ما می‌شود از پا درمی‌آئیم، اگر امروز من عصبانی شدم، امروز کجا و سال قبل، دو سال قبل کجا، ناامیدی از لشگریان شیطان است، ناامیدی می‌آید ما را به راحتی غافلگیر می‌کند.

خلقت انسان در میانه

موضوعی که در این دوره دنبال می‌کنیم یک تعریف مقدماتی از خودمان است، اینکه زندگیهای متعددی را طی می‌کنیم و خلاصه به همه یک نگاه کلی می‌کنیم و این نگاه کلی باعث می‌شود ما برآورد هایمان از خودمان یک مقداری دقیق‌تر بشود و ضمناً مسیر را بهتر تشخیص بدهیم، کی راننده است، کی داره می‌رود جلو و خلاصه تعریفهای دقیق‌تری داشته باشیم.

در مورد خالق و مخلوق؛ مخلوق بر دودسته‌اند، مخلوق خاص، مخلوق عام.

مخلوق خاص؛ مثل روح خدا، روحش را خودش آفریده، یعنی برای خلق جهان پائین مراحل طی شده، یک چیزی از عدم آمده روی خودش و بعد همینطور مراحل طی شده که انشاءالله در دوره بعد صحبت خواهیم داشت.

مخلوق عام؛ ذیل مجموعه مخلوق خاص، مخلوق عام قرار دارد مانند ملائک، ارکان جهان هستی، تکمیل کننده‌های امورهای مختلف جهان هستی مانند جاذبه و ... که تحت نظر هوشمندی هستند، نسبت خالق به مخلوق مانند اصل به تصویر است، مثل مطلق به نسبی است، یعنی اگر پائین صحبت کنیم باید نسبی صحبت کنیم، اگر بالا صحبت کنیم مطلق، مثلاً خوب در پائین نسبی و در بالا مطلق است. خلقت انسان میانه است، آنجائیکه می‌فرماید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم - بلد ۴

در آنجا **كَبَدٍ** رنج معنی شده است و معنی دیگر این است که در میانه آفریده شده است و این درست است چونکه در جائی دیگر می‌فرماید:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ [که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم - تین ۴

ما در نمودار خودمان به این مطالب برمی‌خوریم که یک بخشی خاص است و یک بخشی عام است.

مرکب (جسم)

اگر یک دُرشکه را در نظر بگیریم که یک راننده، یک سرنشین اصلی و یک مرکب دارد، هر بار که نقل مکان می‌کنیم از یک زندگی به زندگی دیگر می‌رویم، مرکب عوض شده، مدرنتر و قابلیت‌هایش بیشتر می‌شود.

مرکب ما در زندگی بعدی، یعنی در لامکانی قابلیت‌هایش افزایش پیدا می‌کند و هر لحظه هر جائی می‌تواند باشد، برای اینکه این مرکب بتواند قابل استفاده باشد نیاز به ورودیهائی دارد، این ورودیها شامل؛ **شعور حیات، نیروی حیات و سرویس است**، بمانند یک ماشین که بنزین، آب، روغن و می‌خواهد

تا بتواند به ما سواری بدهد یا سواری مطمئن بدهد، در غیر اینصورت به اصطلاح ما را قال می‌گذارد، مرکب خودمان هم مثل آن ماشین باید به آن مرتب سرویس بدهیم غذا، خواب و ... اگر دوشب نخوایم، یک روز غذا نخوریم و ... مطمئناً به ما جواب نمی‌دهد.

اما در دیدگاه اولیه تا حرف از نفس زده می‌شود فوراً نگاه متوجه خواب، خوراک و ... می‌شود، در حالیکه نفس چیز دیگری است نسبت به مرکب، در دیدگاه ما اشکال از خوراک و خواب نیست، بلکه اشکال از جایی دیگر است که می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم در این مبحث، در خصوص سرویس به مرکب باید گفت که در هر جایی، از عالم همانجا گرفته می‌شود و به عبارتی از عالم پائین گرفته می‌شود و یک عامل منفی و دست‌پاگیر بحساب می‌آید، مانند هزینه‌های سربار که هم باید باشد و هم منفی تلقی می‌شود، هم نمی‌توانیم این هزینه را ندهیم و هم اینکه منفی است، بعنوان مثال چقدر خوب بود ما نیاز نداشتیم که غذا بخوریم، بخوایم، بنابراین سرویس در هر عالمی از همان عالم گرفته می‌شود و از خودمان گرفته می‌شود، ماهیتش دنده چپی است و منفی هم هست (چپ سمبل است، سمبل سربار).

نفس (من متحرک)

حالا بحث راننده؛ ما به این راننده می‌گوئیم نفس، اختلافی که ما داریم این است که در یک جاهایی به این مرکب می‌گویند نفس، ما در اینجا می‌خواهیم این راننده را بشناسیم، بعنوان مثال ما یک ماشین آماده سواری دادن داریم، یک نفر با این ماشین می‌رود دزدی، یک نفر می‌رود آدم می‌کشد و ... آیا ماشین مقصر است یا راننده، مسلماً راننده مقصر است، همه صحبت‌های ما خطاب به راننده است، من کی هستم، کی پشت این فرمان ماشین نشسته، خوردی و خوابیدی صبح شده، بلند شدی قبرا و سرحال نشستی پشت فرمان این ماشین، خوب حالا چکار می‌خواهی بکنی، بعضیها تصور می‌کنند که ما خلق شدیم که مثلاً نخوریم، نخوایم، تفکر مُرتاضی و ... فکر می‌کنند که دشمن ما این مرکب است در حالیکه:

خود شکن آئینه شکستن خطاست

می‌شود خوابید، خورد، آمد بیرون و گفت خوب امروز من در جهت کمال چه حرکتی می‌توانم بکنم و می‌شود اینکار را هم نکرد، در این دوره به یک نحوی توجه ما می‌رود بسمت شناخت و درک نفس و یک جورهایی با راننده ارتباط برقرار کردن و این از اساس خود شناسی است، ما الآن نمی‌دانیم کی هستیم و این را هدایت می‌کنیم، تا حالا در این دوره‌هایی که در عرفان کیهانی طی کردیم، از فرادرمانی، تشعشع دفاعی و ... خواستیم ببینیم که این مرکب دست چه کسانی است، یک حرکت‌هایی هم کردیم و چیزهایی را هم متوجه شدیم، ما در این دیدگاه خودمان می‌بینیم که خوردن و خوابیدن گناه نیست و

بیخود نباید تقصیر را به گردن شکم و جسم خود بیاندازیم، در این دیدگاه صورت مسأله با تمام اجزایش مشخص می‌شود، و قتیکه بدانیم که باید راننده را بسازیم بیخود بند نمی‌کنیم به لاستیک، چراغ، رادیاتور و... ماشین، تا الآن این تفکر را اینگونه دنبال کرده‌ایم، لذا قتیکه به این بخش می‌رسیم و مفهوم مرکب و نفس برای ما روشن می‌شود مسیر را بهتر تشخیص خواهیم داد، می‌دانیم که کی راننده است، کی دارد می‌رود جلو و خلاصه تعریفهای دقیق‌تری خواهیم داشت. ما یک من ثابت داریم که همان روح الله است، یک من متحرک داریم که همان نفس است و یک مرکب که ما را از اینجا به آنجا می‌برد تا اینکه در آخر این دو تا من ثابت و متحرک باهمدیگر تلفیق را انجام بدهند.

جان (نیروی محرکه)

ورودی نفس جان است، جان نیروی محرکه نفس است و با نیروی حیات فرق می‌کند، نفس از اینجا به جای دیگر انتقال می‌یابد و از جای دیگر به جای دیگر و این نیروی محرکه نفس (جان) ازلی و ابدی است و از بین نمی‌رود، برای اینکه تعریفی از جان داشته باشیم در بحث خلقت دیدیم که مخلوق بر دودسته‌اند، مخلوق خاص، مخلوق عام،

مخلوق خاص؛ مثل روح خدا، روحش را خودش آفریده، یعنی برای خلق جهان پائین مراحل طی شده، یک چیزی از عدم آمده روی خودش و بعد همینطور مراحل طی شده

مخلوق عام؛ ذیل مجموعه مخلوق خاص، مخلوق عام قرار دارد مانند ملائک، ارکان جهان هستی، تکمیل کننده‌های امورهای مختلف جهان هستی مانند جاذبه و... که تحت نظر هوشمندی هستند و متوجه شدیم که خلقت انسان میانه است یک بخش خاص دارد (نفس، من متحرک) و یک بخش عام (مرکب)، دیدیم که اصولاً در هر جایی ما باید به این مرکب سرویسی بدهیم و این سرویس را از خودمان گرفته‌اند و از عالم بالا نداده‌اند، بصورت سمبلیک این نیاز را از دنده چپ مان و از خودمان گرفته‌اند در این خصوص مثالی داشته باشیم که تقریباً همخوانی دارد، یک ماهواره را در نظر بگیریم که بر اساس ارتفاعی که قرار می‌گیرد یک نیروی گریز از مرکز و یک نیروی جذب به مرکز وجود دارد، وقتی که این دو نیرو مساوی هم باشند یک سرعتی اینجا پیدا می‌شود و به محض اینکه این سرعت را به ماهواره بدهند تا ابد در آن مدار دور می‌زند، اگر از این سرعت کمتر باشد چند دور می‌زند هر بار ارتفاعش کمتر و کمتر می‌شود و به زمین می‌خورد، اگر سرعتش بیشتر باشد فاصله اش بیشتر و بیشتر می‌شود و از جاذبه زمین خارج می‌گردد، پس در یک سرعت مشخصی است که برای ابد دور زمین خواهد چرخید، و این در صورتی است که ما نیروی گریز از مرکز و جذب مرکز را مساوی قرار بدهیم و در اینجا دیگر جرم آن مهم نیست.

برای اینکه ماهواره را در مدارش قرار بدهند و سرعت لازم را به آن بدهند یک موشک آن را حمل می‌کند و در جایگاه مقرر قرار می‌دهد و آن سرعت لازم را به ماهواره می‌دهد و آن ماهواره با قرار گرفتن در مدارش تا ابد در مدارش دور خواهد زد بدون اینکه نیازی به هیچ انرژی دیگری داشته باشد ، در مورد انسان نیز در واقع جان حکم همین مسأله را دارد و همچون آن موشک ما را در مدار چرخه انا لله وانا الیه راجعون قرار می‌دهد ، در ابتدا این نیرو را به ما داده اند و در این حلقه ما را دارد جابجا می‌کند و جان از بین رفتنی نیست ، پس در مورد نفس نیروی محرکه آن جان است که هر دو ازلی و ابدی هستند ، اگر از این زاویه نگاه کنیم مرگ معنی ندارد .

نیروی حیات

در مثال ماهواره دیدیم که جان(موشک) پرتاب ماهواره و دادن سرعت لازم در مدار به ماهواره را برعهده دارد و بعد از اینکه ماهواره در مدارش قرار گرفت دیگر ماهواره نیاز به هیچ انرژی بمنظور دورزدن در مدار خودش را ندارد ، اما همین ماهواره اگر بخواهد مخابره کند و دریافت داشته باشد در مورد انسان خود بدن برای انجام کارهای داخلی خودش ، نیاز به انرژی دارد این انرژی ربطی به جان و یا در مثال ماهواره ربطی به موشک پرتاب کننده ندارد، این انرژی نیروی حیات نام دارد ، ماهواره را برای تأمین این انرژی به باطریهای خورشیدی مجهز می‌کنند، ماهواره می‌بایستی آن را جذب کند ، نمی‌تواند مثل باطری با خودش ببرد چون غیر از بحث وزن ، باطری بالاخره تمام خواهد شد و لذا ماهواره در مواقعی که در مقابل نور خورشید قرار دارد عمل جذب انرژی خورشیدی را جهت ذخیره و مصرف در دیگر مواقع جذب می‌کند و همیشه باطریهایش را شارژ نگه می‌دارد.

نفس و جان ازلی و ابدی است و هرگز نمی‌میرند، این راننده (نفس) مرکب عوض می‌کند ولی هیچوقت نمی‌میرد ، اگر بمیرد فلسفه خلقت بی معنی می‌شود، مایک بار سوار این مرکب هستیم، برویم جلوتر باید مرکب دیگری انتخاب کنیم، مرکب مدرنتری، مرکب یک تجلی از هوشمندی است ، مرکب از جنس سلول و سلول هم از جنس هوشمندی است پس اینها تجلیهای مختلفی از هوشمندی هستند که تاریخ انقضاهای مختلفی دارند ، ولی جان یک توده آگاهی است که بخودی خود نیاز به تجلی ندارد ، بعد از جهنم که جبرئیل هم جامی ماند ، یعنی دیگر کالبدی نیست ، مگر اینکه این توده آگاهی برای خودش خلق بکند ، در جنات ، خاص خودش برای خودش هرچه که بخواهد خلق کند ، اما وقتی که می‌رسیم به این راننده و تلفیق آن با من ثابت می‌بینیم که به آن یک جاودانگی داده و در این دیدگاه ما جان و نفس ازلی و ابدی است و مرگ برای این راننده وجود ندارد (این مرگ نه مرگ، نقل جای است).

اگر جان نباشد و نفس نباشد یعنی اینها هم مانند مرکب مرگ داشته باشند آنوقت فلسفه خلقت مساوی با صفر می‌شود، ناظر باید فنا ناپذیر باشد ، چون اگر فناپذیر باشد ، یعنی الآن برسد به کمال و بعد از بین برود، خوب

این کمال به چه دردش می خورد ، ما داریم راجع به مرکب صحبت می کنیم ، اگر بخواهیم مرگ را تعریف کنیم، مرگ در واقع تعویض مرکب است، ماشین عوض می شود، راننده ثابت است، این مرکب درهستی مشاهده می شود، آنچه که در هستی مشاهده می شود می آید در حافظه فیزیکی کیهانی و در حافظه فیزیکی کیهانی هیچ واقعیتی در جهان هستی گم نمی شود ، جهان هستی خودش یک حافظه عظیم است و هیچ واقعیتی در آن گم نمی شود، الآن اگر یک ناظر فرضی از فاصله چند میلیارد سال نوری به زمین نگاه کند می بیند که منظومه شمسی دارد شکل می گیرد یا زمین در عصر یخبندان است و ... ، پس تولد منظومه شمسی ، تولد زمین و ... گم نشده .

گر مرگ رسد چرا هراسم
این مرگ نه، باغ و بوستان است
از خوردگهی به خوابگاهی

کان راه به توست ، می شناسم
کو راه سرای دوستان است
و از خوابگاهی به بزم شاهی - نظامی گنجوی

حافظه فیزیکی و شعوری کیهانی

(انعکاس شعوری مثبت و منفی)

ما یک حافظه فیزیکی کیهانی داریم و از طرف دیگر حافظه شعوری کیهانی داریم ، نفس ما یک بازتاب شعوری دارد شعور معیوب و سالم به هستی می دهد ، حافظه شعوری کیهانی آنچه را که از ما از نقطه نظر شعوری سانس می شود ثبت و ضبط می کند ، همانگونه که در عکسبرداری از مولکول آب مشاهده شد ، اثری که از نقطه نظر شعوری ما می توانیم روی مولکول آب داشته باشیم که بطور کلی مثبت یا منفی است و تقریباً از نظر علمی هم این مطلب ثابت شده است ، اگر امکانپذیر بود که ما از یک فاصله بسیار بسیار دور بر کل هستی یک نگاه کلی می کردیم ، مانند همان چیزی را که در عکسبرداری مولکول آب مشاهده شد می دیدیم ، ولی مرکب ما بازتاب تشعشعاتی دارد یعنی بعنوان مثال بمحض اینکه افسرده شویم جسم شروع می کند به تشعشع منفی دادن به هستی، کلاً شعور کمیت ندارد ، همان اثری را که بر یک مولکول آب می گذارد بر جهان هستی نیز می گذارد ، بعداً می بینیم که بازتاب یا قیاس شعوری و انعکاس شعوری مثبت یا منفی دوباره به هستی اعمال می شود و کل هستی دوباره بنحوی از بازتابهای ما تأثیر می پذیرد و بازتابهای شعوری به خود ما برمی گردد، مثلاً می بینیم که در یک برهه ای روح خشنونت ، شرارت بر همه جا حاکم می شود و اینها بازتابهایی است که پیش می آید و به خود ما برمی گردد .

نفس مطمئنه - من کمی و عقل

نفس مطمئنه ؛ وقتی که می آئیم از راننده (نفس) صحبت بکنیم، می بینیم که تعریف مفصلی دارد ، دارد حرکت می کند که به نفس مطمئنه برسد، نفس مطمئنه که دیگر اطمینان پیدا کرده است، به چه چیزی اطمینان پیدا کرده است ، از الیه راجعون اطمینان پیدا کرده ، این من متحرک برنامه های نرم افزاری زیادی رویش سوار

است ، برنامه های کلی و ثابت ، بحث اختیار ، کیفیت گرائی که بین سکونت ثابت در بهشت اولیه و حرکت بسمت کمال ، حرکت بسمت کمال را انتخاب کرد و زندگی بخورو نمیر در آن بهشت اولیه را انتخاب نکرد ، بحث نهاد که برنامه های متغیر هر مقطع از زندگی است که به زندگی بعدی انتقال می دهد ، (مثلاً مال این مقطع آنچه را که کسب کرده فرضاً در یک سی دی ثبت و تحویل زندگی بعدی می دهد) برنامه هائی که در جهت کمال پذیری کمکش می کنند، مانند روح، همزاد ونرم افزارها و عوامل هادی مثبت و منفی که بصورت های مختلف در درون نهاد ما هست .

من کمی ؛ یکی از من ها شامل مجموعه نرم افزارهای بسیار زیادی است که من کمی ما را تشکیل می دهد ، اگر اسم یکی از نرم افزارهای من کمی این من متحرک (نفس) را بگذاریم عقل می بینیم که چقدر نرم افزارهای مختلفی در این رابطه ما داریم که در یک کلمه کلی می گوئیم عقل که با آنالیز عقل می بینیم تعداد بسیار زیادی اجزاء مختلف دیگری را در خود دارد .

جان و نفس (دو بخش جاویدان و ازلی)

این دو بخش (جان و نفس) جاویدان است ، بعداً می بینیم که ماجرای جان جانان ماجرای عجیب و غریبی است و مرگ ندارد ، مثلاً ما می گوئیم جان به جان آفرین تسلیم کرد ، منظور این است که این نیروی حیات را این کالبد در اینجا نمی تواند تبدیل کند ، بنابراین ما یک بخشی داریم (مرکب) که هیچ جایگاهی ندارد و این دو تا (جان و نفس) هستند که باید باهم به یک توافق و مشارکت برسند و این مرکب وسیله ایست تا آندو به اینچنین توانائی، مشارکت و رویارویی برسند .

آئینه چونقش تو بنمود راست خوشکن آئینه شکستن خطاست

و اما ماجرای مرکب: این مرکب سرویس می خواهد ، صبح تا ظهر اگر بدود ظهر باید بهش ناهار بدهیم، ظهر تا شب بدود، شب باید بهش شام بدهیم، باید بخوابانیم، نظافتش کنیم و ... خلاصه باید بسازیمش ، آیا می توانیم سرویس ندهیم، اگر ندهیم نمی توانیم استفاده کنیم و اگر بدهیم متهم می شویم به اینکه دنبال خوردن و خوابیدن هستیم ولی نتیجه ای که ما از این بحث می گیریم اینست که سرویس را نمی توانیم ندهیم و اجباراً باید بدهیم اما اشکال کار در سرویس دادن به مرکب نیست **خود شکن آئینه شکستن خطاست** داشتن یک ماشین خوب که سرویس شده و آماده است هیچ عیبی ندارد ، بستگی دارد که شما با آن چکار بکنید ، ما می خواهیم سوار این ماشین بشویم، حالا می خواهیم چکار بکنیم ، یکی می خواهد سوار این ماشین بشود برود دزدی کند و یکی می خواهد برود دنبال کمال ، خود این ماشین گناه ندارد ، کسی که می خواهد سوارش شود چگونه می خواهد از آن همه نرم افزار استفاده کند ، آن مهم است و این مسأله اساسی است ، ما سرویس را می دهیم اما این راننده باید هدف درست و دقیقی داشته باشد و بتواند از این مرکب بهترین استفاده را ببرد .

قبلاً اشاراتی داشته‌ایم در مورد خلقت خاص و خلقت عام، در بخش خلقت عام می‌بینیم که از سطح خودش و از دنده چپش نیازش مطرح می‌شود (نیاز است)، اگر یک ماشین نیاز به روغن و بنزین و ... نداشت چقدر بهتر بود، خیلی بهتر بود، تا ماشین ساخته نشود، آب و روغن و ... معنی ندارد، وقتی که ماشین ساخته شد از خودش و در سطح خودش نیازش مطرح می‌شود، تا آدم نباشد خوابیدن، خوردن و ... نیست و این می‌شود دنده چپ، دنده چپ نیازمندی را نشان می‌دهد، نشان می‌دهد که باید به آن برسیم، یک نیاز است، وبال گردن است، هزینه سربار است ولی از خودش گرفته می‌شود و این نیاز از دل خودش ایجاد می‌شود.

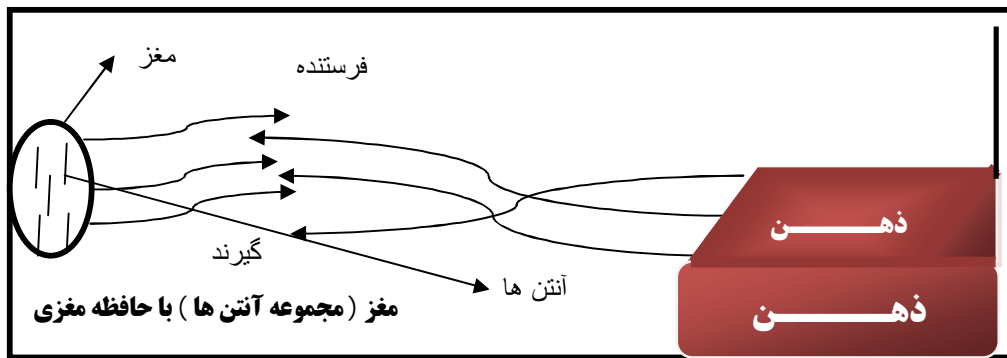
و حالا از یک زاویه دیگر نگاه می‌کنیم به موضوع نیاز؛ آیا انسان خوب است که نیاز جنسی داشته باشد یا بد است، از یک بُعد پاداش است، تا زمانیکه ما ذهنمان سالم نباشد پاداش نیست، روان سالم نباشد پاداش نیست، مثلاً اگر ذهنمان آشفته است، اگر روان مشکل دارد، فرضاً افسردگی بیاید همه چیز تحت الشعاع است، حالا بیایم سر جسم، اگر مغز، کبد، قلب و ... سالم نباشد مشکل دارد و پاداش نیست، پس می‌بینیم که یک سری چیزها در واقع باید بایستی تیک بخورد، همه اینها اگر سالم باشد می‌شود پاداش، خوب حالا چه کسی ذهن سالم دارد، روان سالم دارد، جسم سالم دارد، پس به یک پارادوکس بر می‌خوریم، پس از آن طرف قضیه می‌بینیم که ما را می‌کوبند که شما رفتید دنبال خوردن و خوابیدن و از این قبیل چیزها، در حالیکه اینطور نیست همه اینها در واقع نهایت شاهکاری است که خداوند در طراحی ما بکار برده، خدا اشتباه نکرده که ما را با این قابلیت‌ها خلق کرده، ما اشتباه می‌کنیم که نمی‌دانیم چگونه از این همه قابلیت‌ها باید استفاده کرد، مثل آن ماشین آماده که راننده اش نمی‌داند چگونه استفاده کند و می‌گوید حالا بروم یک دوری بزنم بینم چه پیش می‌آید، یعنی این راننده با این ماشین و این همه قابلیت‌ها نمی‌داند که چگونه استفاده کند، تازه می‌خواهد راه بیافتد در خیابان تا ببیند چکار بکند، خوب حالا کی مقصر است، آیا ماشین مقصر است، سرویس و آماده سازی ماشین اشکال کار است، یا راننده مقصر است (خودشکن آئینه شکستن خطاست) ما معطوف شده‌ایم به یک برنامه‌ریزی، ماشین داریم، همه سرویس‌ها انجام شده و حالا ما باید طرح و برنامه داشته باشیم، نه اینکه ایراد بگیریم به طراحی خداوند که این اشتباه است، اینجا اشکال دارد، نه طراحی درست است ما نتوانستیم از این طراحی درست استفاده بکنیم.

اصولاً در خصوص نفس ما یک تعریف روشنی و دقیقی نداریم که لازم است ما این تعریف را ایجاد کنیم، تعریفی مکتوب و مدون و خلاصه تکلیف مان با خودمان مشخص باشد، در جزئیاتی که از اینها بدست می‌آید ما اینها را تعریف می‌کنیم تا آخر و عاقبت با یک نگاه به این ماجرا فلسفه خلقت دستان بیاید که طراح خواسته چکار بکند و هدفش از این طراحی چی بوده و امیدوار هستیم که انشاءالله به این طرح نزدیک بشویم.

انواع عقل

<p>عقل شناختی با استفاده از سنسورهای فیزیکی ، ذهنی و فرا ذهنی وظیفه جمع آوری اطلاعات را بعهده دارد .</p>	<p>عقل شناختی (فیزیکی ، ذهنی و فراذهنی)</p>
<p>پردازش اطلاعات را انجام می‌دهد، یک جا فقط تشخیص است، یک فتوسل بمحض اینکه نور از یک میزانی کمتر یا بیشتر شود جریان را برقرار یا قطع می‌کند (فقط تشخیص)، یک جایی قیاس هم هست، یک مرغ بمحض اینکه هوا تاریک شود به لانه می‌رود ، و یک جایی هم ارزیابی هست ، روز بهتر است یا شب .</p>	<p>عقل پردازشی (تشخیصی ، قیاسی و ارزیابی)</p>
<p>عقل اکتشافی :اطلاعاتی را که وجود دارد اما در دسترس ما نیست و از یک سری شواهد اطلاعات را کشف می‌کند و عقل تشریحی :توضیح و تشریح اطلاعات را بعهده دارد .</p>	<p>عقل اکتشافی و عقل تشریحی</p>
<p>قابلیت بوجود آوردن اطلاعاتی را که وجود ندارد دارد .</p>	<p>عقل ابداعی</p>
<p>این قابلیت را دارد که اطلاعات بریده بریده را کنار هم گذاشته و نتیجه بگیرد.</p>	<p>عقل چیدمانی (تفکر)</p>
<p>می‌تواند از بین اطلاعات مختلف، اطلاعات خاصی را انتخاب کند ، می‌تواند تصمیم گیری کند و آنچه مورد نیاز است انتخاب کند.</p>	<p>عقل گزینشی (انتخاب اطلاعات و تصمیم گیری)</p>
<p>می‌تواند برای بدست آوردن اطلاعات مجهز به انگیزه بشود و دنبال تأمین اطلاعات مورد نیاز برود.</p>	<p>عقل انگیزشی (انگیزه ای برای جمع آوری اطلاعات)</p>
<p>می‌تواند چیزی را که دیده بازسازی کند ، چیزی را که هرگز ندیده به تجسم بکشد و اگر این تجسم هدفمند باشد می‌شود رُمان ، داستان ، سناریوئی که اتفاق نیافتاده ولی اگر غیر هدفمند نباشد می‌شود اوهام.</p>	<p>عقل تجسمی: (تجسم دیده ، نادیده ، هدفمند و غیر هدفمند)</p>
<p>می‌خواهد اطلاعات را بدهد و مراحل ساخت و نحوه اجراء را دنبال کند و تحقق عملی بدهد .</p>	<p>عقل کاربردی</p>
<p>عقل استقرائی ؛ از اطلاعات جزء به اطلاعات کل می‌رسد ، باقراردادن اطلاعات اجزاء در کنار هم به اطلاعات کل دست می‌یابد، و عقل تدافعی؛ واکنش های دفاع روانی را عهده دار است .</p>	<p>عقل استقرائی و عقل تدافعی</p>
<p>عقل استنتاجی ؛ از کل به جزء می‌رسد و عقل آرشیوی ؛ آرشیو اطلاعات را بعهده دارد .</p>	<p>عقل استنتاجی و عقل آرشیوی</p>
<p>عقل برآوردی ؛ وظیفه حدس و پیش بینی اطلاعات را بعهده دارد و عقل تجربی ؛ دسته بندی و نتیجه گیری از اطلاعات تجربی را انجام می‌دهد .</p>	<p>عقل برآوردی و عقل تجربی</p>
<p>عقل بینشی ؛ وظیفه ایجاد چارچوبهای اطلاعاتی را بعهده دارد و عقل وجدانی؛ برنامه ریزیهای وجدان را انجام می‌دهد .</p>	<p>عقل بینشی و عقل وجدانی</p>

مغز؛ مغز آشکارکننده (دکتور) است ، اطلاعات را به زبان فیزیک (جسم) ترجمه می کند ، مثلاً ما فکر کردیم و می خواهیم آن را بیان کنیم، مغز می آید فکر ما را به زبان فیزیک ترجمه و آشکار می کند ، مغز فکر را به حرکت مکانیکی لب ، دهان و زبان تبدیل کرده واز ارتعاشی که ایجاد می کند فکر بر زبان جاری می شود. مغز یک گیرنده و فرستنده است و دارای مجموعه ای از آنها است که توسط ذهن اُپراتوری می شود اطلاعات بخشهای مختلف بدن از طریق آنتنهای مخصوص همان بخش مستقر در مغز با ذهن که مدیریت سلول و بدن را عهده دار است تبادل می گردد و فرامین صادره از سوی مدیریت سلول و بدن (ذهن) از طریق همان آنتنها در مغز دریافت و به زبان فیزیک ترجمه و در اختیار بدن قرار می گیرد .



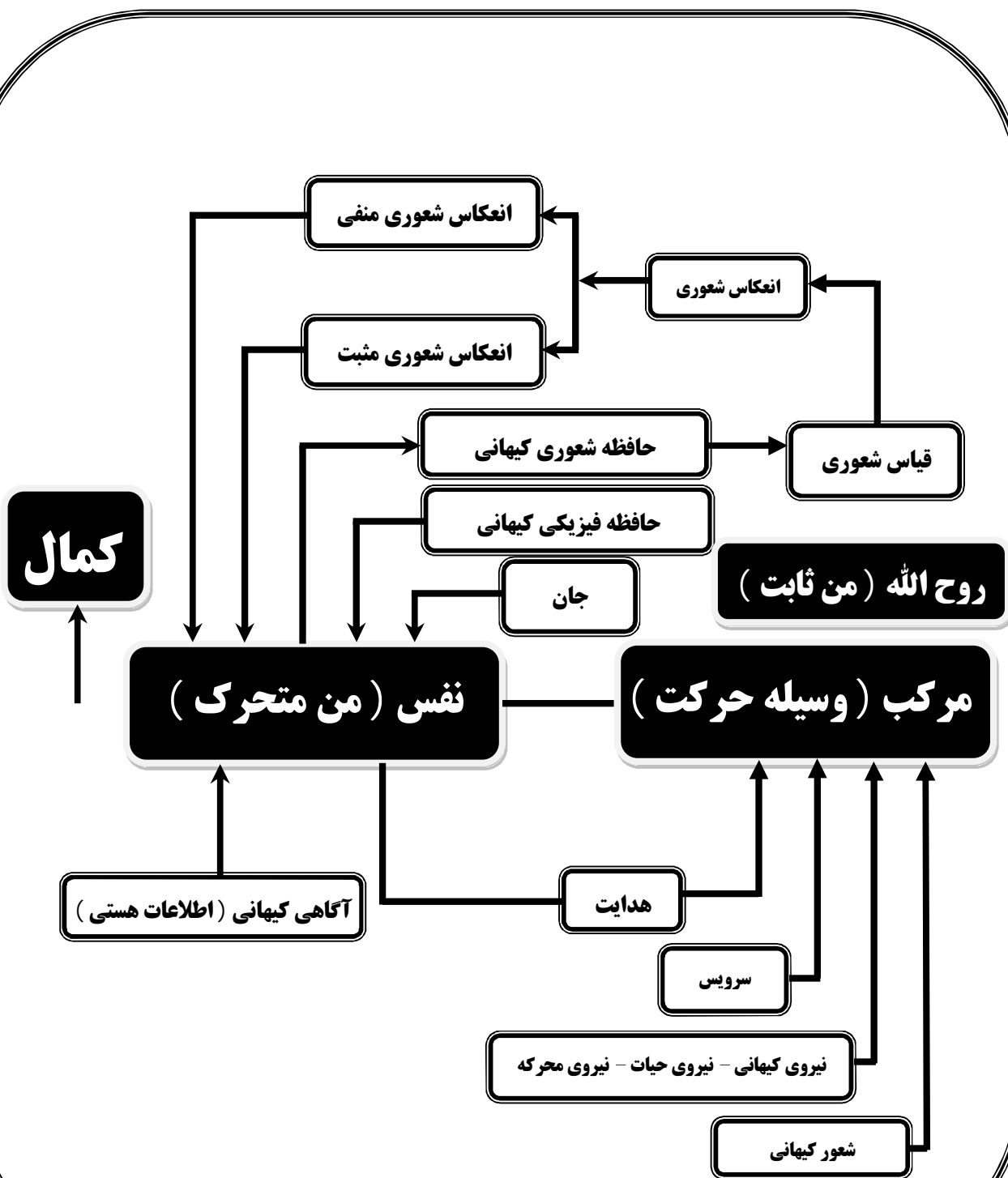
حافظه مغزی ، ذهنی و فزادهنی؛ ما یک حافظه مغزی داریم ، یک حافظه ذهنی داریم و یک حافظه فزادهنی و اینها با یکدیگر فرق دارند ، حافظه مغزی مثل فلاش کارت است ، اگر هر قسمت از مغز را تحریک کنیم ، یک سری اطلاعات که رویش ثبت و ضبط است بروز می دهد، اما همین مغز به زیرخاک می رود و می پوسد و این فلاش کارت از بین می رود ، اما می بینیم که اطلاعات از بین نرفته است ، در جهان هستی هیچ اطلاعاتی از بین نمی رود.

یک حافظه کل داریم بنام حافظه کیهانی که یک بخش آن فزیکال است و یک بخش آن فرا فزیکال است و هیچ اطلاعاتی نیست که در آن از بین برود و اطلاعات کل جهان هستی را دارد ، یک سلول اطلاعات صد تریلیون سلول را دارد ، چون با یک بخشی ارتباط برقرار می کنیم که شعوری است و شعور کمیت ندارد و اطلاعات هستی قابل جمع شدن در یک اتم هست ، اگر ما بتوانیم با حافظه یک اتم ارتباط برقرار کنیم می بینیم که اطلاعات کل هستی را دارد ، بنابراین بخشهای اطلاعاتی مختلفی ما داریم که هر کدام در یک جایی معتبر و کل آن در نهایت جایی (حافظه بالاتر) باقی می ماند ، این مغز از بین می رود ولی آن حافظه کل همیشه هست و حافظه همه اجزاء را در خودش دارد (شعور یک ذره مساوی با شعور کل جهان هستی) یک ذره تجلی الهی است ، جهان هستی هم تجلی الهی است و نمی توانیم بگوئیم جهان هستی تجلی تر است.

جهان یک اتم = کل جهان هستی
 شعور میکرو کازمیک = شعور ماکرو کازمیک
 عظمت جهان یک اتم = عظمت کل جهان هستی

یک موی ندانست ولی موی شکافت
 و آخر به کمال ذره ای راه نیافت - **بوعلی سینا**

دل اگرچه در این بادیه بسیار شتافت
 اندر دل من هزار خورشید بتافت



در پاسخ به یک پرسش؛ در خصوص نفس؛ برای اینکه راننده (نفس) بتواند رانندگی کند، یک وجودی طراحی شده است که در واقع مجموعه اجزای این وجود دارد رانندگی می کند، چشمها آئینه چپ و راست و بالا را نگاه می کند، دستها و پاها هر کدام کارهایی را انجام می دهند، گوش صداها را می شنود، ذهنمان کارهای خاصی انجام می دهد و خلاصه اینکه این راننده به اجزای مختلفی مجهز شده است، بعنوان مثال عقل استقرائی قریه به قریه از اطلاعات اجزاء به اطلاعات کل می رسد که اگر همین را نداشتیم نمی توانستیم این نقشه را تحقق ببخشیم، یا همین طور اگر عقل استتاجی و .. ما اگر یکی از این اجزاء را نداشتیم نمی توانستیم و قادر به حرکت نبودیم، پس می بینیم که در طراحی این راننده چقدر چیزهای ظریف و دقیقی را که مورد نیازش بوده برایش در نظر گرفته شده و تازه این نگاه کلی ما بوده اگر وارد جزئیات شویم و چیزهای دیگر را باز کنیم بسیار اعجاب انگیز می شود این راننده، این راننده سوار این مرکب است و مغز می خواهد این اطلاعات را به زبان جسم ترجمه کند.

سؤال؛ شما فرمودید که نفس و جان هر دو ازلی و ابدی هستند، تفاوت نفس و جان در چیست و دوم اینکه این شقوق عقول را که گفتید مربوط به نفس است، آیا اینها هم ازلی و ابدی هستند، یعنی تمام این عقول قابل انتقال است تا ابد یا نه؟

جواب؛ جان نیروی محرکه است، همانطور که ماهواره را پرتابش کردیم و تا ابد می چرخد در مدارش، جان هم پرتابمان کرد و با نیروی جان این راننده حرکت کرد، اما نیک و بد ما ربطی به جان ندارد و جان فقط نیروی محرکه نفس است و خود مرکب نیروی محرکه جدا دارد که نیروی حیات است، این من یک نیروی محرکه می خواهد، این من باید سیر باشد تا بنشیند پشت فرمان این مرکب، خود ماشین نیروی محرکه مخصوص به خودش را می خواهد، راننده نیروی محرکه اش جان است و جان کاری ندارد که من می خواهم چکار بکنم، جان من را از اینجا (این زندگی) می برد آنجا (زندگی بعدی) و از آنجا به زندگی بعدی.

جان نیروی محرکه نفس است ولی نیروی حیات نیروی محرکه مرکب است، الان در اینجا که ما هستیم باید شعور حیات بیاید، شعور حیات می آید می گوید که این جنین چگونه تبدیل بشود به یک نوزاد، این شعور حیات و هوشمندی حیات است، اما همینکه نوزاد متولد شد باید نیروی حیات را بگیرد و تبدیل کند به انرژی، تا زمانیکه می تواند نیروی حیات را بگیرد و تبدیل کند ما زنده هستیم و زمانیکه نتوانیم نیروی حیات را تبدیل کنیم می میریم، در زندگی بعدی دوباره کالبد ذهنی برای خودش نیروی حیات می خواهد، ما تجربه کردیم که اگر این کالبد ذهنی کسی را تسخیر کند از بیرون فارغ می شود و حالا باید از نیروی حیات فرد تسخیر شده و از چاکراهی او استفاده کند که خودش عامل بیماری می شود، پس می بینیم که کالبد ذهنی هم نیاز به نیروی حیات دارد، اگر بیرون باشد از نیروی حیات کیهانی استفاده می کند و اگر کسی را تسخیر کند از نیروی حیات او در چاکراها و کانالهای انرژی فرد تسخیر شده تغذیه می کند، می رود می نشیند در کانالهای انرژی ۱۴ گانه و در طب سوزنی که سوزن را فرو می کنند اینها از

مسیر کنار می‌روند و یا در حجامت وقتیکه تیغ می‌کشند آنها می‌روند کنار برای مدت حدود شش ماه و بعد دوباره می‌آیند در مسیر قرار می‌گیرند.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص مرکب؛ برای ما مرکب تا جهنم مورد نیاز است، از آنجا به بعد دیگر جبرئیل، روح القدس که برای ما مرکب سازی می‌کردند جا می‌ماند، دیگر بعد از آن مرحله به مرکب نیاز نداریم، مگر خودمان خلق کنیم، کما اینکه ما الآن می‌توانیم در ذهنمان قیافه خودمان را عوض کنیم، می‌توانیم هر موجودی را خلق کنیم، هر چیزی خلق کنیم مثلاً کاخی یا بهشتی خلق کرده و در آن قرار بگیریم، منتها الآن این خلاقیت ما در اینجا دوران طفولیت خودش را می‌گذراند ولی در زندگی بعدی همان چیزی را که تجسم کنیم می‌توانیم خلق کنیم، اما ما در جنات نیاز به جسم نداریم ولی ضعف اطلاعات و آگاهی مان ممکن است سبب شود که برای خود جسم بیافرینیم، مثل حکایت کالبد ذهنی که با وجود اینکه در لامکان است و نیاز به جسم و هرآنچه که در روی زمین به آنها وابسته بوده ندارد ولی اگر احضارش کنیم و پرسیم که چکار داری می‌کنی مثلاً می‌گوید که دارم کباب درست می‌کنم در حالیکه او اساساً جسم ندارد، دندان ندارد و ... نیاز ندارد ولی برای خودش کباب درست می‌کند.

در جنات هم ما نیاز نداریم، جبرئیل، روح القدس ملک آگاهی هستی است، آنچه که در هستی جاری است از نظر آگاهی ملک وحی، ملک آگاهی مأمورش است (بصورت سمبولیک) هوشمندی که در جهان هستی جاری است سمبولیک گفته می‌شود که مأمورش ملک آگاهی است، یا ملک موت، قانون است، قانون تولد و مرگ (آنتروپی) ولی سمبولیک گفته می‌شود ملک عزرائیل مأمورش است، اما ما در مرحله جنات ممکن است جسم بیافرینیم، حوری بیافرینیم.

ترا چنانکه تویی هر نظر کجا بیند بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک - حافظ

و یک کسی هم دنبال سر کوی او می‌گردد و می‌گوید اینها را ولش کنید سر کوی او از کدام طرف است و یکی هم دارد برای خودش کاخ، بهشت، حوری و ... خلق می‌کند.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص علت خلق ما؛ ما آمده ایم که در واقع به او دسترسی پیدا کنیم:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است
 [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است - حشر ۲۴

ما همه در او شناور هستیم یک معنی دیگر **يُسَبِّحُ** شناور بودن است، برای من مکرر آگاهی می‌آمد شناور، شناور، من نمی‌دانستم به دوستان گفتم رفتند تحقیق کردند آمدند گفتند که معنی شناوری هم می‌دهد، ما در او غوطه وریم، یعنی اصلاً جدا نیستیم، آنجا که سمبولیک بین ما خط قرمز کشیده شد و یک جوهری از یک کلیتی جدا شدیم و از کیلومتر صفر شروع کردیم و داریم آشنائی خودمان را بیشتر و بیشتر می‌کنیم و طی یک سلسله مراتبی از این که غوطه ور هستیم داریم استفاده می‌کنیم روز بروز بیشتر و بیشتر تا بتوانیم اطلاعات هستی را

شکار کنیم و با اطلاعات نابی که از هستی در مرکزمان است، بعد با این اطلاعات سوار بر آن بشویم و ببینیم که چه جوری اریکه قدرت را می گردانیم .

ادامه سوال ؛ درواقع این اتم اطلاعات را دارد ولی نمی تواند از آن استفاده کند .

جواب ؛ اتم اطلاعات را دارد ولی قرار نیست با آن کاری بکند، اتم ملک است ، ملک با دو بال ، سه بال ، چهار بال و ... دو اربیتال ، سه اربیتال و ...

بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی کاندرا آنجا طینت آدم مخمر می کنند - **حافظ**

اتم (ملک) ثابت ایستاده و طبق اراده الهی که قوانین حاکم بر جهان است ، هر جا لازم باشد می رود و شرکت می کند ، ملائک ارکان ثابت جهان هستی هستند گفتند ما که هستیم .

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می کنیم و به تقدیست می پردازیم فرمود من چیزی می دانم که شما نمی دانید - بقره ۳۰

اما آن که به این ارکان ثابت جهان هستی معنی می دهد ما هستیم ، آن که این هستی را تعریف کند ما هستیم

خود زفلك برتریم وزملك افزونتریم زین دو چرا نگذریم ؟ منزل ما کبریاست - **مولانا**

هدف خلقت ، آن نردبان خلقت از شعور زمینه ، شعور حیات ، عقل غریزی و ... که در شش روز منظور شش مرحله ، شش پله (چون روز معنی نمی دهد او در طرفه العینی قادر به خلق جهان هستی است) که هر مرحله در واقع زمینه مرحله بعدی است تا در نهایت هستی فرم گرفته ، اما ما وقتی بخواهیم آنالیز کنیم به این شکل می گوئیم که در واقع زبان تمثیل است ، در عهد عتیق که نمی توانستند بگویند اتم ، تازه امروز که یک گوشه هائی باز شده و می شود بازهم ما مشکل داریم و باز هم زمان می خواهد و حالا حالاها باید به اصطلاح کلنجار داشته باشیم تا یواش یواش سیستم فکری عوض بشود که ملک در واقع اینطور نیست که دو بال ، سه بال و ... بیاید بال بال بزند، خوب ملک چه جوری سه تا بال دارد، منظور دو، سه و ... اربیتال بوده که در واقع آن زمانها نمی توانستند صحبت بکنند، مسائلی است که کشف رمز دارد امروز باید با تفکر نوین پیام الهی را بگیریم و اتفاقاً ما زیباتر می توانیم الآن فلسفه ادیان را دنبال بکنیم که چرا ادیان آمده اند ، هدفشان چی بوده، آیا نیاز خدا بوده یا نیاز ما بوده و بعداً اصلاً می خواهد چکار بکند و ما الآن داریم روی همین موضوعات کار می کنیم تا چیزهائی دستگیرمان بشود انشاءالله .

قرانت آگاهی که یکی از حضار بصورت شعر دریافت کرده بود

((خلقت انسان))

باده نوشیدم و سرگشته افلاک شدم
عیش آن دم نبرم ای که آگاه شدم
با نوای سخنش قبله محراب شدم
دام ابلیس ندانستم بر خاک شدم
چند سفر در پی او گشته و بیمار شدم
پس کجا آیدم آن نقش که بی تاب شدم
به در میکرده بگذار که بیدار شدم

من به دیدار جمالش ، کرمت خاک شدم
گوهر ذات کمالش به دو انفاسم داد
در سرائی که نهادم مرا کوی ازل
سجده بر خاک نمودند ملانک به عطا
باده خلدبرین باد بنوشید مرا
در فراغش خزان گشت دل ، دیده بروز
ای دل از سر ختن کوی لبانش داری

قرانت آگاهی که در خصوص نماز دریافت شده بود توسط یکی از حضار

((نماز))

صدای بوی عشق می آید تورا ، سجده کن ، دراین حلقه گسترده بر این فرش گسترده بنشین و نماز عشق را سجده کن ، با وسعت جهان هستی وسعت بگیر ، عشق بشو ، حل بشو ، نیست بشو بعداز آن سجده کن ، چو باران زلال شو ، بدریا بی کران شو ، در کوهها اوج گیر با لؤلؤباد این آوای عشق را بر سر هرکوی برزن ببر بعد از آن سجده کن ، نماز صبح قبل از اذان صبح بر خیز بر پایان مرگ شب سجده کن که مرگ شب پایان نیازت است ای انسان پس سجده کن ، آوای اذان صبح می آید ، شروع تولدی دیگر ای آدم ، هر دم این صبح پاک غنیمت دان پس سجده کن ، حی علی الصلوات بشتاب ظهر شد ، نیمه عمر شد ، صبح جوانی گذشت ، وقت تنگ است ، بر نماز عشق سجده کن ، رهرو عشق شو ، رو به تعالی شو ، مرگ روز و تولد شب نزدیک است پس سجده کن ، نماز شب ، مرگ روز و تولد شب و هزاران شب در آسمان هستی ، شب عشق ، جهانی دیگر ، تولدی دیگر ، با مرگ شب باز تولدی دیگر ، هر لحظه عمر یک نماز است ، پس نماز عشق را سجده کن .

برکوی خرابات روم مست ، خرابم ، ای عشق
نشونم هیچ سخن جز سخن تو ای عشق

امشب شدم خموش و مدهوش ای عشق
چون ملامت بکند غیر مرا

سؤال؛ آیا گستردگی در نهایت به دو شاخه مادی و معنوی تبدیل می‌شود؟

جواب؛ ما وقتی که راجع به گستردگی صحبت می‌کنیم، گستردگی زمینی نیست، گستردگی زمینی را هیتلر، ناپلئون، اسکندر و... تجربه کردند، منظور ما آگاهی و گستردگی وُسع وجودی است، یعنی رفتن به سوی کل بطوری که اجزاء این وسط آنچه را که داشت از دست بدهد.

چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شبنم چرا باید شتافت - **عطار**

سؤال؛ چرا در آگاهیها به یکی شعر می‌دهند و به یکی چیز دیگری؟

جواب؛

به دُرد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است - **حافظ**

ما نمی‌دانیم که چرا به یکی شعر می‌دهند و به یکی چیز دیگری، هر کدام از ما مزد اشتیاقمان را در جہتی دریافت می‌کنیم و در واقع برای مأموریتی در نظر گرفته می‌شویم، حالا اگر قرار باشد همه شعر بگویند که اساساً خود شعر لوث می‌شود، بنابراین یک عده‌ای باید بتوانند آگاهی را بزبان شعر بیان کنند، یک عده‌ای باید کار دیگری و... شاید شما بتوانید با دو کلمه هدایت جاری کنید، یا عطای بشارت داشته باشید، دهان باز کنید طرف بشارت شمارا بگیرد، ما از کجا بدانیم، ولی فقط می‌دانیم که همه ما برای کاری در نظر گرفته شده‌ایم، این مزد اشتیاق در جهت حکمت است و آن مزد را طوری به ما می‌دهند که برای ما کارائی داشته باشد، مثلاً شما چندتا فرزند دارید و می‌دانید که بهتر است به کدام یک از آنها پول بدهید، کدام یک از آنها را به خارج از کشور بفرستید، کدام یک را مغازه‌ای در اختیارش بگذارید تا به کسب و کار مشغول باشد و... یعنی مُزدشان را یک چیز در نظر نمی‌گیرید، هر کدام را براساس کارائی که دارد مُزدی در نظر می‌گیرید، خوب هوشمندی هم می‌داند که چه چیزی به ما بدهد که بدردمان بخورد، شاید این چیزی که به من می‌دهد بیشتر من را شکوفا کند، کسی را شعر شکوفا می‌کند، پس به او شعر می‌دهد، به کس دیگر چیز دیگری، مهم این است که وجود ما در راه این نقشه عظیم بکار گرفته بشود و ما را نگذارند کنار و ما به بازی گرفته بشویم، همین که ما را به بازی گرفته اند این خودش مهم است و مهم نیست کجا و چگونه به بازی گرفته بشویم.

سؤال؛ کسانی که مطالب را دیر متوجه می‌شوند مشکل عقلی دارند یا کالبد ذهنی آنها دچار مشکل است.

جواب؛ وقتی که ما می‌گوئیم عقل، آیا عقل را متعلق به مغز می‌دانیم یا عقل جداست، اصولاً این عقل که ما داریم راجع به آن صحبت می‌کنیم، عده‌ای این عقل را متعلق به مغز می‌دانند، روند چیدمان اطلاعات را و فکر را متعلق به مغز می‌دانند، ولی ما در این دوره این مطلب را بررسی می‌کنیم که اینها مربوط به مغز نیست، مغز از بین می‌رود ولی روند نفس یا این منی که راننده است متوقف نمی‌شود و در ادامه بازم می‌رود، چیدمان اطلاعات بکند، چیدمان اطلاعات اینجا نسبت به همینجا، چیدمان اطلاعات زندگی بعدی نسبت به اطلاعاتی که بعدها بدست می‌آوریم و الآن نمی‌دانیم که چی هست ولی ما ابزارش را داریم، امکانش را راننده دارد، مثل یک بچه می‌ماند زمانیکه با یک اطلاعات محدود سروکار دارد آن اطلاعات را چیدمان

می کند به سن بالاتر که رسید ، در سطح بالاتر آن اطلاعات را چیدمان می کند ، در هر زمانی قابلیت چیدمان اطلاعات سطح بالاتر را دارد ولی بالقوه است بالفعل نیست ، باید از قوه به فعل تبدیل شود با قرار گرفتن در سطحی بالاتر .

سؤال ؛ منظوم تفاوت های فردی بود که یکی می شود بوعلی سینا و یکی اصلاً رشد نمی کند ، آیا این به کالبد ذهنی برمی گردد ؟
جواب ؛ یک مطلبی که از نظر ما اینجا وجود دارد ما مغز را داریم که مثل گیرنده و فرستنده است و در اینجا قابلیت را داریم که روی این آنتن چیزهایی را بفرستیم و بگیریم و اطلاعاتی در حال ساخته و پرداخته شدن هست که به اینجا بیاید و مخابره بشود ، موضوع اینجا است که گیرنده و فرستنده اگر اشکال داشته باشد ما قابلیت گرفتن یا ارسال اطلاعات را از دست می دهیم ، نقایصی که باعث می شود که مغز اشکالی برایش پیش بیاید، این گیرندگی یا فرستندگی را در خیلی از موارد ویا موارد جزئی از دست می دهیم ، ما چیزهای متعددی را می گیریم و می فرستیم ، ممکن است بعضی از اینها درست کار نکند و بعضی از آنها درست کار نکند ، مثلاً یک عقب مانده ذهنی را در بعضی از موارد می گویند خیلی باهوش است ولی او خیلی از ضروری ترین موارد زندگی را نمی تواند انجام بدهد ، بنابراین این موضوع مربوط می شود به صدماتی که به مغز وارد شده است و این گیرندگی و فرستندگی انجام نمی شود.

مغز از نظر ما مجموعه آنتنها هست و برای خودش یک حافظه مغزی هم دارد اما در نهایت این حافظه از بین رفتنی است ، می پوسد و تجزیه می شود در زیر خاک ، هر عاملی که باعث بشود تنظیم این آنتنها بهم بخورد ، گیرندگی وجود نخواهد داشت ، این مغز نیست که خیلی از کارها را برای ما انجام می دهد ، مثلاً کارهای فکری ، ذوقی را برای ما انجام بدهد و مغز باشد که این چیدمان اطلاعات را انجام می دهد ، مغز به یکی بگوید برو به سمت کمال و به یکی نگوید ، مغز فقط آشکار کننده است ، ما در اینجا می آیم اقداماتی انجام می دهیم که آن اطلاعات تنظیم آنتن است ، هر عاملی که باعث شده در مغز ایجاد اشکال شده باشد و آنتن ها از تنظیم خارج شده باشند که این عوامل دودسته هستند.

۱) عوامل فیزیکی مانند نرسیدن اکسیژن بهنگام تولد

۲) عامل بعدی که ما اعتقاد داریم موضوع ویروس های غیر ارگانیک است که ویروسها می توانند در این خصوص ایجاد اشکالاتی بکند و در پاره ای از مسائل دخیل باشند که ما با فرا درمانی و تشعشع دفاعی کار می کنیم در اینگونه موارد و این تنظیم آنتنها و تطابق انجام می شود ، ضمناً چنانچه گیرندگی و فرستندگی در مغز انجام نشود ، پیاده شدن مسائل ژنتیکی بر روی بدن بخوبی انجام نمی شود و فرد بسمت شکل پایه می رود ، البته این اعتقادات ما است و نمی دانیم که دنیای علم در این خصوص چقدر پیش رفته است و فقط می دانیم که اگر از سوی مغز این ترجمه اطلاعات گرفته شده از ذهن صورت گیرد ماجرای ژن روی شکل (جنین) پیاده می شود و اگر این ترجمه نشود جسم بسمت شکل پایه می رود و از شکل پدر و مادر تبعیت نمی شود و

آن قوانین (اعمال خصوصیات ژن) زمانی پیاده می‌شود که مغز توانسته باشد برنامه هایش را با ذهن تبادل کرده باشد و در اینصورت است که ژن می‌تواند اکتیو بشود و فرد متأثر از شکل پدر و مادر خودش بشود در غیر اینصورت بسمت شکل پایه می‌رود و شکل پایه هم می‌تواند دسته بندی پیدا کند، به عبارتی اگر بحث عقل و چیدمانهای مختلف که صحبت آن را داشته ایم یک موجودی نداشته باشد شکل پایه خواهد داشت، مثل حیوانات انسان هم شکل پایه دارد اگر ذهن از انسان گرفته بشود همه یک شکل می‌شوند.

اگر ذهن به انسان اضافه شود یعنی چیدمان و نرم افزارهای مختلف، آنوقت از شکل پایه در می‌آید بیرون و چیزهای دیگری در این رابطه اضافه و ترجمه خواهد شد، مثل خطوط کف دست و شکل و قیافه و همه اینها آنوقت تابعی می‌شود از یک سری علائمی دیگر ولی اگر ما این علائم را نگیریم ممکن است کف دست ما این خطوط را نداشته باشد و یا خطوط استاندارد داشته باشد، که اینها در واقع تأثیر ذهن بر روی جسم می‌باشد که ما به عنوان یک مقدمه به آن پرداختیم در این مختصر.

مدیریت مجموعه نرم افزارهای مختلف که صحبت کردیم و آپراتوری مغز را ذهن بعهده دارد، یعنی آپراتوری که در هر لحظه بگوید که از کدام یک از نرم افزارها استفاده بشود ذهن است، مانند کامپیوتر که همه نرم افزارها را دارد ولی خود کامپیوتر نمی‌داند که از کدام نرم افزار استفاده بکند، مثلاً از وُرد، فتوشاپ و... استفاده بکند، در واقع انسان حدود چهل نوع عقل دارد که کنترل این عقول توسط آپراتور که ذهن آن را بعهده دارد انجام می‌گیرد.

وظایف مغز

مغز دو وظیفه عمده بعهده دارد که توسط سنسورهای داخلی و خارجی انجام می‌گیرد؛

۱- **اتوماسیون**؛ این بخش که توسط سنسورهای داخلی انجام می‌گیرد بطور اتوماتیک ضربان قلب، تنفس و سایر اعمال حیاتی را کنترل می‌کند، حتی در مرگ مغزی هم بخش اتوماسیون مغز دارد کار خودش را انجام می‌دهد، ضربان قلب، تنفس و... در این حالت هم دارند کار می‌کنند، فقط او نمی‌تواند با خارج ارتباط برقرار کند، در این صورت اتفاقی که افتاده این است که ادراک صفر شده است.

۲- **برقراری ارتباط با آپراتور (ذهن)**؛ این بخش کار برقراری ارتباط با آپراتور را بعهده دارد، همه ما نرم افزارها ی ثابتی داریم ولی طرز استفاده ما از این نرم افزارهای ثابت متفاوت است، یعنی هر کسی از این نرم افزارهای خودش یک جوری استفاده می‌کند، مثلاً دو نفر عقل پردازشی یکسان ندارند، یک نفر در عقل تشریحی قوی است، یک نفر در چیدمان، یک نفر در ادراک، یکی را می‌گوئیم خوش فکر است، یکی بد فکر است و الی آخر، خوب اینجاست که اگر مدیریت با مغز باشد مغز یک چیدمان مشخصی دارد و همه ما باید مثل هم فکر کنیم، همه ما باید یکسان عکس العمل نشان بدهیم در مقابل یک عمل مثلاً در مقابل یک انفجار یا مرگ و...،

چرا اینگونه نیست، علت در اُپراتوری است، این نرم افزارها را همه دارند ولی اُپراتوری متفاوتی روی این نرم افزارها وجود دارد.

لذا انسان ماشین نیست ولو اگر در تکثیر سلولی و شبیه سازی بوجود بیاید، در بحث شبیه سازی عده‌ای معترض هستند که نکنید اینکار را در حالیکه ما اطمینان خاطر داریم که اصلاً ماجرا با اینکارها تغییری نخواهد کرد، چون اُپراتور فرق خواهد کرد مانند دوتا ماشین یک مدل که دو راننده متفاوت دارد، هر کدام یک جوری از آن ماشین استفاده می‌کنند و خواه ناخواه در آینده انسان در شبیه سازی به این موضوع می‌رسد و ما منتظر هستیم که این شبیه سازی هرچه زودتر انجام بشود، چون نتیجه آن برای ما ملموس و مشخص است، انسان باید از این مسیر هم سرش به سنگ بخورد، بیاید اینکار را هم انجام بدهد و ببیند این که شبیه سازی شده حرف دیگری می‌زند این که آن نیست، یعنی ماجرای فلسفه خلقت در این رابطه یک چیزهای از آن آشکار می‌شود و اجتناب ناپذیر است، چون انسان این راهها را باید برود تا این نتایج را بگیرد، حالا در این اُپراتوری و مسائلی که در این رابطه است ما می‌توانیم با تکمیل دیدمان، نحوه نگرش ما عوض بشود و تأثیرات مثبت هم که در زمینه درمان و غیره است آن دیدگاه‌ها نیز کامل و جا افتاده بشود و توضیحات و تعریفات خیلی از مسائلی که در حال حاضر برای دنیای علم ابهام دارد قابل عرضه و بیان بشود.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص اُپراتوری عقل‌های متعدد؛ ما دیدیم که عقلهای متعددی داریم، خوب کی باید این عقل‌های متعدد را اُپراتوری کند، کار بسیار پیچیده‌ای است، تازه ما هنوز وارد جزئیات هر کدام از نرم افزارها و عقل‌ها نشدیم، یعنی اینکه اگر سراغ هر کدام از این عقل‌ها که برویم خودش یک دنیای با عظمتی است، مثلاً عقل استقرائی که می‌خواهد اطلاعات جزء به جزء را در کنار هم بگذارد و برسد به کل، این خودش یک عظمتی است و تنها موجودی که این قابلیت‌ها را دارد ما هستیم و این خودش یک دنیا حرف است، مسلماً اُپراتور مورد نیاز است و اسم این اُپراتور را می‌گذاریم ذهن و تازه این یکی از کارهای اُپراتور است، کارهای دیگر مانند مدیریت سلول و بدن و غیره را فعلاً مجبور هستیم همه را تحت نام کلی ذهن بیاوریم، اما بعداً که انسان شناختش در زمینه وجود انسان بیشتر شد، نام دیگری پیدا می‌کند، ما بی نهایت کالبد داریم، اما الآن برای اینکه گیج نشویم، یک بخش عمده‌ای را گفتیم کالبد ذهنی، بعد در این کالبد چیدمان اطلاعات، مدیریت سلول و بدن را گفتیم ذهن، می‌دانید مدیریت صد تریلیون سلول یعنی چه، صد تریلیون سلول بخواد شرح وظیفه بگیرد این خودش عظمت عجیب و غریبی دارد، پس ما وقتی که می‌گوئیم ذهن منظورمان اُپراتوری است.

سؤال؛ پس اگر کسی در روان‌شناسی مشکل داشته باشد، در واقع در اُپراتور مشکل دارد؟

جواب؛ در پاسخ به این سؤال برمی‌گردیم به آنتن، تعداد این آنتنها در مغز بسیار زیاد است، هر بخشی برای خودش یک آنتن در مغز دارد، ممکن است در مورد ما این آنتنها صدماتی ببیند و ببینیم که در مورد فردی

مثلاً چند نرم افزار خوب کار می کند ولی یک نرم افزار کارش را بخوبی انجام نمی دهد ، خوب این برمی گردد به برهم خوردن تنظیم آنتنها ، کسانی که نارسائی ادراکی دارند مشکل آنها در ذهن نیست بلکه مشکل آنها در آنتن های مغز می باشد که تنظیم آنتن ها بهم خورده و تصویری را که دارد گیرنده می گیرد شفاف نیست ، برفکی و مبهم است و اینجا این چیدمان آنتهای مختلف است که می تواند این نارسائی را بوجود بیاورد و در واقع هر بخشی هم آنتن دارد و هم حافظه ای (فلش کارتی) که در کنار خودش دارد و همه چیز را در آن ثبت و ضبط کرده و نگهداری می کند.

اما ما یک بحثهایی را داریم که بعدها پیش می آید و در زمینه این است که ما بتوانیم بهتر تنظیم آنتن انجام بدهیم ، ما تا حالا فرصت نشده با عقب مانده های ذهنی کار بکنیم ، این مسأله در آینده که انجام می شود در خصوص افرادی که اینگونه مشکلات آنتنی دارند ، ما الان نمی توانیم تئوری آنتنها را بیان بکنیم ، این موضوع را بعد از جا افتادن تئوری فرادرمانی دنبال خواهیم کرد ، زمانیکه بتوانیم تئوری آنتنها را بیان کنیم ، پشت سر آن می توانیم تئوری تنظیم آنتن ها را بیان کنیم.

سؤال (توسط یک پزشک) ؛ قسمت قدامی مغز که قسمت آنتنها و قسمت خلفی هم قسمت درگ می شود ، بین این دو قسمت ممکن است که حافظه باشد ، در اینجا اگر ارتباط بین این دو قسمت قطع بشود ما دچار مشکل می شویم ، حالا بدلالی مثلاً ضربه یا داروهای آرام بخش و الکل ، اما سؤال من این است که یک مطلبی فرمودید می خواهم ببینم که آیا تأکید دارید برروی آن ، در خصوص مرگ مغزی که نظر ما در پزشکی این است که مغز دیگر فعالیتی ندارد ، ولی منظور شما این بود که مرگ مغزی دلیل بر مرگ نیست .

جواب؛ یک سری از ارتباطات مغز درونی است، مانند آنتن تلویزیون که پالسهای را گرفته و می دهد به تلویزیون و تلویزیون باید کارهای مختلفی را انجام بدهد ، اما در بخش خارجی یک بیمار مرگ مغزی علائم حیاتی دارد ، قلب ، تنفس و .. بعد ممکن است مشکلات ثانویه هم پیش بیاید مثلاً بحث تغذیه ، تحرک و ... که ممکن است اعمال حیاتی بدن را به مخاطره بیندازد ، و یواش یواش قابلیت و کارائی بدن افت کند ولی ما می بینیم که در مرگ مغزی اعمال حیاتی بیمار برقرار است و گرنه اگر قرار باشد ضربان قلب و تنفس نباشد که می گفتند ایست قلبی کرده و مرده، ولی تا زمانیکه دارد نفس می کشد و قلب فعال است یعنی بخش اتوماسیون مغز دارد کار اعمال حیاتی بدن را انجام می دهد ولی روی اعمال ادراکی است که این مشکل وجود دارد.

ادامه سؤال توسط شخصی دیگر ؛ من فکر می کنم سؤال فوق اینطوری مطرح بشود که مریضی که مرگ مغزی می شود علی رغم اینکه علائم حیاتی ممکن است داشته باشد ، ولی از دیدگاه ما یعنی در زندگی نباتی قرار گرفته ، سؤال این است که از دیدگاه شما وضعیت ادراک و بحث کالبد ذهنی و روح او در این حالت در چه وضعیتی است ؟

جواب؛ بحث ما در این است که بیمار با مرگ مغزی وارد زندگی نباتی می شود ، بسیاری از چیزهایی که مغز می دهد و می گیرد ادراکی است ، ادراکات در نوار مغزی (الکتروانسفالوگرافی) بازتاب ندارد ، ما وقتی که مشوش هستیم نوار مغزی ما یک جوری و وقتی که آرام هستیم یک شکل دیگری و مسائل مختلف حتی عادت ماهانه در خانمها و همچنین حالات کسی که نوار مغزی می گیرد و ... همه و همه اینها برروی بیماری

که از او نوار مغزی گرفته می‌شود تأثیر دارد، زمانیکه مفاهیم ادراکی بین ذهن و مغز رد و بدل نمی‌شود در نوار مغزی علائم ادراکی (خصوصاً سینوسی) روی کاغذ نوار ویا نمایشگر بصورت خط صاف در می‌آید، یعنی اینکه هیچ علائم ادراکی فرد بیمار ندارد اما علائم حیاتی چی، به موازات دوخط داریم، یکی علائم ادراکی و دیگری حیاتی، قطع علائم ادراکی الزاماً مرگ معنی نمی‌دهد، مگر اینکه بگوئیم ادراک ندارد و زندگی شده زندگی نباتی و بود و نبود فرقی ندارد و تأثیری ندارد و واقعاً هم همینطور است، اگر ادراک نداشته باشیم بود و نبود ما دیگر تأثیری ندارد، اینجاست که علم پزشکی می‌رسد به یک دو راهی که آیا زنده بماند یا نماند.

ادامه سؤال فوق؛ فردی که با مرگ مغزی در زندگی نباتی قرار گرفته کالبد ذهنی او در چه جایگاهی است؟

جواب؛ اگر ما بتوانیم نیروی حیات را دریافت کنیم سیستم الکتریک بدن ما کار خواهد کرد و حوزه الکتریک بدن بوجود می‌آید، بدن ما مثل یک کارخانه است که به برق نیاز دارد و اگر جریان برق برقرار باشد مغز می‌تواند توزیع کند و همه اعضا کارهای لازم را انجام بدهند، بهر علتی سیستم بدن ما نتواند نیروی حیات را بگیرد و جاری کند، سیستم الکتریک بدن ما از کار خواهد افتاد و کالبد ذهنی جدا می‌شود و به زندگی بعدی می‌رود، اما در مرگ مغزی هنوز کالبد ذهنی هست و نرفته به زندگی بعدی ولی نمی‌تواند ارتباط برقرار کند، مثلاً در افراد آلزایمری، ذهن هست، بدن هم زنده است، اعضای بدن هم دارند کار خودشان را انجام می‌دهند، اما مغز نمی‌تواند گیرندگی و فرستندگی را انجام بدهد، لذا فرد ممکن است در همین حالت آلزایمری سالها زندگی کند، کالبد ذهنی در وضعیت خودش و بدن فرد آلزایمری هم کار خودش را انجام می‌دهد، وقتی که کالبد ذهنی جدا شد، هر کدام به سمت و سوی خودشان می‌روند.

مغز از دو بخش کورتکس و ساب کورتیکال تشکیل شده است، بخش کورتکس، بخشی است که ادراکات ما را آشکار می‌کند و همین بخش است که نوار مغزی نشان می‌دهد، اما بخش ساب کورتیکال بخشی است که اعمال حیاتی بدن را کنترل می‌کند، ضربان قلب، فشار خون، تنفس و..... بخش ساب کورتیکال روی نوار مغزی ما انعکاسی ندارد، بنابراین تا زمانی که ادراکی وجود دارد نوار مغزی فعالیتها را نشان می‌دهد، ولی وقتی که ادراکات قطع بشود با وجودیکه فرد زنده است (ضربان قلب دارد، تنفس دارد نوار مغزی چیزی را نشان نمی‌دهد).

در تئوری ما یک قسمت اتوماسیون (بخش ساب کورتیکال مغز) داریم که اعمال حیاتی را کنترل می‌کند و یک بخش آنتن ها (بخش کورتکس مغز) که ادراکات را با خارج تبادل می‌کنند، اگر نتوانند با خارج ارتباط برقرار کنند ارتباطی ادراکی قطع می‌شود، فرد ممکن است از مجموعه آنتن های که در کورتکس دارد چندتا کار نکنند و چند تا کار نکنند، بعد آن چند تا هم از کار بیافتند، ولی بخش اتوماسیون (ساب کورتیکال) به کار خود ادامه می‌دهد، از کار افتادن کورتکس یا قطع نوار مغزی (منظور صاف شدن خط سینوسی) فقط نشان می‌دهد که فرد زندگی اش به یک زندگی نباتی تبدیل شده است و تا زمانیکه این قلب دارد می‌زند

سیستم بدن زنده محسوب می‌شود و کالبدها به این جسم تعلق دارند و جدا نیستند و مرگ اتفاق نیافتاده ، حتی موقعی هم که فرد مرده (بایست قلبی هم مرده) نمی‌توانیم بگوئیم مرگ قطعی اتفاق افتاده نه اینکه ما نمی‌گوئیم ، بلکه هیچ کس نمی‌تواند بگوید ، چرا ؟ چون نقض قانون شده زیرا اتفاق افتاده که مرده زنده شده و لذا چون امکان زنده شدن مرده وجود دارد لذا کسی نمی‌تواند بگوید مرگ قطعی اتفاق افتاده ، فقط می‌توان گفت مرگ فیزیکی رُخ داده، بنابراین در اینصورت هنوز کالبد ذهنی دارد به زندگی خودش ادامه می‌دهد و اگر بهر علت از حالا به بعد اتفاقی بیافتد مثلاً اهداء عضو دیگر، تابع قانون مندی فوتی است یعنی جسم به زیر خاک می‌رود و می‌پوسد و کالبد ذهنی به زندگی بعدی خواهد رفت .

کالبد ذهنی تا مرگ قطعی اتفاق نیافتد آزاد نیست که برای خودش بگردد و بیاید برای خودش تصمیماتی بگیرد ، هنوز هر جا که برود تعلقش به جسمش است، هنوز مرتبط با جسمش است و خلاصه کلام به این شکل نیست که هنوز فرد زنده است، کالبد ذهنی او یک جایی دیگر هم برود و از آنجا خوشش هم بیاید و بخواهد تسخیر هم انجام بدهد، حالت خواب با این وضعیت فرق دارد ، در حالت خواب در آرشیو اطلاعات فعل و انفعالاتی رُخ می‌دهد، تا زمانی که فرد زنده است هر جای دیگر هم برود دوباره برمی‌گردد به جسم چون وابستگی و کشش دارد، فیلمهائی هم که ساخته می‌شود ، یک حسنی که دارد حالا درست یا غلط، دارد یواش یواش بسمت یک واقعیت‌های سمت و سو پیدا می‌کند و دوستانی از کارگردانان در اینجا جلساتی می‌گذارند ، ارتباط می‌گیرند ، فیلمهای تشعشع دفاعی را می‌بینند و کسب اطلاعات می‌کنند و بتدریج به واقعیت مسأله نزدیک و نزدیکتر می‌شوند .

سؤال ؛ با وجودیکه ما دوره ۷ هستیم ولی برای بسیاری از ما هنوز فرق کالبد ذهنی و روح جا نیافتاده ، بحثی که با اکثر همکلاسیها داشتیم این بود که در تشعشع دفاعی آیا کالبد ذهنی می‌رود یا روح ؟

جواب ؛ نفس (من متحرک) اجزائی دارد ، یکی از این اجزاء روح است ، روح نقش هادی دارد آنجا که گفته می‌شود

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است - اسراء ۸۵

این روح مأموریت دارد ما را در هر زندگی مان به سمت بالا بکشد ، اگر نبود ما کششی بسمت بالا نداشتیم ، در این زندگی به ما احساس پوچی، گم کردن یک چیزی می‌دهد و وقتی هم که دستمان به آن چیز می‌رسد می‌بینیم که نه این هم نیست، اگر غیر از این بود اولین چیزی که به دستمان می‌رسید احساس رضایت می‌کردیم و دیگر هیچ انگیزه ای برای حرکت نداشتیم ، این روح ما را هدایت می‌کند که این گمشده ما کمال است نه چیز دیگری ، در هر مقطعی ما تحت تأثیر دونیرو قرار داریم (روح و وابستگیها) چه در این مقطع که کالبد فیزیکی داریم و چه در زندگی بعدی که کالبد ذهنی ما نقش کالبد فیزیکی را بازی می‌کند، کالبد ذهنی همانی است که در احضار به اصطلاح روح آن را احضارش می‌کنند ، روح را نمی‌توان احضار کرد ، کالبد ذهنی

همان بخشی از وجود ما است که به زندگی بعدی انتقال می‌یابد و این من را و اطلاعات را در زندگی بعدی تداوم می‌بخشد که از اینجا به زندگی بعدی انتقال می‌یابد، شرح وظیفه روح در همه مراحل ما در این چرخه انا لله و انا الیه راجعون هدایت ما بسمت عالم بالا (کمال) است.

کالبد ذهنی در این زندگی به سنسورهای خارجی مانند چشم، گوش و ... نیازمند است، ولی در زندگی بعدی به سنسورهای خارجی نیاز ندارد هم می‌بیند، هم می‌شنود و هم ... و می‌تواند دقیقاً گزارش بدهد با وجودیکه نه گوش نه چشم و ... دارد همچنین هر اظهار نظری که تصمیم در آن جای دارد از خود ابراز بکند و خیلی دقیقتر از ما سیستم تفکری و نرم افزاریش کار می‌کند.

از نظر ما پروسه عقل (این حدود چهل نوع عقلی که برشمردیم) اینها در مغز کارش انجام نمی‌شود، تمام اینهایی که از نظر ما در مغز انجام نمی‌شود با کالبد ذهنی انتقال می‌یابد به زندگی بعدی، موجودات غیر ارگانیکی و قتیکه به ستاد ما (بخش اپراتوری) نفوذ می‌کنند، قادر هستند وارد هر نرم افزار ما بشوند و مثلاً از طریق عقل استقرائی ما از چند تا جزء به ما القاء بکنند که ما یک نتیجه دیگری بگیریم که نسبت به یک آدمی که ویروس در ستاد او نفوذ نکرده کاملاً متفاوت است، در ما نتیجه گیری کند که خودکشی کنیم ولی فرد سالم اصلاً چنین نتیجه گیری نکند و یا مثلاً در عقل تجسمی نفوذ کند و فرد شیطانی را می‌بیند که یک شکل وحشتناک و عجیب غریبی دارد در حالیکه شیطان اساساً شکل ندارد و فرد دیگری شیطان را به شکل دیگری ببیند، در واقع ویروسها می‌توانند این نرم افزارها را در اختیار بگیرند و قتیکه تغییر دادند مثلاً فردی که بخش تجسمی او دچار مشکل شده مرتب چیزهای ترسناک ببیند و بعد از یک مدتی احساسات او هم دچار مشکل می‌شود و مدتی دیگر همین آدم افسرده می‌شود و در پی آن مشکلات جسمی هم پیدا می‌کند فرد بیمار.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص کالبد ذهنی؛ کالبد ذهنی بعد از انتقال به زندگی بعدی خودش یک مرکب است که یک مجموعه نرم افزاری داخلش هست و زندگی بعدی را می‌گذراند، بعد می‌میرد و از دل کالبد ذهنی یک بخشی دیگر می‌رود در عالم بعدی به زندگی ادامه می‌دهد، هر جائیکه ظرف قائل شدیم آن ظرف مرکب است، هر جا قابلیت قائل می‌شویم مانند قابلیت استقراء استنتاج و .. اینها قابلیت‌های نرم افزاری است و ما قرار است با این قابلیت‌ها مسیر کمال را طی کنیم، الان در ما که مرکب ما جسم است یک جور داریم از این نرم افزارها استفاده می‌کنیم، حتی خیلی از این نرم افزارها را هنوز بکار نگرفته‌ایم.

مثلاً مغز ما چند درصد از آنتن‌ها را فعال کرده است، ۵٪، ۱۰٪، ۱٪ بیشتر یا کمتر نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که قابلیت اینجا زیاد است ولی خیلی از قابلیت‌های آنتن فعال نشده، مثلاً ما قتیکه آگاهی دریافت می‌کنیم در ارتباطات حلقه‌ها، سنسورهای فرا ذهنی را به کار می‌اندازیم و سنسورهای ذهنی فعال می‌شوند، الان بخشهایی از ذهن ما فعال شده که در افراد معمولی فعال نیست، مثلاً همین ارتباط گسترده‌گی که می‌گیریم، این سنسور می‌خواهد تا گسترده‌گی را احساس کنیم، آستانه درک فراذهنی، آستانه درک ذهنی، آستانه درک فیزیکی، وقتی

که کسی آستانه درک فراذهنی ندارد تا حالا ادراکی، اشراقی، الهامی، چیزی نیامده آیا می شود سنسورش فعال باشد، چون باید یک بخشی بگیرد و یک بخشی مخبره کند بعد از این دریافت و ارسال است که مغز ترجمه می کند و می گوید که الان من در یک ارتباطی قرار گرفتم که گسترده شدم، یعنی یک پدیده فراذهنی آخرش باید تبدیل شود به یک پدیده مکانیکی، من که بخوایم به شما توضیح بدهم که بله من گسترده شدم باید ترجمه مغز را برزبان جاری کنم.

پس در واقع مغز ما آنتنهای بسیار زیادی دارد که اصلاً فعال نیست و به اصطلاح آکبند می ماند، مثلاً می گویند چشم بصیرت دارد، یا چشم دل بازکن، خوب آیا واقعاً اینها هست یا نه، اگر قبول داریم که هست باید در مغز سنسور داشته باشد، باید آنتن داشته باشد، که اگر فرد حرف زد بگوئیم که عجب بصیرتی دارد، بنابراین قابلیت‌هایی دارد به راننده کمک می کند تا راننده چیز یاد بگیرد، این ماشین را بگذارد کنار و ماشین دیگر بگیرد تا جایی که بداند با این سرنشین اصلی (من ثابت سرنشین اصلی است) چکار بکند، چه جوری نقشه و کلید گنج را از این سرنشین اصلی بگیرد.

سؤال؛ شما فرمودید روح منفی و همزاد منفی، آیا این روح منفی همان است که منکوب است که می آید استفاده می کند از آن سرویسیها، مثلاً ما بجای اینکه به اندازه ای که بدنمان سالم باشد بخوریم می آئیم شکم چرانی می کنیم و در واقع این قسمتش منکوب شده است.

جواب؛ توجه بفرمائید که این کالسکه دو تا دهنه دارد، دهنه هر طرف را بکشید کالسکه به همان طرف می رود، بحث این است که این فرمان و این راننده چگونه می خواهد از امکانات استفاده بکند، اجزای من متحرک دارند مأموریت‌های ثابتی را انجام می دهند (من معنوی، روح و ...) و این راننده است که فرمان را در دست دارد می تواند به اینطرف یا آنطرف بچرخاند، آیا چرخ و فرمان مقصر است، لذا می بینیم که در انتها بر می گردیم به راننده:

فَالْهَمَّهَا فُجُورُهَا وَتَقْوَاهَا سَبَس فُجُور وَتَقْوَا (شر و خیر) را به او الهام کرده است - شمس ۸.

ما خیر را داریم و شر را هم داریم، آنها نرم افزار هستند، اگر تقصیر را بیان داریم به گردن چرخ و ... خوب می رسیم به اینکه خدا اشتباه کرده، طراحی اشتباه بوده، لابد اگر چرخها ثابت بود ما نیازی نداشتیم که فرمان را بچرخانیم به اینطرف و آنطرف، پس این طراح خودرو است که اشتباه کرده، می بینیم که به هر کجا که برویم بر می گردیم به راننده نه به ابزارها و امکانات و قابلیت هائی که خود وسیله دارد و یا در خدمت وسیله هستند، پس می رسیم به اینکه ما سرویسیها را باید به مرکب بدهیم، شکم را باید سیر کنیم، ارضا غریزه جنسی، خواب و .. را باید داشته باشیم، بحث کشتن نداریم (کشتن نفس، غرایز و ...) بلکه بحث هدایت داریم، یعنی اینکه این سرویسیها را دادیم و حالا می خواهیم از آن کار بکشیم، خوب حالا ما از این جسم از این مرکب که سوارش می شویم، چی می خواهیم، ما نمی توانیم چیزی را بکشیم، یک شب نخواهیم، دو شب نخواهیم، بالاخره چی، کشتن در کار نیست، سرویس دادیم و باید بدهیم اگر ندهیم ظلم به مرکب است، اما سرویس

داده ایم و مرکب مرتب و منظم و آماده است، حالا چکار می‌خواهیم بکنیم، چی می‌خواهیم به هستی ارائه بکنیم، چی گرفتیم و چی می‌خواهیم بدهیم به هستی، مثل اینکه شما به فرزندت بگویی که من بهترین مدرسه فرستادم تو را، بهترین معلم خصوصی و بهترین... حالا بگو ببینم چکار می‌خواهی بکنی، حالا نوبت توست، چه بازدهی و راندمانی از این سرویسی که گرفتی می‌خواهی ارائه بدهی.

آنجا که بحث کشتن نفس پیش می‌آید یعنی اینکه این طراحیها اشتباه بوده، یا نه داده‌اند ولی تو نباید بخوری، بخوابی و...، خوب این یک پارادوکس بوجود می‌آورد و احتمالاً عده‌ای منظورشان همین بوده است که نباید خورد، خوابید و به این مرکب سرویس داد، اما در دیدگاه ما بحث کشتن نیست، اودرست طراحی کرده و ما هم به دیده اعجاب انگیز نگاه می‌کنیم و شکرگذاریم، اما بعد از همه این کارها رو به خودمان می‌کنیم که خوب از این نهایت شاهکار الهی چکار می‌خواهی بکنی، چه چیزی می‌خواهی به هستی بدهی، چه راندمانی می‌خواهی داشته باشی، البته این بحث‌ها مهم است، واقعاً یکی از ظریفترین بحثها همین موضوعاتی است که صحبت کردیم، که اگر یک ذره عنایت نداشته باشیم و درست متوجه نشویم، بدفهمی ایجاد می‌کند، ممکن است کسی بگوید که خوب هرج و مرج توجیه شد، نه اصلاً دقیقاً ما داریم همه چیز را به زیر سؤال می‌کشیم، که تو که استفاده کننده بودی حالا باید حساب و کتاب پس بدهی و جوابگو باشی که چه کرده‌ای، چون حتی در بحث کشتن نفس نیز توجیه وجود دارد و دست از پا درازتر برمی‌گردیم و ممکن است بگوئیم که ما رفتیم و سعی کردیم ولی نتوانستیم، کار سختی بود، از پس آن بر نیامدم وقتی هدف شود کشتن نفس یک توجیه داریم، بعد هم رهاش می‌کنیم و می‌چسبیم به زندگی خودمان، اما اینجا دیگر این مسئولیت سنگین برداشته شده ولی در قبالش پاسخگو باید باشیم که در قبال هستی چکار کردیم، چی دستگیرمان شد از هستی و این دائم ما را در زیر یک علامت سؤال قرار می‌دهد.

سؤال؛ در جلسات قبل شما فرمودید که نفس قرار است به یک درجه ای برسد بنام نفس مطمئنه، می‌خواستیم این را برای ما بازتر کنید که نفس مطمئنه چه تجهیزاتی دارد و چه جوری است.

جواب؛ شده که ما با یک راننده ای مسیری را همسفر شویم و راننده با سرعت بالا هم حرکت می‌کند ولی ما هیچ نگران نیستیم و اطمینان داریم به رانندگی او چون او را زُبد و با مهارت می‌دانیم و همچنین ممکن است که با راننده دیگری که با سرعت پائین هم حرکت می‌کند نگران باشیم چون به رانندگی او اطمینان نداریم، یا در مورد افراد کم سن و سال، علی‌رغم اینکه ممکن است حتی از بزرگسال هم بهتر رانندگی بکنند ولی اطمینان نداریم، به زبان ساده قرار است ما به یک رانندگی مطمئن برسیم، این رانندگی مطمئن نیاز به یک شناختی دارد، نیاز به یک مسائلی دارد و اصولاً داریم می‌رسیم به یک ماجراهائی، مثلاً ما می‌خواهیم یک خودرو سواری معمولی را رانندگی کنیم پایه ۲ کافیتست، ولی یک موقع می‌خواهیم یک تریلی را برانیم، شناخت بیشتری باید داشته باشیم و نیاز به راننده پایه یک دارد، بنابراین ما داریم می‌رویم بسمت یک کار تخصصی تری که باید یک راننده پایه یک به مسائل فنی ماشین و غیره خیلی دقیق تر و ریزتر از یک راننده

پایه دو به شناخت آن برسد، ما هم در این دوره یک بحث مقدماتی را در خصوص نفس باز کردیم، موضوع کالسکه که راننده دهنه سمت راست و چپ را می‌کشد و کالسکه به سمت راست و چپ هدایت می‌شود و اینکه ما چگونه کنترل را در دست بگیریم، کیفیت‌ها و حالات مختلفی را بوجود می‌آورد، ما باید تفکیک بکنیم بحث سرویس مرکب و نفس را، یا باید اسم نفس را عوض کنیم و یا اگر بخواهیم با همان واژه‌های قبل تعریفش کنیم باید بگونه‌ای جدید بیائیم توضیحش بدهیم، بحث عمده‌ای که در مکاتب و همچنین افکار ما را در بر گرفته، ما همش چسبیده بودیم به سرویسی که به مرکب می‌دهیم، فکر می‌کنیم که اگر سرویس را ندهیم به مرکب درست است، چرا عمدتاً ریاضت را انتخاب می‌کنند، به این خاطر انتخاب می‌شود که ما این سرویس را به این مرکب ندهیم، خوب آیا خداوند در طراحی اشتباه کرده، نه، قرار است این سرویس را به مرکب بدهیم و بهره برداری درست از آن داشته باشیم.

الآن این مرکب آماده شده خوب چه کار بردی برای آن در نظر گرفته‌ایم، لذا مذمت مرکب، مذمت نفس یعنی مذمت خداوند، آن کسی که خوردن، تولید مثل و... را طراحی کرده اشتباه طراحی نکرده است، ما در این دیدگاه خودمان ریاضت را قبول نداریم، چرا، برای اینکه اعتقاد داریم که خداوند در طراحی خود اشتباه نکرده است و طراحی خداوند را قبول داریم، بنابراین سرویس سر جای خودش است، می‌خوریم، می‌خواهیم و... اما یک سؤال اساسی داریم که حالا خودمان را ساختیم و پرداختیم، چکار می‌خواهیم بکنیم، هدفمان چیست، این ماشین آماده است، هم می‌شود رفت دنبال کار خیر و هم می‌شود رفت دنبال کار شر، تمام آن تعریفها می‌خواهد بگوید که اگر این راننده خوب رانندگی کند می‌شود این و اگر بد رانندگی کند می‌شود آن، این راننده اگر بتواند از مرکب درست استفاده کند و درست بهره برداری کند، می‌تواند اطلاعات راه، را کسب کند و از نقشه استفاده کند و گم نشود و به مقصد برسد، بنابراین ما در این دیدگاه خودمان داریم یک جور دیگری نگاه می‌کنیم، دین خودمان اسلام هم دین تعادل است، توصیه به ریاضت نشده، گفته بخورید و بیاشامید پیشنهادهایی که داده همش در حد تعادل و نرمال است.

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بخورید و بیاشامید و [لی] زیاده‌روی مکنید که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد - اعراف ۳۱

ما در تفکر سنتی می‌بینیم که حرفه‌های زده می‌شود و خوردن، خوابیدن و غریزه جنسی را مربوط به نفس می‌دانند، در حالیکه به نفس ربطی ندارد، بلکه مربوط به مرکب است، در زندگی بعدی ما تولید مثل نداریم، ولی ماجرای کلی را چه در این زندگی و چه در زندگی بعدی داریم، در زندگی بعدی مرکب عوض می‌شود، اینجا جسم بود در زندگی بعدی می‌شود کالبد ذهنی و سرویسی هم فرق خواهد کرد، نیروی حیاتش هم فرق خواهد کرد، پس ما می‌خواهیم به یک چارچوب کلی برسیم که موقعیت ما معلوم بشود راننده (نفس) و مرکب هر کدام سرجای خودشان قرار داشته باشند.

هوای نفس

سؤال؛ هوای نفس یعنی چه؟

جواب؛ تصمیم گیریهای نفس در رابطه با اینکه این مرکب را چگونه براند می شود هوای نفس، اینک مقصود راننده چیه و راننده کجا می خواهد برود، چه هوایی در سرش است یعنی هوای نفس، راننده یک سری اطلاعات و امکانات دارد و اختیار هم دارد می تواند استفاده بکند و یا نکند ، خوب استفاده بکند یا بد استفاده بکند ، ما آمده ایم در روی زمین تا هنر استفاده از این امکانات و نرم افزارها را یاد بگیریم و بکار ببریم تا به مقصد برسیم .

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص نفس؛ روی نفس ممکن است زیاد کار شده باشد ولی هنوز تعریف روشنی نیست، چه کسی می خواهد تعادل و نیاز را تعریف کند ، راننده ، چه کسی می خواهد از این امکانات مرکب استفاده کند ، راننده ، همه اینها می خواهد بگوید که از این خوردن و خوابیدن ها قرار است آخر و عاقبت یک نتیجه ای گرفته بشود، چون همین موضوع ساده توضیح داده شده و به آن پرداخته نشده است لذا چسبیده اند به خوردن و خوابیدن و غریزه جنسی ، اصلاً آمدیم کنترل کردیم و نخوردیم و نخوابیدیم و... آیا کار درست است، پس همه اینها بدون یک طرح و برنامه تعالی پوچ و بیهوده است.

پس به نتیجه می رسیم که به نخوردن نیست، به کنترل نخوردن هم نیست، کما اینکه خیلی ها در ماه رمضان روزه می گیرند و سختیهایش را هم تحمل می کنند و بعد از ماه رمضان هیچی در دست شان نیست ، کسی از ماه رمضان نتیجه می گیرد که طرح و برنامه داشته باشد ، اینکه چرا روزه می گیرد ، برایش جواب داشته باشد ، چه منظوری داشته است و چه چیزی می خواهد بدست بیاورد ، یک کسی ممکن است بگوید من می خواهم روزه بگیرم برایم ثواب بنویسند ، آخر ماه رمضان هم اگر پرسند خوب چی فهمیدی، می گوید من فقط می دانم برای من مقداری ثواب نوشته اند ، ممکن است از تعدادی راننده پرسیم که کجا دارند می روند هر یک مقصدی را بگویند ، اما یک راننده هم بگوید که نمی دانم ، دارم چرخ می زنم در خیابان تا ببینم چی می شود ، اشکال در اینجاست و گرنه اگر طرح و برنامه داشته باشیم متناسب با آن به این مرکب سرویس می دهیم ،

سؤال؛ ما از این زمانی که در اختیار داریم قدرش را داریم برای سرویس دادن به این مرکب استفاده می کنیم ، هشت ساعت را که باید بخوابیم تا این مرکب سر پا بایستد ، می خواهیم بدانم که در عرفان کیهانی چه استانداردی برای سرویس به مرکب تعریف شده است .

جواب؛ عمر ما در سرویس مرکب طی می شود اما در حاشیه یک فُرجه ای که باز می شود این است که قرار است حرکت ادراکی ما را نجات بدهد ، یعنی همان صفر ثانیه ها ، ما بین این تعویض روغن ها مرکب و... این صفر ثانیه ها یک چیزهایی را برای ما روشن کند ، و گرنه ۸ ساعت که باید بخوابیم ، ۸ ساعت که باید کار کنیم ، مدت زمانی را که در رفت و آمد ، خوردن و... هستیم می گذرد و چیزی باقی نمی ماند ، اما کسی

که طرح و برنامه دارد در زمان توقف در مسیر ایاب و ذهاب دارد دریافت می کند، در زمان خواب و استحمام و ... دارد دریافت می کند ، خوب اینها را چه کسی تعیین می کند، با طرح و برنامه ریزی تعیین می شوند ، در غیر اینصورت ما وقت کم می آوریم ، فرض کنیم که هدف از این سؤال و این بحث این باشد که بگوئیم ما وقت کم می آوریم و بنا را بر این بگذاریم که شب نخوابیم ، خوب یک شب نخوابیم ، دو شب نخوابیم در نهایت مرکب ما دیگر مارا یاری نمی کند، بنابراین برای اینکه آگاهیها مکشوف بشود ما باید به این مرکب برسیم، پس ما به این مرکب می رسیم تا به اصطلاح ما را رو سفید کند و نفس ، کمال را دریافت و مرکب برای ما ترجمه کند.

سؤال ؛ این که این راننده تصمیم می گیرد که برود مثلاً کار خیر بکند این از کجا می آید این از ذهن است ؟

جواب ؛ ذهن مدیریت چیدمان اطلاعات را بعهدہ دارد، این ذهن برای مدیریت چیدمان اطلاعات چی در اختیار دارد، نرم افزارهایی در اختیار دارد که بتواند چیدمان اطلاعات بکند، یک جا در عقل شناختی سنسورهای خارجی مغز اطلاعات فیزیکی را مخابره کرده اند ، همان اطلاعات فیزیکی را ذهن برداشت دیگری از آن دارد ، آستانه درک فراذهنی آگاهیها، الهامات را می گیرد و مغز آن را ترجمه می کند و می گوید که چه چیزی گرفته و ما بدنال آن متوجه می شویم که چه گرفته ایم .

سؤال ؛ در نمودار، منعکس شده بود که نفس من متحرک (راننده است) و روح الله من ثابت و سر نشین است ، این سر نشین کجا نشسته و فرقی با راننده چی است و چکار می کند ؟

جواب ؛ در مثال کالسکه ، راننده نشسته و هدایت این کالسکه را برعهده دارد ، سر نشین اصلی سلطان داخل کالسکه است و اینکه چکار می کند، در بحثهای قبلی که ما تعبیر و تفسیر دیگری از همین مسأله داشتیم به اینصورت نگاه می کردیم که مرکز وجود ما سر نشین اصلی وجود ما اسمش روح الله است که در واقع گنجینه اطلاعات کل می باشد که بعنوان من ثابت مطرح کردیم ، یک من متحرک که در واقع کالبدهای مختلف دارد که هربار یکی از اینها از بین می رود و ما به من ثابت نزدیکتر می شویم و می رسیم به یک جایی که این دو تا من می خواهند باهم ادغام بشوند ، آگاهیهای که ما خودمان کسب کردیم منتقل می شوند و در آخر ما هستیم با این گاو صندوق (من ثابت - روح الله - سر نشین اصلی)، مانعی که داشتیم طی مکانیزم جهنم از بین رفت ، حالا ما با اطلاعاتی که در مسیر کسب کردیم به آن گنجینه دسترسی پیدا کرده ایم ، نحوه و میزان استفاده ما از گنجینه الهی بستگی به اطلاعات خودمان دارد، ما به کتابخانه ملی دسترسی پیدا کردیم.

فرض کنیم به هزار نفر بگویند وارد کتابخانه ملی بشوند ، چه کسی می تواند بیشترین استفاده را داشته باشد ، مثلاً کسی فقط از برق اطلاعات دارد او فقط می تواند از کتب مربوط به دانش برق استفاده کند ، ولی کسی که هم از برق و کامپیوتر، ادبیات، ساختمان ، فیزیک و ... اطلاعات دارد مسلماً از کتب بیشتری می تواند استفاده کند ، پس میزان استفاده یک نفر از کتابخانه ملی بستگی دارد به داشته هایش ، مثال پدر و فرزند که پدری به

فرزندش می گوید همه ثروت من مال تو ، ولی فرزندی که مثلاً ۴ سال دارد چقدر می تواند از آن ثروت استفاده کند ، با رشد فرزند بتدریج می تواند از ثروت بیشتر استفاده کند .

سؤال ؛ در چرخه انا لله و انا الیه راجعون این من ثابت و من متحرک باهم شروع به حرکت می کنند ، پس من ثابت هم متحرک است .

جواب ؛ ما وقتی که می گوئیم ثابت و متحرک نسبت به این حلقه منظورمان است ولی در چرخه انا لله و انا الیه راجعون از همان ابتدا وقتی که فرمود:

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید - حجر ۲۹

این دو یعنی من ثابت و من متحرک با هم همراه شدند ، آنجا همه اسماء را به ما داد ولی آیا ما می توانستیم از آن استفاده کنیم ، پدر همه ثروت را به فرزند داده و فرزند ۳ سال دارد آیا می تواند از ثروت پدر استفاده کند ، لزوماً باید بزرگ شود ، تحصیل کرده بشود و بداند که مهر و دسته چک یعنی چه و بداند آنوقت می آید جنات، عدن ، رضوان را طراحی می کند تا یک جایی که جتنی لامکان ، لازمان و لاتضاد و خود را به سرمنزل مقصود برساند .

سؤال ؛ در واقع این من متحرک مکرر کالبد از دست می دهد و به زندگی بعدی می رود ، در این جهان هستی با توجه به این جسم و شرایطی که داریم آگاهی کسب می کند ، آیا کالبد ذهنی هم در زندگی بعدی آگاهی کسب می کند یا نه .

جواب ؛ زندگی بعدی بسیار وسیعتر و عظیم تر از اینجاست، چون قابلیت های عجیب و غریبی در لامکانی پیش می آید، که در اینجا ما محدود هستیم ، ولی در آنجا خیلی نامحدود تر می شویم و می توانیم در محدوده هستی خیلی کاوشهای عظیم تری داشته باشیم .

سؤال ؛ در رابطه با نفس مطمئنه وقتی که گفته می شود:

يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ادرادامه به اِرْجِعِي إِلَي رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً می رسد می خواستم بدانم که در رابطه با رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً چه حالتی پیش می آید برای ما و این نفس مطمئنه و همچنین آیا ما در مرحله آخر می رسیم به آنجا یا در این دنیا یا این مرکب که داریم استفاده می کنیم هم به نفس مطمئنه خواهیم رسید .

جواب ؛ در این مقطع ما راجع به همین مقطع صحبت می کنیم ، در این مقطع فکر می کنیم که بطور نسبی بتوانیم به یک جایی برسیم که با اطمینان و تسلط بر مرکب رانندگی کنیم، اگر اینچنین بشود خوب به آن مسأله نزدیک شده ایم ، البته اصلش واقعاً در بعدها اتفاق می افتد، زمانیکه اطلاعات همه چیز ما کافی است ، اما نسبت به این مقطع بله بصورت نسبی می رسد به یک جایی که می بینیم داریم خوب رانندگی می کنیم، اما در انتها بحث این است که او از ما راضی و ما از او راضی، البته همین جا هم این را داریم، شاید خیلی از دوستان الآن به مجادلات خودشان خاتمه داده باشند ، مجادله با خدا ، اما آیا همه از خدا راضی هستند ، ما از او راضی و او

از ما راضی و داریم می‌رویم تا به این مسأله برسیم ، اما فعلاً یک مرحله را داریم سرو سامان می‌دهیم و آن صلح با خدا است

شکر ایزد که میان من او صلح افتاد - حافظ

، حالا دیگر صلح با هستی و خودمان هم که در حاشیه دارد اتفاق می‌افتد و تا صلح با دیگران تا ببینیم که چه باید بکنیم.

ادامه صحبت‌های یکی از حضار ؛ روایتی از امام صادق (ع) است که سؤال شد از امام که خداوند این همه صحبت از انعام بهشتی و حوری برده چرا یک چیزی را قرار نداده در این دنیا که ما از آن استفاده کنیم ، امام فرمودند که خداوند یک قطعه ای از زمان را در دنیا قرار داد که سؤال شد آن قطعه زمان چه وقت است امام فرمودند بین الطلوعین ، که آن قطعه ای از بهشت است که حادث شده است ، بنا براین من فکر می‌کنم که احتمال دارد که در بحث نفس مطمئنه هم یک قطعه ای در رابطه با آن شاید اینجا برای ما قرار داده باشند که تجربه کنیم .

پاسخ استاد؛ اصلاً در هر مقطعی همه این چیزها هست ، نفس مطمئنه ، راضیه مرضیه ، الست بر بکم هم هست ، منتها نسبت به همان مقطع ، بامن هستی یا بی منی، مربی در وحدت و مربی در کثرت ، یک مربی که می‌خواهد برای خودش کار کند و یک مربی که می‌خواهد در رابطه با جمع کار کند ، یک عضوی (نه مربی) که می‌خواهد در رابطه با جمع کار کند و یک عضوی که می‌خواهد برای خودش کار کند همه اینها و همه اجزاء هر روز فراهم هست، هر روز هم جهنم هست و هم بهشتش هست .

ارتباط شارژ شعوری

ما آنچه را که با آن سروکار داریم به یک نحوی تحت تأثیر شارژ شعوری یا باردار شدن از شعور قرار دارد ، در سالهای اخیر با عکسبرداری از مولکولهای آب تقریباً می‌توان گفت که این موضوع به اثبات قطعی رسیده و کلیت ماجرا را همه انسانها دارند بنحوی نزدیک می‌شوند ، ما در معرض شارژ شعوری و باردار شدنهای شعوری مثبت و منفی قرار داریم و این یک مسأله تاریخی است و مسأله جدیدی نیست ، مسأله‌ای است که در تمام طول تاریخ به یک نحوی با آن سروکار داشته اند.

مثلاً در همه ادیان و مذاهب بحث تبرک و چیدن سفره هائی که دور آن جمع بشوند و بر روی غذائی که در آن سفره قرار داده اند دعا بخوانند و بعد بگویند محتویات آن سفره متبرک شده هست و اگر پیرسیم که متبرک شده یعنی چه می‌گویند که این شفا بخش است و این موضوع به قدمت تاریخ و از زمانی که انسان با فلسفه ادیان برخورد کرده بوده است ، خوب در سفره محتویات آن با نام الله در معرض دعا قرار می‌گیرند و شارژ شعوری مثبت می‌شوند ، هر چیزی که در آن سفره قرار دارد بعد از مراسم می‌تواند شعوری مثبت را انتقال بدهد به کسی که از آن تناول کند ، اصل فلسفه درست است و آیا اینکه اینکار بهمین صورت انجام می‌شود یا نه و آیا اینکه افرادی که دور سفره جمع می‌شوند باید سر تا پا دعا باشند و کوچکترین تشعشع منفی نباید

ایجاد بکنند ، چیزی جز الله نباید باشد ، من دون الله باشد تشعشع خراب می شود ، اگر بگونه ای خودنمایی باشد ، در حال غیبت کردن باشند افرادی ، مسخره کردن کسی باشد ، تشعشع سفره خراب می شود آیا اینگونه عمل می شود یا نه .

بنابراین در اصل فلسفه کار درست است ولی یواش یواش اینها جنبه تشریفاتی پیدا کرده و از روح و ماجرای درون خودش خارج شده و می بینیم که صرفاً به یک مسأله تشریفاتی تبدیل شده و بعد از آن مراسم هم می بینیم که افرادی که در این گونه مراسم ها دور سفره جمع می شوند بدلیل جاری شدن تشعشع منفی و مسائلی که اشاره شد دچار سردرد می شوند و حالشان بد می شود .

در دنیای عرفان صحبت از میکده (آگاهی کده) می شود ، بطور کلی می بینیم که در تجارب عرفانی این مسأله خوابیده که وقتی ما به مکانهای اینچینی وارد می شویم (میکده) حال ما عوض می شود ، مسائل تغییر می کند و اتفاقات خاصی می افتد ، ما این تجربه را داریم که در مکانهای مختلف تشعشعات مختلفی آنجا حاکم است ، مثلاً روز اول که ما وارد همین مکان شدیم و برگزاری کلاسها را داشتیم ، اینجا تشعشع وحشتناکی حاکم بود، بطوریکه خیلی از دوستان واقعاً نمی توانستند تشعشع را تحمل کنند و مرتب پیشنهاد می کردند که برگردیم به مکان قبلی، بعلت اینکه اینجا قبلاً سالن بلیارد بوده و تشعشع کاملاً فرق داشته با حالا ، می خواهیم بگوئیم که هر چیزی ، هر مکانی و خلاصه بحث شارژ و بارداری شعوری یکی از مسائلی است که اصلاً از زندگی ما جدا نمی شود.

ما می توانیم آن چیزی را که در فرادرمانی باهم کنترل کردیم بیائیم به یک صورت دیگری تجربه کنیم ، البته فقط تجربه اش را داشته باشیم نه بیشتر که بعد دلایش را خواهیم گفت ، ما می توانیم بیائیم مثلاً یک کاسه قند ، یک جعبه خرما و ... را شارژ شعوری بکنیم و بعد می بینیم که روی افرادی که از آن مصرف کنند می تواند همان اثر اسکن فرادرمانی را داشته باشد و شفا بخش باشد ، ولی ما اینکار را تا این موقع نکردیم ، بخاطر اینکه در واقع ممکن است افراد وقتیکه ما یک دانه خرما به آنها بدهیم و آنها اثرات شفا بخش آن را ببینند ، معطوف به دست ما و به خودما بشوند و ذهنشان منحرف بشود و بجای شعور الهی معطوف به ما بشوند و این خطرناک است و نباید کاری بکنیم که در این سیستم بهر دلیلی معطوف به اشخاص بشوند و باید همه بدانند که ما داریم با شعور الهی کار می کنیم، حالا این شعور الهی یکبار از دستمان ، یک بار از راه دور ، یک بار با یک دانه خرما و .. از راههای متعددی که برای ما گذاشته شده است بهره مند می شویم ، پس در این موضوع بصورت یک تجربه در یک جاهائی که لازم باشد بدون اینکه وابسته بشویم استفاده بکنیم با رعایت دقت ما می توانیم شارژ شعوری روی اماکن و مواد غذایی داشته باشیم .

توجه؛ در مورد مواد غذایی بعد از شارژ شعوری باید در کوتاه ترین زمان مورد استفاده قرار بگیرد چون گذشت زمان ممکن است باعث تغییر شارژ آن بشود، اصولاً یک مشکلی که در مسائل شعوری هست همین است که با دست به دست شدن و جابجا شدن شارژ آن تغییر می یابد و لذا باید در کوتاه ترین زمان ممکن بعد از شارژ شعوری مصرف شود، داروهای هومیوپاتی نیز همین مشکل را دارند، داروهای هومیوپاتی آب حاوی شعور است و هر جا که بگذارند شروع می کند به جذب شعور محیط همانجا، خودشان هم می گویند که این دارو را نباید در مقابل سیر، پیاز و... قرار داد، ولی اصولاً همان دارو را بدهیم به یک کسی شعور دارو تغییر می کند و از جمله مشکلات این داروها بحث نگهداری و جابجائی آن است، چون ممکن است در حین جابجائی شعور دارو عوض بشود و بعد مصرف شود دارو و بینیم که چیز دیگری از کار در آمده .

شارژ شعوری طبیعی

شارژ شعوری طبیعی این است که اصولاً هر مکانی، هر شیئی در معرض تشعشعات شعوری کسانی که در آن رفت و آمد دارند می باشد، مثلاً یک نقاش که دارد نقاشی می کند، بوم را آماده می کند و رنگی را وارد بوم می کند در واقع شعور نقاش نیز وارد زمینه بوم می شود و در آخر تابلو نقاشی دارای شارژ مخصوص به خود است، هر رنگی شعوری ثابت دارد ولی شعور نقاش سوار بر آن شعور می شود و شعور جدیدی روی تابلو نقش می بندد و بستگی به اینکه چگونه تابلو از سوی نقاش بردار و شارژ شده باشد برای بیننده تابلو حالتی ایجاد می کند، حتی در موسیقی، مجسمه سازی یا در اماکنی مانند مساجد و اماکن متبرکه، مثلاً یک مکان بیلیارد را در نظر بگیرید مثل همین مکان که قبلاً سالن بیلیارد بوده، هر کسی که وارد اینجا می شود شعور تشعشعات آنها در این مکان نقش می بندد، بعد از یک مدتی هر کسی که وارد این مکان شود، این مکان شارژ طبیعی خاصی پیدا کرده که با افرادی که وارد آنجا شده اند ارتباط خاصی دارد که این می شود شارژ طبیعی ممکن است ما به بعضی از جاها وارد بشویم مثلاً بعضی از ادارات و پس از خروج از آنجا بینیم که حالمان بد شده است، این بدلیل تشعشعات و شارژ شعوری است که در آن مکان وجود دارد و اگر ما که وارد آنجا شده ایم در فاز منفی باشیم، تشعشعات و شارژ شعوری آن مکان در ما وارد شده و در ما ایجاد مشکل می کند، مثلاً می بینیم سرمان به شدت درد گرفته، بی حال و سنگین شده ایم، یا مثلاً تسبیحی که دست کسی است بعد از یک مدتی شارژ پیدا می کند، یا هر چیزی که توسط هر کسی استفاده می شود .

شارژ شعوری غیر طبیعی (ارادی)

شارژ شعوری غیر طبیعی یا ارادی زمانی است که ما داریم به نیت مشخصی یعنی قصد مشخصی داریم که یک مکان شارژ مشخصی داشته باشد یا یک چیزی، یک سفره، یک کاسه قند، نبات، خرما و... شارژ معینی داشته باشد، در اینجا از شارژ شعوری استفاده می کنیم که می توانیم اعمال کنیم چه روی مکان یا خوراکی یا

هر چیز دیگری، در این صورت آن چیزی را که روی آن کار کردیم، دیر یا زود متوجه می‌شویم که فرقی با قبلش پیدا کرده و یا فرقی با چیزهای مشابه دارد.

برای شارژ شعوری غیر طبیعی ما با استفاده از هوشمندی و ارتباط همین حلقه مورد بحث و با یک نظر مکان، شی و یا مواد غذایی را تحت تأثیر شارژ شعوری مثبت قرار می‌دهیم، که هرکسی وارد آن مکان می‌شود و یا از آن مواد غذایی تناول می‌کند همانند فرا درمانی اسکن بشود و اثرات درمانی چون فرادرمانی داشته باشد بر روی او و یا اینکه وارد آن مکان بشود احساس آرامش بکند، اما در واقع ما به این مسأله یعنی شارژ شعوری بند نکردیم و زیاد دنبالش نمی‌رویم ولی مقطعی از آن استفاده می‌کنیم، مثلاً در سر سفره‌ای نشستیم و می‌خواهیم غذا تناول کنیم، در این زمان ما می‌توانیم یک اعمال شارژ با یک نظر داشته باشیم بدون اینکه نیاز به کسب اجازه باشد، در بسیاری از مذاهب می‌بینیم که صرف غذا را با خواندن دعای خاصی و یا در دین اسلام با بسم الله آغاز کنند، اینکار در واقع همان شارژ شعوری می‌باشد اما این سنت بتدریج رنگ باخته و از بین رفته است.

توجه؛ البته باید توجه داشت که اثر شارژ شعوری با اثرات دیگر خود مواد فرق می‌کند، یعنی نمی‌توان مثلاً سیانور یا الکل را شارژ شعوری کرد و بعد مصرف بکنیم و بگوئیم که نباید اثرات مخرب خودش را داشته باشد.

چیز خور شدن

در بحث چیز خور کردن و یا چیز خور شدن باید بپذیریم که ما در معرض این مسائل هستیم و باید خود را تجهیز کنیم، ما خواسته یا ناخواسته ممکن است چیز خور بشویم یا چیز خور بکنند ما را، از یک سفره برای ما غذا می‌آورند ما نمی‌دانیم که این سفره چگونه شارژ شده است، خوب ما باید یک سیستمی داشته باشیم که بتواند شارژ مثبت اعمال کند و شارژ منفی را خنثی کند، یعنی قابلیت می‌خواهد تا اینها خنثی بشود، در غیر اینصورت واقعاً اشکالاتی پیش می‌آید، بعضی مواقع این مشکلات بوجود آمده آنقدر زیاد است که وقتی افرادی می‌روند و به اصطلاح سرکتاب باز می‌کنند به آنها می‌گویند شمارا چیز خور کرده اند، البته الزاماً این چیز خور کردن خواسته و عمدی نبوده، بلکه از خوردن همین غذاهائی که ناخواسته شارژ شعوری منفی شده است (مثلاً سر سفره‌ها بهنگام دعا خواندن افرادی در فاز منفی بوده اند بنابراین تشعشع سفره خراب شده و شارژ منفی شده است) یا اینکه می‌گویند شما را بسته اند، الزاماً ممکن است کسی اینکار را با نقشه و برنامه نکرده باشد بلکه ما در همین روند معمولی همدیگر را داریم می‌بندیم.

توجه؛ مسأله ای که باید به آن توجه داشته باشیم اینست که چیزی که شارژ شده است، اگر به دست کس دیگری داده شود و به اصطلاح دست به دست شود در معرض شعور اشخاص بعدی و بعدی قرار می گیرد، در واقع با دست به دست گشتن، شارژ مختلف پیدا می کند، شاید یک موقع لازم باشد که چیزی را که داریم به دست هر کسی ندهیم، مثلاً قبلاً بحث شعور در هنر را داشتیم، قلم نقاشی، خطاطی، ساز موسیقی را نباید دست هر کسی قرار بدهیم، ساز موسیقی یک موقع در یک آموزشگاه است و هر کسی می آید برمی دارد و تمرین می کند ولی یک موقع همین ساز یا قلم قرار است کار خاصی را انجام بدهد، در اینصورت صرفاً باید شارژ خود ما را داشته باشد، شارژی که می خواهد بیاید روی تابلو پیاده شود و یا در سازی و در آهنگی شعوری را خلق کند.

سؤال؛ آیا کسی هم که اعتقاد نداشته باشد ممکن است از شارژ شعوری منفی متأثر بشود؟

جواب؛ باید گفت که اساساً به اعتقاد نیست، کسانی که اعتقاد هم نداشته باشند در معرض چشم زخم، طلسم و جادو قرار می گیرند، خیلیها هیچگونه اعتقادی نداشته اند ولی دچار چشم زخم و جادو و طلسم شده اند.

سؤال؛ ما قبلاً هم به این نتیجه رسیده بودیم که همه چیز در اوج کمال است، پس چه جوری می شود که مولکول آب با تشعشع منفی شارژ منفی پیدا می کند.

جواب؛ ذره، اتم و... همه در اوج کمال هستند، مثلاً آجر کمال است و آجر تر نمی شود ولی شما با این آجر چی می خواهید درست کنید، اتم هیدروژن در اوج کمال است و هیدروژن تر نمی شود، اما شما با این اتم چی می خواهید درست کنید، این می آید دست خودما، چیدمان این اتم در مقابل شعور معیوب شکل نامتناسبی به خود می گیرد و در مقابل شعور موجه شکل متناسبی بخود می گیرد.

هشدار

(پرهیز از اعمال رفتارها و حرکاتی که منجر به ایجاد

ذهنیت انحرافی می شود)

هشدار از سوی یکی از حضار و صحبت های استاد؛ در رابطه با قضیه شارژ شعوری صحبتی هم که با دوستان داشتیم که يك ذهنیتی دارد ایجاد می شود در جو کلاس که حتماً باید دستهایمان را اینطوری بگیریم تا يك چیزی را شارژ نکنیم، همانطوریکه در قضیه فرادرماتی دارد يك چنین حالتی پیش می آید تا يك اتفاقی می افتد سریع دستها می رود جلو جهت اعمال تشعشع، بتدریج دارد وضعیت پیش می آید که رو به انحراف می رویم، و فقط همان دستها و حالات را می بینیم، چنانچه از الآن جلوی گرفتار نشود امکان انحطاط در آینده کلاس وجود دارد، قبلاً هم این حالتها پیش آمده یعنی يك حالت رمال و دعا نویس پیدا کنیم و بگوئیم که استاد يك دعا بنویس که فلانی خوب بشود.

موضوع دیگر در همین رابطه این است که افرادی که انرژی درمانی انجام می دادند زمانی که رو آوردند به این قضیه سفره را جمع کردند و گفتند که شما باعث انحراف شده اید و در پی آن مسائل و مشکلاتی ایجاد شد، و اگر ما هم رو بیاوریم به دست، چون هوشمندی است که اینکار را انجام می دهد و این کار ما باعث منیت می شود، مثلاً در درمانگاهها اگر هوشمندی ببیند که ما داریم دیکتاتور می کنیم و هوشمندی درمان را انجام ندهد این باعث ایجاد مشکلاتی در ارتباط با بیماران شده و بعد به ما ایراد می گیرند که شما که عرضه اینکار را نداشتید چرا چنین ادعایی دارید.

صحبت های استاد در همین رابطه؛ مکرر توضیح داده ایم که دنیای عرفان دنیای نظر است، کمال این است که روز بروز پیشرفت داشته باشیم، پیشرفت ما در این مسائلی که شروع کردیم، مثلاً در فرادرمانی روز بروز استفاده

ما از دست کمتر بشود و نحوه استفاده ما از نظر بیشتر بشود ، یعنی ما روز بروز صاحب نظر تر بشویم ، حالا اعمال شارژ شعوری یا تشعشع دفاعی فرقی نمی کند ، اصولاً در هر حلقه که باشیم ، چرا ما الآن داریم شارژ شعوری را مطرح می کنیم ، برای اینکه تاکنون متوجه شده باشیم که این فقط یک تست است ، هرروز و هر لحظه می توانیم استفاده کنیم اما افراد متوجه دستمان نشوند ، نگویند مثلاً خرما را از دست فلانی گرفتم عجب شفا بخش بود ، این یک انحراف است ، اگر افراد متوجه دست ما بشوند ، یعنی به این نتیجه برسند که دست ما شفا بخش است دچار انحراف و گمراهی شده اند و ما هم شریک جرم هستیم ، بنابراین ما خیلی باید دقت نظر داشته باشیم .

واقعاً در این خصوص ما چه بکنیم ، آیا صحبت از این واضح تر ، در تمام دوره ها شما خودتان شاهد بودید و هستید که چقدر ما راجع به نظر داریم صحبت می کنیم ، همه ما باید هم مراقب خودمان باشیم و هم مراقب دوستان باشیم که تا آمدند دست را آوردند جلو بگوئیم که لزوم اینکه از دست می خواهید استفاده بکنی الآن چیه ، باید توجهی داشته باشد ، ما در اینجا مثلاً یک بطری آب را می آورند که شارژ کنیم ، تا نشان دادند به ما می گوئیم ببرید ، ولی می گویند که کجا ببریم ، هنوز که دست نزدید ، یا تکانش ندادید و از این حرفها ، تمام این انتقادات بسیار عالیست ، ما باید مراقبت باشیم اگر کسی غیر از اینها را در جایی می گوید ، بگوئیم که شما اینها را از کجا می گوئی ، الآن موضوع عرفان و نظر است و عرفان یک موضوع دارد ، چه کسی زودتر صاحب نظر شده است ، البته فرض می کنیم ، چون کیفیت را نمی شود به امتحان کشید ولی فرض کنید می خواهیم امتحان بگیریم ، ببینیم که چه کسی به صاحب نظر شدن رسیده است ، آن کسی که از دست خود استفاده می کند یعنی هنوز نرسیده است و اما اینکه چرا از اول ما بدینصورت نگفتیم ، بدلیل اینست که ما باید آشنا می شدیم و شناخت پیدا می کردیم و یواش یواش باید فاصله بگیریم از استفاده از دست و بسمت نظر برویم ، البته لازم است که یک جا با دست کانال بزنی ، شوک و تزریق استفاده کنیم در بحث درمان و یک جایی لازم است اساساً از دست استفاده کنیم ، پس در واقع اینجا عناصر و دست می توانند کمک بکنند ، یک جایی لازم است که ما فرد را به طبیعت نزدیک کنیم ، مثلاً طب سنتی که می خواهد فرد را ببرد به دامن طبیعت ، می گوید خود طبیعت شفا را در درون خود دارد ، مثلاً این گیاه برای درمان فلان بیماری خوب است ، آن یکی برای آن بیماری و ... حتی مثلاً فلان نوع از سوسک برای درمان بیماری چشم ، یعنی هر چیزی که در طبیعت است خودش دارویی هست برای یک بخشی دیگر ، پس یک موضوع دیگر می خواهد ما را با طبیعت آشتی بدهد ، مثل ارتباط شارژ شعوری خودما که از یک کانالی ما را برد و باهستی آشتی داد ، یک ماجرای دیگر می خواهد ما را با کل ارتباط بدهد و درمان ایجاد بکند ، ارتباط با هوشمندی ، اگر ما فرد را درمان کرده باشیم ولی با هوشمندی آشنا نکرده باشیم ، امروز خوب می شود و می رود و شش ماه دیگر دوباره با مشکل بعدی برمی گردد ، اگر انسان آشتی نکند با هوشمندی ، مشکلش موقت حل می شود .

بنابراین در این رابطه که مادریم دنبال می‌کنیم، از روز اول گفتیم بدون اینکه بیمار ما با هوشمندی آشنا شده باشد در واقع ما کار مکانیکی انجام داده ایم، فقط درمان انجام داده ایم، از این چاله آوردیم بیرون چاه بعدی در انتظار آنها است، چیزی که می‌تواند افراد را از این آشتی که ما داریم دنبال می‌کنیم دور کند، همین آدا و اصولهای ما می‌تواند باشد، یعنی آنها جذب آدا و اصولهای ما بشوند و بعد هم یک نگاه تحسین آمیز هم به ما بکنند و بروند، ولی در واقع ما پشت پرده به چیزی نرسیدیم و در واقع آنطور که باید و شاید است ما امانتداری نکردیم و رسالت خودمان را بخوبی انجام ندادیم.

بعضی مواقع است که ما آدا و اصولهایی در می‌آوریم و آنها فکر می‌کنند که بواسطه آن خوب شدند، بعد هم می‌گوئیم که ما کاره ای نیستیم و آنها فکر می‌کنند که داریم تعارف می‌کنیم و به اصطلاح شکسته نفسی داریم می‌کنیم، حالا هرچه ما می‌گوئیم که کار ما نبوده است بلکه کار هوشمندی بوده است آنها قبول نمی‌کنند و می‌گویند که پشت این حرکات یک مهارتی خوابیده، یک فنی خوابیده، اگر دستش را تکان نمی‌داد نمی‌شد پس اینکه با دستش چه حرکتی بکند مال خودش و مهارت خودش بوده و از این قبیل حرفها و تصورات، لذا ما لازم است شناخت پیدا کرده باشیم و اگر از ما سؤال شد که ماجرای دست چی است پاسخ داشته باشیم، خیلی جاها اساساً بهتر است درمان موضعی با دست داشته باشیم، کانال بزنییم و درمان موضعی انجام بدهیم، پس منعی ندارد ولی اصول کلی را ما باید رعایت کنیم تا مشکلی پیش نیاید که بعداً ما مدیون بشویم.

سؤال؛ اگر غذایی یا هر چیز دیگری را شک داشته باشیم که شارژ منفی شده باشد، آیا می‌توانیم با شارژ مثبت اثرات آن را خنثی کنیم و همچنین آیا اشخاصی که در ترم های پائین تر هستند و نمی‌توانند شارژ شعوری بدهند آیا می‌توانند بجای شارژ شعوری تشعشع دفاعی بدهند.

جواب؛ اینکار را می‌توانیم بکنیم چه خورده باشیم که با کنترلها و چه وقتی می‌آورند و خودمان می‌توانیم شارژ کنیم، در واقع همه اینکارها را باید بکنیم و نمی‌توانیم بگوئیم که نیاورند و یا نخوریم و اما در پاسخ به بخش دوم سؤال؛ به یک غذا که نمی‌توان تشعشع دفاعی داد چون غذا که نمی‌تواند ویروس غیر ارگانیک داشته باشد، اجسام و مکان را برای پاکسازی از موجودات غیر ارگانیک می‌توان دفاعی داد، اما بحث شارژ شعوری مسأله ای دیگر است و گفتیم که فلسفه سفره ها و شروع صرف غذا با بسم الله اینها همه همین موضوع تدارک شعور مثبت بوده که ما داریم اثرات عملی آن را تجربه می‌کنیم.

سؤال؛ بعضی از دوستان گفتند که امتحان کرده اند و شارژ شعوری به کیف پولشان و یا دفترچه حسابشان داده اند، آیا این درست است؟

جواب؛ ما در این رابطه می‌توانیم چیزهایی را داشته باشیم مثل تشعشع مثبت، شارژ شعوری زایش نمی‌تواند داشته باشد، یعنی پول کسی چند برابر شود با اعمال شارژ شعوری به کیف پول و یا دفترچه حساب، ولی ممکن است ایجاد چیزهای خاصی بکند، مثلاً ما یک موقع یک سکه یا اسکناسی به یک کسی بدهیم، خوب پشت اینکار یک شعوری خوابیده است و این شعور می‌تواند مؤثر بیافتد بر گیرنده آن سکه یا اسکناس، ما

غذائی به کسی می دهیم ، خود این غذا که کاری انجام نمی دهد ، شعوری که پشتش خوابیده مهم است ، دور سفره جمع شده اند و دعا می خوانند بر محتویات سفره و ما می گوئیم که محتویات سفره تبرک شده است ، یا یک چیزی را از اماکن متبرکه و بقاع می آورند و می گویند که متبرک است ، چرا ما می گوئیم که متبرک است ، چون از جایی آمده که آنجا شارژش مثبت بوده ، لذا داریم شعوری را که پشت قضیه خوابیده می گوئیم ، قدیمها می گفتند که فلانی دستش خوب است و دشت اول را از یکی بگیریم که دستش خوب است و یا دستش سبک است ، خوب این اسکناس را که ما دادیم و دستمان خوب است یا سبک است یا شارژ مثبت است یکدفعه می بینیم که برای آن شخص ایجاد شارژ شعوری مثبت کلی در فضای کار و زندگی کرد ، بنابراین این موضوع را اگر کمی به اصطلاح اینطرف یا آنطرف بکنیم همراه با خرافات خواهد شد .

سؤال ؛ شما فرمودید که شارژ شعوری را باید از راه نزدیک انجام داد ، اگر این تشعشع از شبکه رحمانیت است راه نزدیک و دور چه تفاوتی دارد .

جواب ؛ بحث این است که شما از راه دور می خواهید مثلاً غذائی را شارژ کنید ، شما قرار است شلیک کنید ، خوب از راه دور چگونه می خواهید مثلاً یک کاسه قند را نشانه بگیرید ، در بعضی از مسائل برای اینکه سوژه مشخص باشد از راه نزدیک کار می کنیم که بدانیم روی چه چیزی داریم کار می کنیم ، اما یک بار بصورت مطلق بحث می کنید که آیا اصلاً راه دور امکان پذیر است یا نه خوب این چیز دیگری است بله ما می توانیم سفره مشخصی را از کیلومترها دور شارژ کنیم یعنی با مشخص بودن سوژه اینکار امکانپذیر است اما اگر منظور سؤال شما اینست که حالا که کار را رحمانیت انجام می دهد پس دیگر خودش باید سرخود انجام دهد این مثل همان سؤال فرادرمانی است که هوشمندی خودش می داند که چه کسی بیمار است پس خودش باید درمان بکند اگر ما در نحوه استفاده از رحمانیت پیمان را نگذاریم جلو اتفاقی نمی افتد ، ما باید برویم پای سفره بنشینیم و بخواهیم تا تناول کنیم از غذای موجود در سفره و همچنین در پای سفره دهانمان را کسی باز نمی کند ، بلکه هر کسی خودش باید دستش را دراز کند و از سفره بردارد و تناول کند .

سؤال ؛ در پاکسازی مکانهای خصوصی وقتی تشعشع دفاعی می دهیم ، افراد هم می گیرند ، وقتی شارژ شعوری را به مکانی می دهیم آیا افرادی که در آن مکان هستند هم از شارژ شعوری متأثر می شوند و آیا به کسی آسیب نمی رسد که در روح جمعی ما به تعداد زیادی شارژ داده می شود ؟

جواب ؛ وقتی مکانی را شارژ شعوری می کنیم افراد وارد آن مکان می شوند احساس آرامش می کنند و اما در بحث روح جمعی وقتی ما در روح جمعی می خواهیم برای عده کثیری کار کنیم ، احتمال اینکه شبکه منفی از درون نه از بیرون به ما حمله بکند وجود دارد ، حمله از درون منظور ما هست ، چون متأسفانه ماهنوز توانستیم تفسیر حمله شبکه منفی از درون را جا بیاندازیم ، افراد تمام مسائل بیرونی را هم بحساب حمله شبکه منفی می گذارند ، مثلاً اگر پولمان گم بشود و یا کیفمان را بزنند ، تصادف بکنیم ، در کارمان ضرر یا رکود ایجاد بشود و ... همه اینها را بحساب حمله شبکه منفی می گذاریم ، درحالیکه مسائل زمینی حساب کتاب و دو دوتا

چهارتای خودش را دارد ، شاید شبکه مثبت در مسائل زمینی بصورت غیر مستقیم تأثیر داشته باشد ، مثلاً ما الآن اعصاب ما راحت تر باشد ، بهتر با مردم برخورد داشته باشیم ، ذهن و تفکر ما باز تر عمل کند و این روی موفقیت ما تأثیر داشته باشد ، ما نه خوش بیاری را بحساب شبکه مثبت می گذاریم و نه بد بیاری را بحساب شبکه منفی .

اگر آمار بگیریم می بینیم درصد افرادی که در این قضیه کلاسهای عرفان خوش بیاری داشته اند بیشتر از درصد افرادی است که بد بیاری داشته اند ولی ما بحساب شبکه مثبت نمی گذاریم ، بلکه اعتقاد داریم کار زمینی قانون زمینی خاص خودش را دارد، اما منظور ما از حمله درونی اینست که مثلاً خانمی یا آقای می گوید که الآن من با روح القدوس در ارتباط هستم و من انصالم برقرار است و هوشمندی این که شما می گوئید نیست و از این قبیل حرفها ، یا مثلاً در دوره هفت و هشت به بعد دوره های شیرینی داریم و ما بیرون ریزی نداریم ولی می بینیم او یک بیرون ریزیهای دارد و وضع عجیبی بخود می گیرد و از اومی پرسیم که چی شده ، می گوید که روح القدوس در من حلول می کند و من اینطوری می شوم و ... حرفهای اینچینی این را ما می گوئیم حمله، در حمله درونی می آیند طرف را می برند اینطرف و آنطرف چرخ می زنند و می برند در شبکه منفی و فردا طرف را می بینیم که سر از قدرت در آورده است و گرنه مثلاً ما در دوره هشت بیرون ریزی نداریم ، مگر اینکه فرد از دوره های قبل تتمه حسابی داشته باشند ، مثلاً یکی در دوره هشت است تازه بیرون ریزی دوره ۵ مثلاً تیک های شخصیتی رو می آید تا حالا مثل بتون آرمه بوده و بیرون ریزی نداشته و بعضاً می گفته چرا من بیرون ریزی ندارم و هیچیم نمی شود و حالا بتون شکسته شده و بیرون ریزیهای دوره های قبل شروع شده است، نه اینکه اگر تصادف کردیم ، کیف پولمان را زدند و ... مسائل اینچینی که مسائل زمینی است و حساب و کتاب خاص خودش را دارد بحساب حمله شبکه منفی بگذاریم و بگوئیم که به ما حمله شده است .

((قطعه شعری در سپاسگزاری از استاد که توسط یکی از حضار قرائت شد))

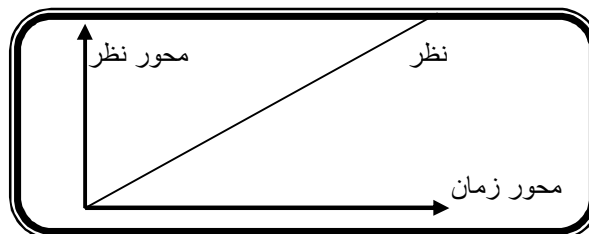
مجنون و پریش و ناشکیبا کردی
ثابت قدمی و مهدی انعام تو باد
عاشق صفتی همیشه در جان تو باد
حالی دگر آدم که از خوان تو باد
چون حافظ و شمس و مولوی گام نهیم
کین لطف خدا همیشه با انجمن است
بی خود شد و با لطف خدا جان گرفت

چندیست مرا واله و شیدا کردی
ظاهر صفتی و طاهری آن تو باد
گر با همگان از در عاشق شدنی
دیدم همگی لطف و غزل خوان تو اند
با ترک ازل ما به ابد راه نهیم
تا آئند پس پرده هزاران سخن است
از خوان تو چون جمالی انعام گرفت

تعریف تخصصی از نظر

ذهن بی ذهنی ما را آماده کرد برای اعمال نظر بصورت تخصصی و گرنه قبلش ما گفته بودیم که از ذهن بگذرانیم ، اما حالا داریم به تعریف دقیق تر از نظر می‌رسیم ، نظر یعنی در جایی که زمان بسمت صفر میل کرده و در قید مکان نیستیم و همچنین در بند هیچ تضاد هم نیستیم ، این می‌شود تعریف نظر ، هرچه زمان کوتاه تر می‌شود ، نظر قویتر می‌شود برخلاف تصور ما ، هرچه زمان کوتاه تر می‌شود و ما در آن لحظه از قید مکان و تضاد خارج شدیم نظر قویتر است.

ارتباط کنترل منفی روح جمعی 2



در ابتدای این دوره در آن نمودار دیدیم که چقدر بحث انعکاس شعوری ما در هستی اهمیت دارد و در کسری از ثانیه بازتاب شعوری آن روی ما پیاده می‌شود ، تأثیر دعا و نفرین را الان ما بهتر می‌توانیم متوجه بشویم که چرا در ادیان پیشنهاد کردند که برای جمع دعا کنید، مکانیزم تأثیرش را بررسی کردیم ، با توجه به اینکه ما الان در یک برهه ای خاص از تاریخ قرار گرفته‌ایم ، برهه‌ای که ما بین دو عصری که از ویژگیهای خاصی برخوردار هستند قرار گرفته‌ایم ، یکی اینکه ما پا به عصر هوشمندی گذاشتیم و مسیری را که طی کردیم اعداد، قوانین ، هوشمندی و خدا

رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند - سعدی

اما ما آنها را نردبان کردیم بالا و حالا که روی نردبان هوشمندی قرار گرفته ایم ، می‌توانیم درک بهتری از خدا داشته باشیم ، بر روی پله پائینی برای همه مقدور نبوده فقط عده خاصی می‌توانستند آن درک را داشته باشند، اما روی پله هوشمندی عام می‌شود، یعنی در این عصری که وارد شده ایم و استارت خورده (همه این صحبتها، صحبت یک دهه است) بطور کلی همه به نوعی هوشمندی برایشان ملموس می‌شود ، عام می‌شود و این پله ، پله ایست که می‌شود از اثر پی به صاحب اثر بُرد و لذا رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند ، خوب از یک سمتی ما در این عصر هوشمندی مثبت و منفی قرار گرفتیم و از یک سمتی در آستانه ورود به عصر برده داری مدرن قرار داریم.

روح جمعی یکی از مؤثرترین سلاح و امکان است که شبکه منفی حداکثر استفاده را از این مسأله برده و در اینطرف قضیه در این مسأله با وجود دستورات مکرر در همه ادیان و بحث جماعت و بحثهایی که به نوعی به روح جمعی ارتباط پیدا می کند ، موضوع پیشنهاد دعا برای همه متأسفانه ، بر اثر مسائلی مثل تجربه قرون وسطی و ... یواش یواش از آن اصول اساسی جدا شده و بعد از آن هم به دست فراموشی سپرده شده و این به طرز عجیبی به نفع شبکه منفی تمام شده است ، چون شبکه منفی مرتب بر روی آنتنهایش دارد پالس می دهد ، برای دنیا و در سطح دنیا همه دارند بخوبی دریافت می کنند و اینطرف قضیه ما هم این پالس را داریم و دقیقاً این بحثهایی که ما داریم شما بزودی از دهان هر بچه ای خواهید شنید، هرکسی دهانش را باز کند اصطلاحاتی را که بکار می برد دقیقاً همین اصطلاحاتی است که ما داریم ، من می خواهم توجه شما را جلب بکنم به اینکه در مسأله روح جمعی کار بکنیم ، این یک موضوعی است که در کوتاه مدت ملموس نمی شود ، باید پالس بدهیم ، بعد منتظر باشیم و ببینیم که از گوشه و کنار حرفهایی را که می زنیم دارد برمی گردد.

البته ما الآن می شنویم از گوشه و کنار می آیند می گویند و می بینیم که بله بازتابهایش دارد بر می گردد ، تمام مسائلی را که بنحوی صحبت کردیم یا هنوز در مورد خیلی از مسائل و قضایا صحبت نشده ، اینها بدلیل اینکه فرصت چندان نیست و زمان ما کوتاه است ، الآن روی موج و روی آنتنها هست و همه دارند می گیرند و الآن شما با خیلها وارد صحبت می شوید می بینید که حرفهای خودتان را به خودتان تحویل می دهند ، حرفهایی که شما می خواستید به آنها بزنید می بینید که آنها به شما می زنند، خوب این را من به این دلیل می گویم که شما در موضوع روح جمعی در بحثی که در ادیان بنام جماعت مطرح می شود و در واقع در باره یک موضوع خاصی مطرح است را جدی بگیرید ، امکاناتی است که وجود دارد و همین پالس است که یکدفعه یک توجه عظیم جهانی به مسأله عرفان باز شده و الآن یک تب عرفان دنیا را گرفته ، هیچکس هم نمی داند چه جور گرفته، حتی سینماها و اصولاً بطرز عجیبی هم سوق پیدا کرده اند، الآن ممکن است یکدفعه شما بشنوید موجودات غیرارگانیک در حالیکه مادر این سالها اسمش را گذاشتیم غیرارگانیک، حالا بطرز عجیبی همه روندها دارد می رود بسمت شناسائی ، در این مسأله رمز خاک و آتش یک مسأله مهم و پیروسهایی غیر ارگانیک است ، یعنی یکی از عواملی که در طی قرون متمادی انسان گرفته بود موضوع و پیروسهایی غیر ارگانیک بوده و چنان سایه انسان به این مسأله و اشراف انسان به این مسأله و با طرحی که می تواند وجود داشته باشد که در آینده مطرح می شود اپیدمی ذهنی را در بشر تحت الشعاع کلی قرار داده است .

در پاسخ به یک سؤال ؛ در خصوص بحث آخرالزمان؛ باید بگویم که عصر سالمندی ما باید تمام بشود، هنوز ما تازه داریم وارد عصر سالمندی می شویم ، یعنی عصر میانسالی را پشت سر گذاشته ایم و وارد عصر سالمندی شده ایم ، اتفاقات بحث آخر زمان قبلش باید پیمانها پُر شود و باید مراحل پشت سر گذاشته شود .

لذا در بحث روح جمعی دوستان فعالانه تر مشارکت داشته باشند و ما باید در این خصوص صبر داشته باشیم ، چون ما در فرادرمانی و تشعشع دفاعی زود نتیجه را می بینیم و خوشمان می آید ولی در مسأله روح جمعی شما باید الآن بکارید ، این فصل بگذرد و... جوانه بزند و... الآن بذر را پاشیده ایم و همین فردا محصول قابل برداشت نخواهد بود . در بحث روح جمعی چه باهم و بصورت یکجا کار کنیم و چه بصورت انفرادی می توانیم عمل کنیم ، شما الآن وقت دارید ، ایشان ساعتی دیگر و ... همین که اتصال را اعلام و ارسال بشود اینها بهم وصل است، لازم نیست که حتماً همزمان باشد ، بنابراین الآن ما که در این برهه حساس هستیم ، نیاز به پشتیبانی داریم ، مثلاً در بحث اعتیاد و قضایای مختلف دیگر می توانیم در روح جمعی کار بکنیم و اینها نتایج دارد ، فعلاً ما نقطه امیدی در روح جمعی برخورد کردیم و دیدیم که آنچیزی را که ما طی این سالها آماده اش کرده ایم دارد باز تابهایش می آید و بزودی یک چیزی می شود که دیگر نمی شود جلویش را گرفت و تمایل بشر به شناسائی در این محدوده اصلاً بطرز عجیبی فراهم می شود که خیلی نقطه امید و نقطه قوت است و در این خصوص من معنوی هم که دارد کار خودش را می کند .

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص فعالیتهای شبکه منفی در مدارس و روح جمعی؛ یک فعالیتی که هست البته نه اینکه مربوط به امروز باشد ، برنامه ریزی شده در روح جمعی ، شبکه منفی فعالیت بسیار گسترده ای را انجام می دهد و از سنین پائین ، از سن کودکی تا سنین بالا تر از آن لجام گسیختگی ، سرکشی و تمایل به شیطان را و بطور کلی تمایل به شبکه منفی را طراحی و اعمال می کند ، ما از چندین سال پیش در مدارس دخترانه ، پسرانه با شواهد و قرائن و دلایل عملی برخورد کردیم که بچه های کم سن و سال از شبکه منفی حرف می زنند و دفاع می کنند و حتی مواردی برخورد کردیم که بچه هائی را که طرفدار شبکه مثبت بودند تهدید می کردند و طرفداری آشکار از شبکه منفی داشتند و ما می دانیم که این فعالیتها در مدارس بسیار شدید است و همینطور در دانشگاهها که جای خودش را دارد ، ما سالها است که با این گونه مسائل سروکار داریم ، بنابراین کاری که می توان انجام داد پاکسازی مکان و کار بروی روح جمعی است ، که البته نتایج کار ما در روح جمعی بد نبوده و می بینیم که در دنیا هم میل به شناخت (عرفان) شدت پیدا کرده است ، ولی خوب شبکه منفی هم بیکار نیست و دارد کار می کند و این یک مبارزه است و باید وارد شد و کار کرد و اینها سر آغاز جنگهای تشعشعاتی است ، مامی بینیم که وقتی برنامه های شیطان پرستی از سوی شبکه منفی اعمال می شود ، بحث خودکشی و تمایل به خودکشی و تمایل به موادمخدر و واکنش در مقابل خدا و... این ماجراها ظاهر شده و شدت می گیرد ، آمار خودکشی جزء آمارهای عجیب و غریب است در بین بچه های کم سن و سال .

سؤال؛ پسر من ده سال دارد و آلودگیهای شدیدی دارد، حدود یک هفته است که وقتی که من به او نگاه می‌کنم به من می‌گوید نگاه نکن به من و بلند می‌شود من را می‌زند که تو چرا به من نگاه می‌کنی و ارتباط می‌دهی، وقتی که خوابش می‌برد در خواب هذیان می‌گوید که به من ارتباط نده، وقتی که سرفه می‌کند به من می‌گوید که من می‌خواهم مریض باشم و دکتر بروم به من ارتباط نده.

جواب؛ یک مسأله آلودگیهای فردی به ویروسهای غیر ارگانیک است که این جای خودش را دارد و یک مسأله دیگر اینست که دارد کارهایی انجام می‌شود از سوی شبکه منفی در روح جمعی که همه در معرض این تشعشعات جهانی قرار دارند که این هم جای خودش را دارد و این دو قضیه با هم متفاوت هستند و خلاصه اینکه لازم است که ما هم بجنبیم و مسائل روح جمعی را مورد بهره برداری قرار بدهیم در جهت خلاف حرکت آنها (منظور خلاف جهت حرکت شبکه منفی) البته ما گذاشتیم که افراد وقتی به باور رسیدند انجام بدهند ولی از طرف دیگر می‌بینیم اگر ما نجیبیم افراد زیادی ممکن است لطمه ببینند، درست است که ما برنده خواهیم شد ولی اصولاً با تلفات کمتر بهتر است.

سؤال؛ چطور می‌شود از حمله شبکه منفی پیش‌گیری کرد و شبکه منفی بیشتر به کجاها حمله می‌کند ذهن یا شعور.

جواب؛ ماجرای جنگهای تشعشعاتی مسائل خاص خودش را دارد، کافی است که یک ذره تمایل وجود داشته باشد، فرهنگ خانواده و فرهنگ جامعه یک ذره تمایل نشان بدهد بقیه اش سریعاً راه می‌افتد و برای پیشگیری فهم ماجرای روح جمعی، تشعشعات و جنگ تشعشعاتی و این که اینچنین چیزی امکان دارد که پالس بدهند و این پالس بیاید روی ما تأثیر بگذارد باید در جامعه غالب گردد و اما در مورد اینکه شبکه منفی بیشتر به کجاها حمله می‌کند، شبکه منفی کافی است که به راننده حمله کند و حواس راننده را پرت کند و به سمتی که می‌خواهد متمایل کند و نفس نتواند از نرم افزارهایش خوب استفاده کند، یعنی مدیریت چیدمان اطلاعات اش دیگر درست نمی‌تواند کار بکند و بعد پشت سرهم اشتباه و اشتباه پیش خواهد آمد.

ارتباط اعدو بالله

در بحث ظاهر و باطن، طبق اعتقادی که ما پیدا کرده ایم و بر اساس تجارب زیادی هم که داشتیم، خیلی از مسائلی را که در کتب مقدس به ما پیشنهاد شده ظاهر و باطن دارد، از جمله یکی از این حلقه‌ها که در اینجا رویش کار می‌کنیم حلقه اعدو بالله است، ما اعتقاد داریم که این خودش حلقه است، یعنی بر اساس دریافتهای ما که این اعتقاد حاصل شده است، منتها برای کسانی که آشنا نیستند داریم باز می‌کنیم موضوع را و از ظاهر و باطن صحبت می‌کنیم، اگر ما صرفاً بگوئیم که به خدا پناه می‌بریم، آیا کار درست و تمام است، تجربه نشان داده که تمام نیست و حالا وارد یک تجربه جدید می‌شویم که بیائیم همین مسأله را در حلقه خودش مورد تست و آزمایش قرار بدهیم و ببینیم که چه تفاوتی پیدا می‌شود و چه اتفاقاتی رخ می‌دهد و این حلقه را هم مورد آزمایش قرار بدهیم ما حتی می‌توانیم این حفاظ را نشان بدهیم، یعنی نشان بدهیم که این

هم یک حفاظ است و قابل رویت است ، ولی نمی‌خواهیم بسمت شو و نمایش برویم تا به وقتش و سر جای خودش ، اول می‌خواهیم تست کنیم یعنی ندید بیائیم آزمایش کنیم و بعد از آزمایش ببینیم که چه نتیجه‌ای برای ما حاصل می‌شود ، هر جا که لازم است ما در واقع اعوذ بالله داشته باشیم برای ما این قضیه در حلقه اش دنبال می‌شود و غیر از اینکه می‌گوئیم اعوذ بالله ، به حلقه هم نظری داشته باشیم ، این حلقه فقط برای خودمان است و در هر نوع عبادتی و هرجائی که شما احساس کنید لازم است ، می‌توانید استفاده کنید .

کاربرد این حلقه در مسائلی است که ما می‌خواهیم به یک ماجرای خاصی نزدیک بشویم ، نه اینکه در غیر از اینگونه موارد اشکالی داشته باشد ولی برای اینکه لوث نشود ما می‌گوئیم که در موارد خاصی استفاده بشود و گرنه همه دارند راه می‌روند و می‌گویند پناه بر خدا ، خوب پناه بر خدا همین حلقه است ، اما چون مسأله لوث شدن مسأله مهمی است برای ما لذا ما می‌خواهیم که ارزش این حلقه را در سر جای خودش بدانیم و داشته باشیم ، وقتی یک مسأله ای خیلی عام می‌شود ، از آن ارزش و اعتبار خودش می‌افتد ، مثلاً ما الان می‌بینیم که اسم خیابانها را گذاشته اند به نام ائمه اطهار و در خیابان می‌شنویم امام حسین ، امام حسین ، ولیعصر ، ولیعصر ، لذا می‌بینیم که یواش یواش لوث می‌شود و از آن ارزش و اعتبار خودشان می‌افتند و خیلی کوچه بازاری می‌شود ، پس ما می‌توانیم همه جا استفاده کنیم ولی اجازه بدهید کوچه بازاری و لوث نشود تا ارزش و اعتبار خودش در جای خودش کاملاً معلوم و مشخص باشد، زمانیکه ما می‌خواهیم از ظاهر به باطن حرکت کنیم و در فهم مطالب الهی حرکتی داشته باشیم ، طبق همان اصلی که بارها صحبت کردیم مورد حمله شبکه منفی قرار می‌گیریم لذا پیشنهاد شده و امکانش هم فراهم شده زمانیکه می‌خواهیم به این قضیه نزدیک بشویم از حفاظهای لازم استفاده بکنیم و بدون حفاظ حملات به ما صورت می‌گیرد و برای ما مشکلاتی ایجاد می‌شود ، ساده ترین حمله همان است که به خود می‌آئیم می‌بینیم که ما اصلاً اینجا نبودیم ، حالا چیزهای دیگری هم اتفاق می‌افتد ، اگر واقعاً ما مُصر باشیم به نفوذ در باطن ، هر چه مُصرتر باشیم این حملات بیشتر خواهد بود و این که ما صرفاً یک کلمه بگوئیم پناه می‌برم به خدا مسأله را برای ما حل نمی‌کند .

اعلام حلقه با یک نظر است و چیز دیگری ندارد و قاعدتاً همانطور که یک عده از دوستان که جواب گرفتند ، باید همه دوستان جواب داشته باشند ، منتها باید چندین بار آزمایش کنیم ، اگر یک بار تست کردیم نشد نگذاریم زمین ، بار دیگر و بار دیگر تست کنیم و بدانیم که قطعاً انجام می‌شود احتمال دارد اوایل در نظر کردن آنطور که باید و شاید است حلقه ما جاری نشود ، بطور کلی یک مسأله ای داریم که موضوع معرفت الهی را باید در درون و باطن و حلقه خودش بررسی کنیم و برای استفاده از این باطن یک چیزهایی را مورد بررسیهای ابتدائی قرار می‌دهیم که یکیش همین است ولی بعدها متوجه می‌شویم که اصلاً فرض کنید بخواهیم

در متون قرآن حرکت کنیم، این نیاز به یک بطنی دارد و آن بطن خودش نیاز به حفاظ و مسائلی و قضایائی دارد که حالا با این حلقه آن تجربه را خواهیم داشت تا مسائلی برای ما عملاً روشن شود.

چند گزارش ارتباط

گزارش ارتباط یکی از حضار؛ من از این حلقه سر نماز استفاده کردم و شاید به جرئت می‌توانم بگویم آن نمازی که من با این حلقه شروع کردم تمام مفاهیم نماز برای من آشکار شد حتی قنوت، رکوع و سجده. **گزارش ارتباط یکی از حضار؛** من برای قرائت قرآن استفاده کردم، بارها و بارها خوانده بودم ولی متوجه نشده بودم واقعاً مسائلی که اصلاً متوجه نمی‌شدم بعد از اینکه این حلقه را گرفتم، باطن قرآن برایم باز شد و هدفی که خداوند در آیه‌ها گذاشته که انسانها متوجه بشوند، همه آگاهیهایش را گرفتم و در زمانی هم که در فاز منفی می‌رفتم، خواسته یا ناخواسته یک فکری که حمله می‌شد به من، تا این حلقه را می‌گرفتم کاملاً باطل می‌شد.

گزارش ارتباط یکی از حضار؛ من وقتی که این حلقه را گرفتم قبل از نماز سکوت کاملی در سرم احساس کردم که در واقع با حضور بیشتری می‌شد نماز خواند، و بقول این دوستان می‌شود گفت نمازهایی که خواندم بعد از گرفتن این حلقه با نمازهای قبلی بسیار متفاوت بود و در عین حال قرآن را هم که تلاوت کردم به آیه الکرسی که رسیدم واقعاً درک:

اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و [ولی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند - بقره ۲۵۷

رسیدم خیلی قشنگ و واضح باطن آن را می‌شد درک کرد.

گزارش ارتباط یکی از حضار؛ من فکر می‌کنم که در یکی از این ارتباطاتم متوجه شدم شبکه مثبت و شبکه منفی برهم منطبقند، یعنی اصلاً حمله‌ای وجود ندارد، ما برای ارتقای سطحمان و برای کنده شدن از یکسری چسبندگیهایمان پایه اینطوری است که باید کار بشود، این که شما می‌فرمائید و می‌پرسید از دوستان که آیا ارتباط این حلقه برقرار شد یا نشد، همان اشتیاقمان و خواسته ماست که باید اتصالمان برقرار بشود، و وقتی که در حلقه اعود بالله قرار می‌گیریم، اگر بخواهیم و واقعاً تلاش بکنیم که از این حلقه استفاده بکنیم ماهیت آن موقعیت جایی است که خیلی از چیزها را برای ما باز می‌کند و بستگی دارد که در کجا قرار بگیریم.

گزارش ارتباط یکی از حضار؛ زمانیکه من قرآن را قبلاً می‌خواندم برای ثوابش می‌خواندم، ولی از آنجائیکه به این نتیجه رسیدم که خداوند کار بیهوده نکرده و هدفی داشته از اینکه این آیات را برای ما فرستاده معرفتی پشتش است، زمانیکه این حلقه را من گرفتم، مثلاً در همین آیه:

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه

هدایت تقوایبشگان است - بقره ۲

و یا الف لام میم که در شروع قرآن هست، وقتی به این قضیه رسیدم و ذالک الکتاب را خواندم ، آن کتاب را در این کتاب برای من روشن کردند ، خوب که نگاه کردم دیدم که کتاب مبین هستی را می گوید ، آدمم در قرآن دیدم که از خود هستی نمونه های زیادی را مثال می زند ، مثلاً حضرت ابراهیم که به عمویش گفت که این بُت نمی تواند خدای من باشد ، بعد ستاره و ماه را دید و بقیه قضایا که در این مورد هست ، که در واقع می خواهد این معرفت را برای ما روشن کند که هرکسی در آن موقع اینکار را انجام می داد می توانست بشود پیامبر ، می خواهد بگوید که شما هم می توانید از ظاهر به باطن حرکت کنید و به خیلی از آگاهیها برسید .

گزارش ارتباط یکی از حضار ؛ درمورد حلقه گستردگی و اعوذُ بالله ، من در سر نماز از آنها استفاده می کنم ، بیشتر وقتی که این را اعلام می کنم و نماز شروع می شود ، می روم تا اینکه خدائی را تجربه می کنم و از آن بالا به بنده ها نگاه می کنم و می بینم که توی همه هستم و در هرکدام به یک شکلی ، اگر کسی دردی دارد من باید مداوایش کنم ، اگر جائی غمی هست من باید مرتفع کنم ، اگر جائی خوشی هست من فقط ناظر هستم و اینجوری می شود که تا آخر نماز اگر بتوانم آن حالت را حفظ کنم فقط خدائی بودن را تجربه می کنم .

از حلقه اعوذُ بالله که استفاده می کنم من چون همه حلقه ها را باهم حتی در سر نماز اعلام می کنم فکر می کردم آنچه را که درک داشتم (در این دو هفته اخیر که حلقه اعوذ را هم به ما داده اید) مربوط به دیگر حلقه ها است اما بعد از اینکه دوستان گزارش ارتباطات حلقه اعوذ را گفتند متوجه شدم که در مورد من هم مربوط به حلقه اعوذ بوده ، با شروع نماز تمام حلقه هائی که در نماز وجود دارد متوجه می شدم از همان ابتدا از هر لغتی و از هر کلامی اینکه ما وارد چه حلقه ای می شویم ، بعد حلقه ها بصورت تشعشع دیدم و همانطور که شما فرمودید ما شناوریم در حلقه های هوشمندی ، فقط باید هوشمند و زیرک باشیم که همان لحظه در کدام حلقه هستیم و چطور باید استفاده کنیم و اینقدر هوشیاری می خواهد که چون در آن واحد شاید ما حلقه های متعددی را در دست داشته باشیم منتها بنا به مورد استفاده اش یکی بیشتر یا یکی کمتر استفاده می شود ، تا انتهای نماز تماماً حلقه است ، حالا بستگی دارد یک جا آدم بیشترش می کند ، غلیظ ترش می کند و از اذکار بیشتری استفاده می کند و حلقه ها بیشتر می شود ، بالاخص در ایاک نعبد و ایاک نستعین ، آنجا دقیقاً می گفتم که آن حلقه بندگی ات را به من بده و بیانداز بر دوشم و من را بنده خودت کن ، اما خودت کن ، اینجا دیگر می خواهم آن حلقه های استعانت را به من بدهی و به من یاد بدهی که چطور رسالت بندگی ام را به نحو احسن به انجام برسانم ، مرحله بعد در اهدنا الصراط المستقیم دیگر می خواهم خودت باشم ، به من گفت می خواهم خلیفه روی زمینم بکنم ، گفتم که هرکاری می خواهی بکن ، فقط می خواهم با تو باشم .

البته اینها را که گفتم برای دوستانی که گفتند چگونه است آگاهی های حلقه اعوذ بیان کرده و در خصوص اینکه دوستان سؤال می کنند که بغیر از نماز و قرائت قرآن در چه مواردی دیگر می توان از این حلقه اعوذ استفاده کرد من در این خصوص تجربه ای دارم بدینصورت که من برای خوابیدن مشکل داشتم برای مدت یکسال از آن موقعی که وارد این حلقه ها می شوم و خوابم اصلاً خوب نیست ، اگر بخاطر ضعف جسمانی نبود ، ترجیح می دادم اصلاً نخوابم ، خیلی اذیت می کنند ، می دانستم موجودات غیر ارگانیک هستند ولی مستقیم وارد نمی شدند و نمی دانستم باید چکار بکنم با آنها ، تا اینکه وقتی که من حلقه اعوذ را اعلام کردم و خوابیدم ، آنقدر صریح و واضح می دیدم آنها را و کارشان را می دیدم که چکار دارند می کنند و من هم که دیگر سلاح دستم بود و از تشعشع دفاعی استفاده می کردم ، احساس می کنم که حلقه اعوذ بود که دفاعیاتش را از من انجام داد .

سؤال ؛ مورد کاربرد این حلقه غیر از نماز کجاست و چه وقت بهتر است از حلقه اعوذ بالله استفاده کرد .

جواب ؛ زمانیکه ما می خواهیم به معرفت و به درون قرآن راه پیدا کنیم یکی از بهترین جاهائی است که می توانیم از این حلقه استفاده کنیم ، یا به طور کلی اگر بخواهیم برویم به باطن کتب مقدس نمی گذارند و مورد حمله قرار می گیریم لذا می توانیم از این حلقه استفاده کنیم ، البته در هر جائی ما جدا از این مسأله نیستیم اما در عین حال نمی خواهیم کوچه بازاریش کنیم و لوث شود ، می خواهیم خُرمتش را نگه داریم . وقتی که ما بسمت کتب مقدس می رویم به این نیت می رویم که به معرفتی برسیم ، البته در این خصوص دو تفکر وجود دارد ، یک عده ای می روند بسمت قرآن ، کتب مقدس و عبادات و می گویند که ثواب دارد و برای ما ثواب می نویسند ، ولی در تفکر ما نمی گوئیم که می رویم تا برای ما ثواب بنویسند ، بلکه ما می رویم تا به معرفتی دسترسی پیدا بکنیم ، خلاصه کلام در قبال این مسأله مثل همان نماز می ماند که تا الله اکبر می گوئیم و شروع می کنیم نماز را حمله آغاز می شود و ما نمی دانیم که اصلاً چکار کردیم تا پایان نماز ، در سایر موارد مانند رجوع به کتب مقدس و عبادات هم به همینطور است ، لذا موضوع اعوذ بالله را گذاشتند که زمانیکه می رویم داخل ، حفاظ و ایمنی باشد و نگذارد که مورد حمله قرار بگیریم و عامل بازدارندگی ما بشود . بنابراین زمانیکه هم تجربه بدون این حلقه و هم تجربه با این حلقه را داشته باشیم می بینیم که اختلاف خیلی فاحش است و بعدش باطن این مسأله را که ما پیدا می کنیم در اثبات بحث ظاهر و باطن قرآن به ما کمک می کند .

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل
تا بتوانی زیارت دلها کن
يك كعبه صورتست و يك كعبه دل
كافزون ز هزار كعبه آمد يكدل - **خواجه عبدالله انصاری**

سؤال ؛ این نظر از چی ناشی می شود ، از نیت یا از آگاهی ، اصلاً جنس نظر از چی هست ؟

جواب ؛ اینجا پله عقل است ، آنجا پله عشق ، در پله عقل فن و تکنیک داریم و روی پله عشق نظر ، نظر بازی و صاحب نظر داریم ، خود نظر وقتی که زمان بسمت صفر و مکان وجود ندارد باعث ذهن بی ذهنی می شود و اتصال ایجاد می شود ، پس این وادی برای خودش ترمینولوژی و فرهنگ لغات خاص خودش را دارد و صرفاً

ادراکی است مثل همان مزه سیب و ما فقط می‌توانیم حدودش را تعریف کنیم و بگوئیم که مثلاً از ذهن بی ذهنی منظورمان این است، یا از نظر منظورمان این است.

ادامه سؤال؛ در مسائل مختلف مثلاً ما به یک بیمار نظر بکنیم یعنی نیت مان این باشد که او خوب بشود؟

جواب؛ نیت روی پله عقل است، می‌گویند چکار می‌خواهی بکنی می‌گویند اینکار را می‌خواهم بکنم، بروم اینجا و ...

جام جهان نماست ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود آن جا چه حاجت است - حافظ

به جایی می‌رویم که در آنجا اظهار احتیاج نیازی نیست، روی این پله عشق کسی نمی‌آید بگوید من می‌خواهم عاشق بشوم، می‌بیند که عاشق شده است، نمی‌توانی بگوئی که من می‌خواهم بروم به شوق و به ذوق برسم به حیرت بیافتم، به خودت بیائی می‌بینی که به شوق رسیدی، به حیرت افتادی

عشق آمدنی بود نه آموختنی ای بی‌خبر از سوختن و سوختنی - ابوسعید ابوالخیر

روی این پله نیت و قصد نیست، یعنی آنجائی که در صفر ثانیه تو می‌دانی و او می‌داند، این می‌شود نظر

هیچ ترتیبی و آدابی مجو هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو - مولانا

وقابل قبول است، از اول گفتیم که از ذهنتان بگذرانید، روی کاغذ بنویسید و کاغذ را نگاه کنید آن هم قابل قبول است، این نظر یک نردبان است از نقطه صفرا این نردبان گفتیم که روی کاغذ بنویسد و نگاه کنید وقابل قبول است ولی از این نردبان که بالاتر برویم جایی که زمان به صفر نزدیک شود بی مکانی و لا تضادی به یک جایی که من می‌دانم چکار می‌خواهم بکنم و او هم می‌داند این می‌شود نظر، هرچه ما به عالم بالا نزدیک بشویم، به جایی که لامکان، لازمان و لاتضاد است نزدیکتر بشویم ذهن ما بی ذهن تر شده و ما به نظر نزدیکتر شده‌ایم، ولی باز هم نمی‌گوئیم که نظر را تعریف کرده‌ایم چون نمی‌شود تعریف کرد.

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است چون کوی دوست هست به صحرا چه حاجت است - حافظ

سؤال؛ در مورد الست بر بکم که همیشه در کلاسها مطرح می‌شود، من به یک جمع بندی رسیدم، می‌خواهم ببینم که درست است یا نه و آن این است که خدا اینگونه می‌پرسد که آیا من پروردگار شما هستم، یعنی اینکه از یک جمع دارد می‌پرسد از یک نفر نمی‌پرسد و کافی است که یک نفر بگوید نه، بخاطر همین همه دوباره مجبورند برگردند و این چرخه را دوباره طی کنند آیا اینجوری هست.

جواب؛ این را قبلاً توضیح دادیم که کلاً آدم مورد خطاب است، اما یک جایی بقول شما بحث شماها و در واقع بحث سلولها است، پس هم جزء و هم کل در مقابل این آزمایش قرار می‌گیرند، اصل موضوع این است که جانشین یا همان آدم می‌خواهد جواب بدهد، اما همه در مقابل این مسأله می‌گیرند، اما اینکه یک نفر بگوید نه همه باید باز گردند، اتفاقاً ما گفتیم که یک نفر گل می‌زند و یک تیم، یک کشور برنده اعلام می‌شود و بالاخره قرار است منظور از خلقت آدم توضیح داده بشود، اگر آدم به منظور از خلقت جواب بدهد، پاسخ ملائک داده شده و منظور حاصل شده است، حالا جزء به تنهایی و کل هم به تنهایی در این قضیه قرار می‌گیرند.

سؤال؛ شما فرمودید که جواب ملائک داده بشود، چه نیازی است که خدا بخواهد به ملائک ثابت بکند که انسان همان چیزی که خدا می خواسته می شد یا نمی شد.

جواب؛ البته اینجا بصورت سمبلیک یک محاوره ای را داریم و بحث اینکه این محاوره ای که صحبتش هست اصلاً چه نیازی بوده که آنها چنین بحثی را مطرح کنند باید گفت، اگر نیازی بوده که مطرح بشود پس الآن هم نیاز است که جوابی گرفته بشود، اما در واقع اصلاً نیازی نبوده که خداوند به ملائک توضیح بدهد، در قالب این محاوره ما فقط به یک اطلاعات و مسائلی پی می بریم نه چیزی دیگری، این جواب هم فقط کافی است که در واقع هدف از خلقت پاسخی گرفته بشود که ما چی می خواهیم و قرار است به چی برسیم

ادامه سؤال؛ شما می گوئید اینها سمبل هستند، اگر سمبل هستند پس خدا می دانسته که ما به آن هدف می رسیم، پس چه اجباری برای دور زدن در این حلقه است، مگر خدا اطلاع نداشته که این موجودی که خلق کرده به آن نتیجه ای که می خواهد می رسد یا نه.

جواب؛ خدا در همان صفر ثانیه دانسته، این اتفاقات در صفر ثانیه افتاده و اینجا ما از نظر خودمان وجود داریم ولی در واقع در عالم بالا در همان صفر ثانیه اتفاق افتاده و تمام شده و نتیجه ای که می خواستند بگیرند گرفته اند، ناظر که در عالم بالا هست زمان شامل حالش نمی شود، در صفر ثانیه نتیجه در آنجا بدست آمده، اما این تجربه تجربه این حلقه است، حالا ما در این حلقه وجود داریم و از نظر خودمان اینجا هستیم و داریم تجربه می کنیم ولی از نظر عالم بالا تجربه تمام شده است.

هدف از خلقت

در ادامه سؤالات که بنوعی به این سؤال می رسیم که خداوند هدفش از خلقت چی بوده است البته در یک دوره بعد بحثی در این خصوص داریم که این موضوع در آنجا باز خواهد شد، اینکه چرا وقتی که می گوئیم تعالی، تعالی ایجاب می کند که الیه راجعون بوجود بیاید و خلقتی که به الیه راجعون منجر بشود مطرح شود، وقتی که می گوئیم خدای متعال، چرا لازم می شود که همتا داشته باشد، چرا لازم می شود که خلقت داشته باشد که در آنجا بررسی می شود، اگر بخواهیم در اینجا وارد بشویم، یکسری از قضایا باید باز شود که نابجا است، همینقدر در اینجا گفته شود که یکی از نشانه های تعالی داشتن همتا است، یک استاد خوب باید همتا داشته باشد، یعنی باید شاگردش مثل خودش باشد، یک استاد، اگر متعالی باشد باید بتواند شاگردی داشته باشد که هرچه خودش دارد به او هم بدهد، اگر که بگوئیم تعالی و اگر که بگوئیم متعالی، لذا وقتی بگوئیم خداوند متعال، تعریف پیدامی شود، خوب می گویند که از کجا متعالی بودنش معلوم می شود، اگر گفته شود می داند، می گویند برای خودش می داند، اگر بگویند رحیم است، می گویند برای خودش رحیم است و ... زمانی تعالی معلوم می شود که آنچه که خودش دارد به دیگری هم بدهد، لذا از اینجا هست که وقتی که گفتیم تعالی خلقت الزامی می شود، بعد می بینیم که نه اگر قرار باشد او متعالی باشد لازم بوده که آنچه که خودش

دارد بدهد ، مثلاً ما می گوئیم خدای بخشنده ، حد بخشندگی اش چقدر است ، در حد بخشش ساحت مقدس خودش است، اگر خودش را نبخشد در اینجا یک سطحی پیدا می شود و حالا که می خواهد خودش را ببخشد چکار باید بکند ، طرحی لازم است ، که ضمن آن طرح خودش را ببخشد .

ای دوست حجاب ما زما خواهد بود این مائی ما همه حجاب خواهد بود
چون مائی ما زما برآفتد به یقین بی مائی ما همه خدا خواهد بود

صحبت‌های یکی از حضار در باره فلسفه خلقت و پاسخ استاد ؛ استادمن فکر می‌کنم که مشکلی که دوستان ما دارند، من خودم هم به یک نوعی سالها با آن درگیر بودم ، بس که سالها رفتیم ، تلاش کردیم و نرسیدیم و یک خستگی عمیق، یک جور غم غربتی که آدم از عصرش احساس می‌کند، این است که باعث طغیان می‌شود ، باعث فریاد کشیدنهایی می‌شود که آدم خودش را آنقدر به در و دیوار می‌زند تا وقتی که جوابش بیاید، من فکر می‌کنم که وقتی خداوند از آدم می‌پرسد که بامن خدائی یا برای خودت به تنهائی خدائی، وقتی که ما می‌گوئیم نه، یعنی در آنجا هنوز ما تضاد داریم، هنوز یک فاصله‌ای با خود خدا داریم، ما از خود خدائیم، اگر ما داریم درد می‌کشیم در واقع این درد را خدا دارد تحمل می‌کند ، یعنی ما مجاز هستیم، اگر ما واقعاً به این حقیقت رسیده باشیم که مجاز هستیم .

صحبت‌های استاد ؛ الیه راجعون حرکت به سمت غایت کمال است ، وقتی که به غایت کمال می‌رسیم در غایت کمال تضادی نیست ، یعنی رسیدیم به وحدت ، وقتی که جواب نه به الست بر یکم داده می‌شود ، یعنی هنوز به وحدت نرسیده‌ایم ، هنوز وحدت تحقق پیدا نکرده ، هنوز نرسیده ، هنوز کم دارد ، هنوز بحث ما ، من و تو برایش جا نیافتاده است

چون پرده برآفتد نه تو مائی و نه من - خیام

، یک عده‌ای می‌مانند اینطرف پرده و یک عده‌ای می‌روند آنطرف پرده ، اینجا کسی که به وحدت رسیده دیگر به ما و به وحدت می‌اندیشد ، اما کسی که هنوز به سمت من سوق دارد یعنی هنوز آن مسأله برایش تفهیم نشده و می‌ماند اینطرف پرده ، یعنی این پرده اساساً یک فیلتر است که می‌خواهد بگوید کسی که رسیده به وحدت می‌آید آنطرف پرده و آنکسی که نرسیده می‌ماند اینطرف پرده و اتوماتیک عمل می‌کند، اصلاً اینجا بحث خدا نیست که بگوید نه برو من تورا نمی‌خواهم، یا بحث اینکه بخشیده ولی حالا بگوید نه ، اصلاً اتوماتیک این فیلتر را داریم ، یا رسیده ایم به کمال یا نرسیده‌ایم ، کسی که رسیده عبور می‌کند از فیلتر و کسی که نرسیده نمی‌تواند از فیلتر عبور کند و می‌ماند اینطرف پرده .

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده بر افتد نه تو مائی و نه من - خیام

گزارش یک ارتباط حلقه اعودبالله که از سوی یکی از حضار ارائه شد

من دو هفته پیش وقتی که اتصال حلقه اعود را گرفتم همین که چشمهایم را بستم دیدم حالا اگر بخواهیم تشبیه کنیم یک چیزی مثل اسب بود ولی اسب نبود، از جنس نور بود دو تا بال هم داشت، من را بُرد بالا و بی نهایت فضا را به من نشان داد، من در آنجا فقط شاهد بودم و هیچی نمی توانم بگویم که چی بود، بعد وقتی از آنجا آمدم پائین احساس کردم تازه بعد از اینکه این آگاهیها داده شد حلقه اعود را انگار درکش را احساس کردم و بعد به من گفتند که بخوان (چون من قبل از اینکه اتصال را بگیرم قرآن را گذاشته بودم روی سینه ام و دراز کشیده بودم تا بینم اتصال چه جوری است بعد کتاب را باز کنم) من گفتم که نمی توانم، من دوست دارم معرفت و باطنش را بفهمم، برای بار دوم گفتند بخوان کامل آیه را می گفتند و من باز هم گفتم نمی توانم، برای بار سوم گفتند بخوان که من متوجه شدم که منظور خواندن کتاب قرآن نیست بلکه منظور کتاب هستی است و خواندن آیات و تجلیات هستی است که باید ظاهر را که می بینیم، بدانیم و ببینیم باطنش و پشتش چه خبره و برای چی اصلاً هست، و بعد کشف رمز بود که بعد از اینکه از اتصال آمدم بیرون و باز کردم قرآن را و همان سوره را خواندم متوجه خیلی از قضایا و مسائل پشت آن آیات شدم.

گاهی که برای یکی از حضار در پاسخ به سؤال هدف از خلقت که در کلاس مطرح شد، دریافت شده است و توسط خودشان —شرح ذیل قرائت شد (این سوال توسط نامبرده از هوشمندی پرسیده می شود و پاسخ در همان لحظه دریافت می گردد)

من به تو گویم خواهی بدانی که وصل به مائی، خواهی بدانی که خود خدائی، این شود ممکن گرتو خود رسی به ما هر جائی، پس اگر خواهی مهر من بینی، در خودت بنگر این که شیرینی، شیرینی وحی در طی دوران، در وصل شیرین باشی توجانان، پس اگر خواهی فارغ و خوشدل باشی همیشه در همه ظاهر، این را تو بدان گر غافل شوی تو خود ندانی از چه هستی تو، بخشندگی خالق دانا هست در اینجا رفتن راه.

همچنین در خصوص صحبتی که یکی از خانمها در دو هفته قبل داشتند که چرا این قدرتی را که به شما داده اند به همه نداده اند، این سؤال از هوشمندی شد و در همان لحظه جواب این آمد (در هر جا که می گوید آن بنده من منظور شما هستید).

ای جانم زیبا من قدرت داده ام بر همه بجا، هر کس که بر من ره می سپارد من به او دهم هر چه بخواهد، آن بنده من (منظور شما هستید) دیده زمانی در فکر یاری در فکر کاری، من به او دادم یاری کاری، که با آن کارش گوید پیامی، بنده هائی که بینند فقط جان، پیوسته گردند در فکر جانان، آن بنده من دیده فقط من، جانش در این تن بیند فقط من، من او را دیدم زیبا و تنها، گشتم به او وصل در راه فردا، آن بنده من زیبا رسیده، در فکر الله تنها رسیده، گشته به من وصل کرده خودش ترک از هر تعلق، از هر تفاخر، گر تو هم خواهی مثل او باشی، در وصل خالق بیرون ز خود ریز، مهر دقایق، من وصل باشم،

بر بنده ای که ببند خدایش در هر زمانی ، پس ای نگارم تو خودهم بکوش در وصل ایزد تا دلت ریزد ، دلت بریزد ، جانت بخیزد ، آنوقت هستی خودت چو ایزد.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص حذف زمان؛ بحث زمان را که برداریم یک اتفاق عجیبی می‌آفتد ، وقتی زمان برداشته شود ، آیا می‌توانیم بگوئیم کی تمام می‌شود، کی شروع می‌شود، زمان که برداشته شود ازلی و ابدی ، هوالاول ، هوالآخر، هوالظاهر و هوالباطن پیش می‌آید ، زمان را که برداریم نمی‌توانیم بگوئیم که کی تمام می‌شود، اصلاً تمام می‌شود یا نمی‌شود ، ذهن ما الآن اینجا که هستیم محدودیت دارد و اینجائی که هستیم این را درک نمی‌کنیم ، ولی در آنجا که بیائیم، درکش می‌کنیم، البته این یک بحث علمی و ساده است. وقتیکه زمان نداریم آیا می‌توانیم بگوئیم اول و آخر، اول و آخر در جائیکه زمان داریم مطرح می‌شود ، وقتی زمان نداشته باشیم ، پیش کسوت و پس کسوت بحثی که در ترم دو داشتیم که کی اول بوده ما بودیم یا او اصلاً نمی‌توانیم بگوئیم که کی اول بوده و کی آخر، این تقدم و تأخرها و تمام معیارها بهم می‌خورد ، ما در همه جا هستیم ، زمان را اگر بردارند ، ماجرای شجره را که در ترم چهار گفتیم ما الآن یک فریم (یک عکس) را در اینجا در اختیار داریم ، همان فریمی که یک عکس از ما هست و در اینجا هستیم و ما نمی‌توانیم ارتباطمان را از گذشته و آینده در این یک فریم که در اینجا هستیم داشته باشیم ، در حالیکه ما از گذشته و آینده جدا نیستیم ، حالا وقتیکه به اینجا برسیم (لازمانی) و زمان را بردارند ما خودمان را یک تیکه می‌بینیم ما یکپارچه می‌شویم و یک ماجرا آنجا دیده می‌شود و تمام این واژه پردازیهای ما از درجه اعتبار ساقط می‌شود.

بهرحال یک مطلب کلی این است که ما داریم می‌رویم جلو ، هزاران سال است و به ما هم ختم نمی‌شود ، ما اولی نیستیم و آخری هم نخواهیم بود ، هزاران سال است که انسان دارد می‌دود ، می‌دود و رسالتش هم همین است که بدود ، بدود و یک چیزی را در بیاورد و در این معمایش بگذارد و این پازلی را که دارد، تکه تکه قطعات را بچیند ، صدها سال دویده تا یک تکه اش را پیدا کرده و می‌گذارد در این پازل و دوباره بدود بدود تا تکه ، تکه دیگرش را پیدا کند و این پازل را تکمیل کند تا بالاخره سر در بیاورد که کجا هستیم و چطور هستیم و ...

سؤال؛ در بررسی که در مورد سوره قل اعدو برب الناس ، ملک الناس ، اله الناس داشتیم یک تجربه ای داشتیم که انسان در دوران طفولیت نیاز به مربی دارد و بعد از اینکه بزرگتر می‌شود و قدرت و توانائی پیدا می‌کند نیاز به ملک دارد و در دوران پیری نیاز به اله دارد ، منظوم اینست که در این دنیا نیاز به مربی داریم و در زندگی بعدی نیاز به ملک داریم و در آخر که می‌خواهیم به اله رجوع برسیم نیاز به اله داریم ، چون انسان در این دنیا وقتیکه طفل است نیازی ندارد که از شر شیطان در امان باشد ، چون کاری نمی‌تواند بکند و گول شیطان را نمی‌تواند بخورد .

جواب؛ از نظر ما اینکه ما در دوران بچگی رب می‌خواهیم، بعد ملک و بعد اله اینها همه تقریباً معادل هستند، رب و اله وهمچنین ملک هم که بین ایندو (یعنی بین رب و اله) است و نمی‌توانیم بگوئیم کدام بالاتر و کدام پایین تر است ولی همتراز بودن اینها را می‌توانیم دریافت بکنیم، احتمالاً ما این مطلب را به کمیته قرآن پژوهی بدهیم به این نتیجه خواهیم رسید که اینگونه نیست و نظر من این است که به اینصورت که شما می‌گوئید با

مستندات همخوانی ندارد، اگر اینطوری است پس چرا توصیه شده، پس چرا می‌گوید که بگو پناه می‌برم از شر شیطان، ما که طفلیم کاری از دستمان بر نمی‌آید و بعد هم اصلاً چه نیازی هست که ما از حالا برای دوره های بعد پناه ببریم از شر شیطان به خدا، خوب چه عجله‌ای است، در دوره های بعد اینکار را می‌کنیم.

سؤال؛ یک سؤالی فکر و ذهن من را در طول این ۷ دوره مشغول کرده و آن مفهوم کارگزاران شبکه است، آیا کارگزاران شبکه ارواح مقدسین و ملائک یا فرشته‌ها هستند یا نیرو هستند و کلاً چی هستند.

جواب؛ وقتیکه بحث کارگزاران را باز کردیم حالاً یا در انفرادی یا در جمعی فرقی نمی‌کند به یک کارگزاران بر می‌خوریم که آن عامل سوم است، وقتی که می‌گوئیم انسان خدا و کارگزاران بر می‌خوریم به هوشمندی مثبت و منفی، بر می‌خوریم به قوانین یعنی همان ملائک و ماجرائی که در حکمت جاری است، یک موقع مثلاً می‌بینیم که من معنوی هم مداخله دارد، در جاهائی آثار من معنوی را هم می‌بینیم، مثلاً یک کسی می‌آید به شما می‌گوید که من ده سال قبل شما را به خواب دیدم که من را دعوت کردید به کلاسهای عرفانی.

یعنی در واقع آن هوشمندی ده سال جلوتر از شما وارد حرکت می‌کند منتها چه عاملی را مورد استفاده قرار داده مثلاً در اینجا من معنوی را، یعنی اینجا ماجراهای مفصلی است و این ماجراهای مفصل بطور کلی می‌گوئیم هوشمندی، قوانین، چون این بخشها مثل من معنوی هنوز شناخته شده نیست ما زیاد رویش تأکید نکردیم، ولی در این رابطه یک بحث خاصش حکمت است، یعنی خود این مسأله حکمت الهی است که این را بخرج بدهیم و آنطرف قضیه آن پاسخ را دریافت بکنیم، یعنی هوشمندی و قوانین عواملی هستند که این مسأله را تحقق ببخشند، از نظر ما این که شما فرمودید ارواح مقدسین که در خیلی از مکاتب دنبال ارتباط با ارواح متعالی هستند ما سروکاری نداریم و تا حالا هم صحبتی نداشتیم در این خصوص.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص هوشمندی مثبت و منفی؛ یک جا بحث عامل تضاد و عامل وحدت است و یک ساختار داریم، هوشمندی مثبت و منفی زمینه را فراهم کرده است، این زمینه تا یک جائی ترکیب این دو تا است (یعنی ترکیب هوشمندی مثبت و منفی است) مثل عمل و عکس العمل، تجزیه و ترکیب، در این مسیر اگر ما را بگذارند کنار، آن دو تا قانون خودشان باهم در وحدت هستند ما که می‌آئیم معنا پیدا می‌کند، مثلاً هستی خودش تجزیه و ترکیب دارد، عمل و عکس العمل دارد، یعنی یک هوشمندی می‌خواهد ایجاد ترکیب بکند و یک هوشمندی می‌خواهد ایجاد تجزیه بکند، پس یک زمینه حرکت داریم که وحدت اینها است و یک زمینه حرکت و پویائی دیگر داریم که تقابل اینها است که اصولاً از یک طرف می‌گوئیم نقش شیطان و از طرف دیگر هم آگاهیه را می‌خواهیم بگیریم و مورد استفاده قرار بدهیم و این دو تا را در مقابل هم قرار بدهیم، منتها تا اینجا داریم می‌گیریم و از اینجا به بعد این را می‌خواهیم در مقابل آن قرار بدهیم، حالا دیگر چیزی نمی‌گیریم، هرچی را که گرفته‌ایم از قبل حالا داریم پیاده می‌کنیم که دیگر جنات و آن ماجراها دنبال آن ایجاد می‌شد.

صحبت داشتیم که چرا ملائک سجده کردند و ابلیس سجده نکرد ، الان ما می بینیم که در طول مسیر این حلقه انا لله و انا الیه راجعون تضاد هست، از ابتدا تا انتهایش، خوب کی خالق جهان دو قطبی است، شیطان خالق جهان دو قطبی است، ابلیس اگر سجده می کرد ما جهان دو قطبی نداشتیم ، خالق جهان دو قطبی، یعنی آن که عملش باعث ایجاد جهان دو قطبی شد، آن الا بود آن الا ابلیس بود که باعث شد جهان دو قطبی بوجود بیاید، عاملی است که بواسطه او جهان دو قطبی بوجود آمد ، اگر ابلیس نبود آیا جهان دو قطبی بوجود می آمد ، اگر ابلیس سجده می کرد منظور این سجده ظاهری نیست، اگر تمکین می کرد و گردن می گرفت ، ماجرا اینطوری می شد ، در تمام طول این مسیر ابلیس هست از جهنم که بیرون می آیم و می آئیم در مرحله جنات و بعد و بعد و بعد و آخر عاقبت می گوئیم که نه من برای خودم خدائی می کنم، همانطور که گفتیم عامل تضاد باید آماده باشد، اینکه من در جنات چه چیزی برای خودم خلق بکنم، عامل تضاد هنوز باید باشد ، که یکی در این مرحله مثلاً می رود دنبال حوری ، یکی می رود دنبال ... آن عامل تضاد را داریم با خودمان می آوریم و هر چه می رویم و می آئیم بالاتر بی نیازی ما کمتر می شود و تضاد ما کمتر می شود و جانی می رسیم که تضاد ما باید صفر بشود من و تو باید از بین برود و بشویم ما ولی عملاً این اتفاق نمی افتد، رسیده ایم به عالم بالا و تجربه خدائی هم کردیم ولی هنوز کامل نشدیم ، بالفعل نشدیم ، دوباره می بینیم من ، تو ، من ، او هست ، لذا معلوم است که هنوز اهل وحدت نیستیم ، این فیلتر است ، نه اینکه واقعاً بیایند آنجا سؤال کنند و کسی ایستاده باشد که بگوید خیلی خوب بامنی یا بی منی و اصلاً چیزهای فیزیکی را باید از ذهنمان دور کنیم ، آنجا که می رسیم اگر در وحدت باشیم از این فیلتر عبور می کنیم و اگر در وحدت نباشیم عبور نمی کنیم، کسی نیست که بگوید صبر کن بینم اگر با من هستی عبور کن و اگر بامن نیستی عبور نکن ، یک فیلتر است اگر ترکیب شده باشد و در وحدت باشد می تواند از سوراخهای فیلتر عبور کند ، اگر ترکیب نشده باشد ، کثرت باشد عبور نمی کند و برمی گردد، یک سرند است این پرده، مثل یک سرند که دارد جدا می کند ، تا آنجا که تضاد وجود دارد شیطان هم وجود دارد .

پس شیطان سجده نکرد و سجده نمی کند ، قرار است این حلقه را در اختیار داشته باشد و ما بیائیم اینجا و از آن عبور کنیم واز چنگ او در برویم و بیائیم بیرون و برویم آنطرف ، تا زمانیکه در این حلقه هستیم یعنی در جهان دو قطبی هستیم در حلقه دو قطبی هستیم و هیچ جا نمی توانیم بگوئیم که دیگر راحت شده ایم و او دیگر نیست ، اما ملائک سجده کردند ، ملائک تا اینجا به همراه ما می آیند و یکی یکی به تسخیر ما در می آیند ، مثلاً اینجا ما تابع یک سری قوانین هستیم مانند قانون جاذبه و... ولی در زندگی بعدی اینها به تسخیر ما در می آیند

و ما دیگر از چنگ جاذبه و .. نجات پیدا می کنیم ، در زندگی بعدآن زمان به تسخیر ما در می آید و همینطور در ادامه به یک جائی می رسیم که دیگر همه ملائک به تسخیر ما در می آیند.

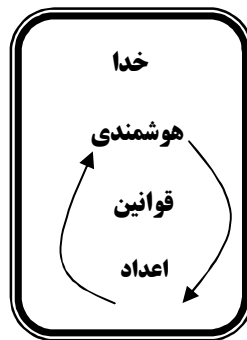
أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّثِيرٍ يَا نِدَانَسْتَهَايِدُ كَمَا خَدَا أَنْجَحَ رَا كَمَا فِي الْأَسْمَانِ وَأَنْجَحَ رَا كَمَا فِي الْأَرْضِ
زمین است مسخر شما ساخته و نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم در باره خدا بی [آنکه] دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی خیزند - لقمان ۲۰
ما به تسخیرتان در آورديم ، خوب به تسخیرمان در آورديم یعنی قوانین باید در تسخیر ما باشند و در نتیجه هرچه می رویم جلوتر قوانین بیشتر در تسخیر ما قرار می گیرند و در یک جائی دیگر ملکی نیست که در تسخیر ما قرار نگرفته باشد، حتی هوشمندی، هوشمندی هم به تسخیر ما در می آید ، آنجا که جبرئیل هم که از ملائک بوده و به ما سجده کرده یعنی چه ، یعنی اینکه من هم در اختیار شما قرار خواهم گرفت و الآن بتدریج دارد خودش را در اختیار ما قرار می دهد و یک جائی دیگر تمام است و از آنجا به بعد ، از جهنم به بعد (ما تا آن مرحله گرفتیم، گرفتیم، گرفتیم) و حالا پس می دهیم، پس می دهیم و دیگر به هوشمندی نیازی نداریم ، فرصتی که داریم تا یک جائی است که بگیریم، بگیریم، بگیریم، از آنجا به بعد دیگر جا می ماند و با ما نمی آید و آنطرف جهنم دیگر باید پس بدهیم آن چیزهایی را که گرفته ایم ، حالا باید بیایم و سوار آن ماجرای اریکه قدرت الهی بشویم که قبلاً توضیح داده ایم و آن چیزهایی را که گرفته ایم پیاده کنیم و برویم جلو .

عصر برده داری مدرن

عصر برده داری مدرن عصری است که دوباره بخش منفی هوشمندی می خواهد انسان را تبدیلش کند به یک روبات، به یک ماشین و تبدیلش کند به یک عدد ، اینترنتشال گد ، این مسیری است که انسان می رود و بزودی تمام سیستمهایش مثل یک روبات عمل می کند ، یعنی بزودی ما می شویم یک گد بین المللی ، شماره مان را که بزنند در کامپیوتر روی مانیتور می آید که ما الآن کجا هستیم ، کدام خیابان و ... یک GPS روی همه ما کار گذاشته می شود و بعد هر جائی برویم ، همه مختصات ما معلوم و مشخص و زندگی روندش چگونه ای می شود که ما ده دقیقه نمی توانیم برای خودمان باشیم، یعنی مثل خیلی از ممالک دنیا که باید سر ساعت از خواب بیدار شد ، سر ساعت اینکار را کرد ، سر ساعت آن کار را کرد و ... و در واقع اینطوری نیست که کسی بتواند ده دقیقه برای خودش فکر بکند و قرار است که فرصتی برای خود شناسی باقی نماند.

یعنی برهه ، برهه حساسی است و قرار نیست زمانی باقی بماند، یعنی قرار است که پسوندهای این ماشین تیک ، تیک ، چگونه ای حرکت کند که اگر بایستیم از روی ما رد شود ، له کند مارا و برود ، و این عصر عصر برده داری مدرن است ، که در واقع شبکه منفی است که این مسأله را پیاده می کند ، اینها مختصاتی است که داریم واردش می شویم و یک مبارزه ای است خیلی تنگاتنگ ، رقابت خیلی تنگاتنگ شده است ، می خواهیم

امکانات، مسائل، نقاط ضعف و قوتمان را شناسائی بکنیم و یک نگاه کلی به آن بیاندازیم (در باره عصر برده داری مدرن خیلی صحبت داریم، اگر بتوانیم یک کتاب در این خصوص بدهیم اصلاً جزئیات عجیب و غریبی در آن خوابیده است که من اولش را گفتم شما خود تا آخرش را بخوانید) در واقع الآن مقدمه عصر برده داری مدرن را داریم و ما اسم مان از بین می‌رود و یواش یواش تبدیل می‌شویم به عدد و به دنبال عدد ماجراهای دیگر و یواش یواش می‌بینیم که من کی هستم دیگر مهم نیست، مهم اینست که این عدد امروز را تبدیل کنیم به فردا در واقع تنازع بقاء برای عدد، یعنی اینکه رسیدیم به هوشمندی و دوباره می‌خواهند مارا برگرداند به عدد، برگردیم بشویم عدد.



و اجتناب ناپذیر است، بزودی دیگر نام خانوادگی و... از بین می‌رود، می‌گویند شماره ات چی است، اینترنشال کد شما چی است، آن را بگو، کدت را که گفتمی اینکه الآن موقعیت جغرافیائی شما هم کجاست پیدا می‌شود و بقیه مسائل و این را ما طراحی نکردیم، به ما تحمیل شده و اجتناب ناپذیر است، برای اینکه امروز صرفاً باید با کامپیوتر کار کنیم و کامپیوتر هم مارا باید بنام عدد بشناسد، اول در یک محدوده کوچک و بعد می‌بینیم اگر بخواهیم در دنیا زندگی کنیم باید با همه ارتباط داشته باشیم و برای اینکه با همه در ارتباط باشیم باید شماره بین المللی داشته باشیم و بعد هم که جهان می‌شود دهکده جهانی، یک محیط بسیار کوچک و از آن عظمتش افتاده و در این دنیای بسیار کوچک البته هفت میلیارد عدد جا می‌گیرد، حالا این وضعیتی است که ما در پیش داریم و همه هم و غم و محور این عدد این است که امروز را بکند فردا و فردا را بکند پس فردا و یواش یواش اینکه از کجا آمده، چرا آمده و به کجا می‌رود کاملاً منتفی می‌شود، خودشناسی منتفی می‌شود.

در واقع می‌گویند تو یک عددی و این عدد باید امروز را به فردا تبدیل کند و بقیه چیزها از اولویت و مسائل خاص خودش خارج می‌شود و زمان هم که توضیح دادیم که بسمت کوتاه شدن دارد می‌رود، حس زمان هرچه می‌رویم جلوتر به دلایلی کوتاه و کوتاه تر می‌شود، اینها نکات مثبت و منفی است و داریم می‌گوئیم تا همه قابلیت‌ها را بشناسیم چون از حالا به بعد استراتژی حرکت های ما بر اساس شناخت نقاط ضعف و قوت ما هست، قرار است ما برنده بشویم، قرار نیست شبکه منفی برنده بشود علی الظاهر، چون اصلاً ما برنده شده‌ایم، اما حالا ببینیم که چطور برنده شدیم و چه مسائلی داریم که علی رغم همه این حرفها باز هم ما برنده

می شویم ، لذا باید یک بار اینها را مرور و شناسائی دقیق داشته باشیم ، چون بدون این اطلاعات ما نمی توانیم برای حرکت خودمان طرحی داشته باشیم و برای این مبارزه طرحی داشته باشیم و از امکانات خودمان استفاده بکنیم .

مسأله دیگر باز شدن رمز خاک ، آب ، باد و آتش است .

خَاك ، باد ، آب و آتش بنده اند با من و تو مرده با حق زنده اند - مولانا

رمزش را گفتیم که قرار شد خاک بتواند آتش را خاموش کند ، آنجا که گفته شد .

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل

آفریده‌ای - صاده‌ای ۷۶

منظور واقعاً جنسیت نبود که فی الواقع شیطان از جنس آتش باشد همین آتشی که ما می شناسیم و انسان از جنس خاک باشد همین خاکی که می شناسیم، حالا این رمز هم برای ما باز می شود ، باز شدن این موضوع مسائلی را برای ما باز می کند ، مثل رمز شعور و ضد شعور که از تبعات این رمز شعور و ضد شعور نحوه استفاده ستاد ما بگونه های مختلف است از جمله بحث موسیقی که چطوری ستاد ما مورد اشغال قرار گرفته و دشمن با یک اسب تراوا توانسته براحتی بیایدبرود درون ستاد ما و هر برنامه‌ای که دلش بخواهد آنجا پیاده کند و هر برنامه‌ای را به ما برساند ، تمایل به مواد مخدر ، تمایل به خودکشی ، خودزنی ، تمایل به ضدیت با خودمان، خالق وحدت و... همه اینها را براحتی در ما برنامه ریزی کرده است ، همان بحثی که در مذاهب در خصوص حرام بودن موسیقی غنائی صحبت شده است ، ولی دلیل نتوانستند ارائه بکنند که چرا حرام است ، یک چیزی را پشت پرده آن دیدند و به اطلاع رساندند ولی ما قانع نشده بودیم، ما متقاعد نبودیم ، دلایلشان کافی نبود و می گفتیم چرا و آنها هم دلیلی در دست نداشتند که بگویند به این دلیل ، در این عصری که هستیم می رود رمز خاک و آتش باز بشود و ما بحث شعور و ضد شعور را که در ترم بعدی واردش می شویم ، بحث تشعشات کلامی ، قدرت کلام و بحثهای بسیار زیادی را آنجا بهش می رسیم و از تبعات آن یکسری از مسائل و به عبارت ساده بگویم از ترفندهای شیطان آشکار می شود که ما کجا فریب خوردیم و ترفندهای شیطان چگونه بوده ، اینها باز می شود .

الآن ما رسیده ایم به اینجا هوشمندی (اعداد، قوانین، هوشمندی) و می خواهیم از اینجا خدا را ببینیم رسد آدمی بجائی که بجز خدا نبیند ولی شبکه منفی می خواهد ما را برگرداند به نقطه اول یعنی به اعداد (اعداد قوانین هوشمندی) و ما را تبدیل بکند به عدد ، بطوریکه وقتیکه تبدیل شدیم به عدد دیگر هویت ما اینکه من کی هستم و ... از بین می رود و در یک سیستم برده داری مدرن قرار می گیریم که یک ارباب داریم در دهکده جهانی، تعریفی که وجود دارد این است یک مغز داریم و یک ید، یک جا ماده و انرژی خوابیده و یک جا اندیشه خوابیده و اعتقاد بر این است که این ماده و انرژی و نیروی جهانی باید در خدمت یک مغز قرار بگیرد ، یک جنگ سایبرنتیک ، جنگی که در آن یک سمت مغز است و یک سمت دیگر نیروی انسانی و در واقع

این تفکر جهانی الآن وجود دارد که یک عده‌ای می‌گویند ما مغز داریم و آنها انرژی دارند و ما باید اداره بکنیم، حالا چه جوری اداره بکنند وقتی این را باز کنیم می‌رسیم به یک سیستم برده داری مدرن دوباره برگشت به سمت برده داری، منتها این بار دیگر مدرن است، در برده داری قبلی این همه دم دستگاه و تشکیلات نبوده ولی الآن هست، در برده داری قبلی برده یک جور آزادی عمل نداشته یعنی ارباب نمی‌گذاشته که فرصت تفکر داشته باشد و الآن اربابان در قرن حاضر یک جور دیگر نخواهند گذاشت که ما فرصت تفکر پیدا بکنیم و به این منظور مقدماتی باید طی بشود که این مقدمات بسرعت برق و باد در کمتر از یک دهه طی می‌شود، ما فرصت چندانی نداریم و امکاناتی که وجود ما از آنها بهره خواهد بُرد به اینصورت باید مورد شناسائی قرار گیرد .

ارتباط ویژه

یک مسأله بسیار حائز اهمیت داریم که ارتباط ویژه نام دارد ، البته الآن اسمش ویژه است ، ما یک مطلب بسیار اعجاب انگیزی داریم که فعلاً یک گوشه بسیار کوچکش را داریم استفاده می‌کنیم و اسمش را علی الحساب گذاشته ایم ارتباط ویژه ، در واقع خودش یک ماجرائی است ، در حال حاضر شبهائی که فردایش تعطیل است اعم از جمعه و مناسبتهای تعطیل رسمی از ده شب تا شش صبح فردایش این ارتباط برقرار است و در آینده نزدیک بصورت بیست و چهار ساعته خواهد شد فعلاً شبهای خاصی که گفته شد این ارتباط را داریم ، یک ویژگی این ارتباط اینست که بمانند ارتباطهای دیگر که ما برای اشخاص برقرار می‌کنیم مثل فرادمانی، تشعشع دفاعی اسم و ساعت نمی‌خواهد، همینکه شخص بخواهد استفاده کند در اختیارش هست، یک ارتباط عام خاصی است ، این ارتباط عام است و مخصوص آنهایی که در کلاس هستند نیست ، هرکسی که بخواهد رأساً بدون اینکه نیاز باشد که به کسی (فرادمانگر) اسم یا ساعت بدهد خودش می‌تواند فقط با شاهد شدن و فعلاً در شبهائی که فردایش تعطیل است از ساعت ۱۰ شب تا ۶ صبح فردا و در آینده نزدیک که اعلام خواهد شد ۲۴ ساعته و بدون محدودیت دفعات برقرای ارتباط، خودش را در ارتباط حلقه قرار بدهد.

کلاس بی کلاسی

ما خیلی از اطلاعاتی را که در آینده در کلاس بی کلاسی می‌خواهیم به افراد برسد ، آنها خودشان می‌آیند در این ارتباط و دریافت می‌کنند و به کلاس نیاز نیست ، پس از چند ترم دیگر که مقدمات را خاتمه بدهیم (اینها همه مقدمه هست برخلاف اینکه متأسفانه خیلیها فکر می‌کنند که بیا بند به کلاس ۷ و ۸ و حتی به من برخورد بکنند به یک عارف برخورد کرده اند ، در حالیکه اصلاً اینطوری نیست ، ما مقدمات را داریم با هم دنبال می‌کنیم و یا اینکه یک عده‌ای با تصوراتی بیابند و بعد ممکن است تو ذوقشان بخورد و بگویند خوب

کجا هستند این عرفا) این ارتباط وسیله ارتباطی ما با هم در آینده هست که تمام مطالب درسی از این طریق افراد می آیند داخلش و ارتباطشان را دریافت می کنند، این قضیه را هرچی من بگویم کم است، مثلاً قرار است یک چیزی تفویض بشود، تفویض عام بشود از همین طریق به همه داده می شود و دنبال می شود و یکی از مهمترین ابزارهای ما در ماجرای آینده است، ماجرائی که در گیرش هستیم.

در خصوص من معنوی که سؤال شد؛ من معنوی زمینه های تبادل یک سری ارتباطات را فراهم می کند، در آن واحد با هزاران نفر تبادل اطلاعات می کند، گفتمان می کند، بحث می کند، سؤال و جواب می کند و همه اش هم هدفمند است و پرت و پلا نیست و نکاتی در آنها هست، اما اینها به منزله این نیست که ما در همین ابتدا، کارسیستماتیک مان را یعنی همین دورهم جمع شدن هایمان را انجام ندهیم، بحثهای حفاظتایمان و اطلاعاتمان را باهم چک نکنیم، ما از فعالیت من معنوی مطلع نیستیم، فقط می دانیم که اکتیو است و هر جایی که لازم است حضور داشته باشد حضور پیدا می کند، اکتیو شده و از آن حالت رکود و خماری آمده بیرون، یعنی موضوع کمال به من معنوی ابلاغ شده، در مورد حکمت فعال بوده، یعنی همیشه من معنوی در بُعد حکمت فعال است، اما در بُعد پی گیری کمال نه، عمده در خواب و خماری است، حالا فعال شده و دارد کارهایش را انجام می دهد و یکی از امکانات جالبی است که ما در اختیار داریم و در آینده نقش بازی می کند که ما بازنده نشویم.

در خصوص کلاس بی کلاسی که سؤال شد؛ کلاس بی کلاسی دو شاخه پیدا می شود، یک شاخه برای خودمان است، یعنی کسانی که رسیده اند به آن مرحله ای که حالا کلاس بی کلاسی را دنبال بکنند و درسهایشان را بگیرند و ادامه قضایا را دنبال بکنند، یک شاخه دیگر تفویض های عام است، مثلاً فرض کنید که آیا می تواند همین امشب تمام افراد دنیا بشوند فرادمانگر، به محض اینکه در این رابطه اعلام کنیم همین امشب تمام دنیا می شوند فرادمانگر و هرکسی عمل کند می بیند که کاردرمان انجام می شود، ارتباط ویژه از سوی ستاد مرکزی اعلام می شود، اگر جمعی باشد که بطور کلی است و اگر برای خودمان باشد که در جریان قرار می گیرد و در آینده یک چیزهایی برای عموم اعلام خواهد شد و فقط یک موضوعی که هست که آنها در جریان نیستند، مثلاً فرض کنید الان ما این تفویض عام را انجام بدهیم، آنها در جریان نیستند و فقط باید به آنها اطلاع بدهند و هر که باور دارد می آید امتحان می کند و آنهایی که باور ندارند تا بعدها یواش یواش همه مطلع بشوند که چنین چیزی وجود دارد.

يك خواهش دارم از همه دوستان که راجع به مطالب عمیق تر اندیشه بکنند، عمیق تر کار بکنند، سوالهاي پخته بیاورند، چون وقتی که سطح را می سنجیم می بینیم که افراد زیاد نرفته اند اندیشه بکنند و کار بکنند، و لذا انتظار داریم سوالهاي بیاورند که بدرج جمع بخورد و سوالات تکراری و کسل کننده نباشد.

جنگهای تشعشعاتی

چون بحث جنگهای تشعشعاتی و جنگ هوشمندیا که ما داریم ، عیسی مسیح علیه السلام گفته که جنگ ما باخون و شمشیر نیست و روند، روند خاصی خواهد شد ، لذا اینها امکاناتی است که ما داریم ، این امکانات را نباید دست کم گرفت و البته من روشم و یا در صحبتهایی که داشتیم هیچوقت تبلیغاتی نبوده ، اما بازتابی که از این موضوع گرفتیم متوجه می شویم که آنطور که باید و شاید است اهمیت موضوع درک نشده که ما چی داریم می گوئیم ، لذا مجبور شدیم که بیاییم اینجوری صحبت کنیم ، از یک زاویه هائی و تأکید داشته باشیم، لذا من یک مطلب را خدمت شما بگویم که هر مطلبی را که اینجا عنوان شد شما بدانید که حتماً از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، الان یکسری از کاربردهایش را می توانیم بگوئیم و یک سری از کاربردهایشان پنهان است .

مثلاً همین حلقه اعوذ یک کار بردش را گفتیم ولی فردا در جنگهای تشعشعاتی اینها کار بردهای دیگری پیدا می کند ، لذا در همان حدی که گفتیم باید جدی گرفته بشود ، مثل یک سربازی که می رود جنگ ، کلاه خود می گذارد سرش ، ممکن است جلیقه ضد گلوله به تن کند و ... خوب در آنجا آنگونه عمل می شود ، در اینجا چه جوری است، اگر واقعاً این امکان را بدهیم ، امکان رویارویی شبکه مثبت و منفی ، آیا این امکاناتش هست یا نیست ، اگر امکانش را بدهیم که این مسأله وجود دارد ، در واقع اینجا چگونه ما باید افراد را آماده کرده باشیم، خوب هر رزمایشی آمادگیهای خاص خودش را می طلبد، در این رزمایش رویارویی شبکه مثبت و منفی آمادگیهای خاص خودش را می خواهد ورزیدگیهای خاص خودش را می خواهد.

به نظر می آید که ما باید سیستم خودمان را عوض کنیم، به نظر می آید ما باید یک مقداری با هم واضح تر و آشکارتر صحبت کنیم ، البته ما می خواستیم در واقع اینجوری نشود، می خواستیم، ما که اشاره کردیم تا آخرش را بخوانیم ، اما متأسفانه این بازتاب را نمی گیریم که در عمق مطلب و اهمیت مسائل قرار گرفته باشیم ، البته یک عده ای متوجه می شوند، یک عده ای سطحی و ظاهری نگاه می کنند، مثلاً اگر مورد نیازشان نیست ، می گویند که من که کاری ندارم ، من که قرآن نمی خوانم که حلقه اعوذ را بخوایم، ما گفتیم که شما بروید آزمایش کنید در هر مسأله ای که آیا اصولاً مبارزه با شبکه منفی هست یا نه ، یعنی می خواهیم برویم آن سمت آنوقت این حلقه اعوذ مصداق پیدا می کند، شما خودتان یک جایی در یک حالتی قرار می گیرد و می گوئید پناه بر خدا ، یعنی خودتان را در یک خطر منفی می بینید، مثلاً یک جایی قرار دارید که یک شوک ترس دارد می آید ، اصلاً ناخودآگاه می گوئید پناه بر خدا، خوب ما شروع کردیم مثلاً یک سرباز می رود دوره آزمایشی ، او را می دوانند، سینه خیز می برند، سرپا نگاه اش می دارند و ... تا آماده بشود اگر فردا مجبور شد صدمتر بدود نفسش نگیرد، اگر قرار شد دو ساعت به کمین بنشیند یا چند ساعت سرپا بایستد این قابلیت را داشته باشد ، در اینجا

هم ما داریم همین کار را می‌کنیم و در واقع می‌خواهیم به آن ورزشی برسیم و بدنبال آن برای چنین مسائلی که گفتیم آماده باشیم، نیاز داریم و باید تجزیه و تحلیل اطلاعاتمان خیلی قوی باشد، در جنگهای تشعشعاتی اطلاعات غلط به ما می‌دهند و خیلی چیزهای دیگر که پیش می‌آید، باید همه این آمادگیها را داشته باشیم و اطلاعات داشته باشیم در مورد سیستم مخابراتی و طرز کار با آن را باید بدانیم و ورزشیده بشویم.

در مورد ویروسهای غیر ارگانیک که سؤال دارید؛ کلیه ویروسها دارند بر علیه شبکه مثبت عمل می‌کنند، مثلاً مادری که فوت کرده و سی سال است که دخترش را در تسخیر دارد، کارش آیا شیطانی است، نه کارش شیطانی نیست ولی عملاً ترمزی شده برای این دختر، بنابراین بطور کلی در جهت شبکه منفی یعنی به نفع شبکه منفی دارند کار می‌کنند، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند و به طور کلی ماجرائی که در دنیا دارد راه می‌آفتد و داریم راه می‌اندازیم ماجرائی است که بیاید یکدفعه به این اپیدمی حمله ور بشود، چون این موضوع ۷ میلیارد انسان است، اگر این در مورد ما صدق کرده در مورد ۷ میلیارد انسان نیز صدق می‌کند، بنابراین ما جمعیت نمونه‌ای و آماری هستیم و کسانی که شما دارید با آنها کار می‌کنید جمعیت آماری و نمونه‌ای هست تا نشان بدهیم ماجرا را تا یکدفعه آن کنترل اپیدمی را حرفش را بزنیم، شما با اطلاعاتی که الان دارید قضاوت می‌کنید، دارید نگاه می‌کنید، فرض کنید که سربازی آمده و دو تا سلاح انفرادی را می‌بیند و می‌گوید ما می‌خواهیم با این برویم بجنگیم، او دیگر خبر از ناوها، هواپیماها، تانکها و... چقدر امکانات که پشت این قضیه هست ندارد، بنابراین فعلاً ما آن ورزشیهای انفرادی را داریم دنبال می‌کنیم.

علی الخصوص اینکه ما بعنوان پیشاهنگان اینکار انتخاب شده‌ایم، یعنی از میان عده بسیار زیادی مشتاق ترین انتخاب شده‌اند و هیچکس هم بیخود نیامده و اگر اینطوری فکر می‌کنید برای شما ثابت خواهد شد که اینجوری نیست نمی‌دانیم که چند نفر تا حالا به گذشته رجوع کرده‌اند و دیده‌اند که از یک جایی دعوت شده‌اند، چون نشانه خاصی دارد، این نشانه حالا در خواب یا بیداری، ولی بهر صورت نشانه، نشانه خاصی است و هیچکس بیخود نیست، همه انتخاب شده‌اند و همه در واقع بعنوان پیشاهنگان برای این عصر حضور دارند در این رویارویی، حالا این عصری که داریم واردش می‌شویم عصری نیست که افراد نا آگاهانه در خیابان قدم بزنند، یکدفعه می‌بینیم که از پشت می‌زنند به ملاحظش، هر روز اصابتها انجام می‌شود، همین بستن و باز کردنها (طلسم) ما باز می‌کنیم، یکی می‌بندد، خوب جنگ تشعشعاتی همین است.

صحبت‌های یکی از حضار در همین رابطه؛ موردی که هست (همسرشان) که هر روز خروج یک موکل را داریم و ابطال می‌کنیم طلسم را ولی هر موکلی که می‌رود دو موکل دیگر وارد می‌شوند (در همین لحظه همسرشان که در کلاس بودند با جیغ کشیدن واکنش نشان دادند) **صحبت‌های استاد؛** البته این مورد از زمانیکه آمدند درگیری شدید دارند و این ماجرای حساب و حساب کشی که آنها طلسم کنند و ببندند و ما ختشی کنیم در این مدت ادامه داشته آنها کار کردند و در مقابل ما کار کردیم.

سؤال ؛ در رابطه با جنگ تشعشعاتی که گفتید شکل گرفته بین شبکه مثبت و منفی ، گفتید چون این در برنامه دیده شده و ما برنده شده ایم ، حالا باید بگردیم دنبال راهی که چطور غلبه بکنیم بر نیروهای منفی ، می خواستیم بدانیم که آیا وظیفه هر یک از افراد بشر بصورت انفرادی تعریف می شود در این مبارزه ، یعنی وظیفه هر کس چیز خاصی است یا نه همه ما باید بگردیم یک راهی را پیدا بکنیم و بصورت مشترک برویم برای غلبه بر نیروهای منفی .

سؤال ؛ استاد چون سؤال من هم یک جور تکمیل کننده همین بحث است مطرح می کنم ، در همین راستا آخر جلسه قبل برخورد شبکه مثبت و منفی و برده داری مدرن را مطرح کردید ، یک جائی می رسد و در یک برهه ای از زمان که الآن در شروع آن هستیم شبکه مثبت و منفی در مقابل هم قرار می گیرند و بر علیه همدیگر ترفند می زنند ، طبیعتاً انسانها دو دسته می شوند ، یکدسته عوامل شبکه مثبت و یکدسته عوامل شبکه منفی و ما تا اینجا نشسته ایم و در حد صحبت خیلی راحت می توانیم بگوئیم مثبت چیه ، منفی چیه یا اینکه هر کسی خودش را جزو مثبت ها فرض می کند ، اما در این دو هفته اخیر چیزی که خیلی برای من رو آمده بود و در واقع فکر کردم که خیلی راه مانده و مجهز نیستیم و الآن هم در راه هستیم ، واقعاً ملاک تشخیص چیست ، اینکه دلم می خواهد این رایبرسم که شما ما را مجهز به این ملاک تشخیص بکنید ، چون احتمالاً راه خیلی تنگ می شود و ترفندها خیلی زیرکانه می شود و در آن زمان که به همین راحتی می گوئیم انسانها در مقابل هم قرار می گیرند ، پس ای بسا برادر در مقابل برادر قرار بگیرد و دیگر آنجا بحث خونریزی و بحث اینکه چه جوری این دو شبکه با هم مقابله می کنند ، اینها را هم توضیح بدهید .

جواب ؛ سؤال قشنگی است (ملاک تشخیص چیست) یکی از ملاکها در بحث عرفان کمال و عرفان قدرت است ، اصولاً ببینید که موضوعات را دسته بندی کردیم، دیدیم که یک سری از موضوعات که اصولاً انسان دنبالش هست در متافیزیک و قدرت های ماورائی دنبالش هست برای راه اندازی کارهای شخصی اش و برای رسیدن به قدرت برای دیدن فردا ، برای یک سری نفوذها و تسلط ها که همه اش را اسمش را گذاشتیم عرفان قدرت که قدرت است ، امکان است ، توان است ولی در آن کمال وجود ندارد .

اما یک حیطة ای می خواهد بگوید که فلسفه خلقت چیه و در واقع چگونه به کمال می شود رفت و می خواهد الیه راجعون را تعریف بکند، فردا که دجال می آید و یا عوامل دجال بیاید ، امکانات خاصی را عرضه می کنند ، یک مثالی داریم که مکرراز آن استفاده می کنیم ، اینکه دو سالن در کنار هم داریم و بگویند که در یک سالن راجع به کمال صحبت می کنند و در سالن مجاور یک نفر با حرکات خاصی با کف دست یک چوب کبریت را از زمین بلند می کند، کدام سالن زودتر پُر می شود ، سالن چوب کبریت ، فردا دجال و عوامل دجال می آیند و دستش را می کند داخل صندوق روی خر و سکه های طلا را بیرون می آورد و به مردم می دهد، آیا چیزی از کمال در خودش دارد ، ندارد ، اما ما چی شدیم، ما غش و ضعف کردیم ، لذا نماینده شبکه مثبت که بیاید تنهاست ، ولی نماینده شبکه منفی همه دورش را می گیرند ، این خر دجال ماجراها دارد ، تشکیلاتی دارد ، همینطور دستش را می کند در بار روی خر و مایحتاج مردم را می ریزد به اطراف ، چیزهایی در حیطة قدرت دارد که همه را جذب می کند و بعد هم دورش جمع می شوند و آنطرف هم نماینده شبکه مثبت ایستاده که چه کسی می خواهد به کمال برسد و بسمتش برود ، الآن ما می گوئیم که می خواهیم نماینده شبکه مثبت

بیاید، اما وقتی که بیاید تنهاست، خلیها می‌گویند بیا، بیا ولی وقتیکه بیاید آنها ملاک تشخیص را ندارند و دور شبکه منفی را می‌گیرند.

لذا مسائلی که پیش می‌آید چه برای دوره برده داری مدرن که در پیش داریم و تمام اینها نیاز به یک شناختی است که بشناسیم و بدانیم، اگر شناسیم و ندانیم خلیها فکر می‌کنند که نماینده شبکه مثبت بیاید فوراً تشخیص می‌دهند و می‌روند به او می‌پیوندند، نه این خبرها نیست، احتمال فریب خوردن بسیار زیاد است، همه کسانی که می‌گویند بیا، بیا اگر صدایشان کنیم و بپرسیم از آنها که خوب شما چه ملاک و معیارهایی برای تشخیص دارید، می‌بینیم که خلیها از دجال خبر ندارند و نشنیده‌اند و یا اگر شنیده‌اند صرفاً یک چیزی که از یک گوش آمده و از یک گوش رفته و اصلاً اطلاع دقیقی از آن ندارند.

اما بحث وظیفه افراد؛ اولین وظیفه‌ای که ایجاد می‌شود شناخت است، ما که اطلاعات نداشته باشیم، نمی‌دانیم چکار باید بکنیم، این موضوع را باید رویش فکر بکنیم و مورد بررسی قرار بدهیم و ببینیم که اینطوری هست یا نیست، بعد که پذیرفتیم مراحل بعد پیش می‌آید که تجهیز و شناختی بعدی پیش می‌آید، مجهز شدن به ماجراهای بعدی پیش می‌آید، پس پله به پله لازم است برویم جلو، قدم اول اینست که ما چگونه تشخیص بدهیم اصلاً ماجرا به چه صورتی است، خلیها تصور می‌کنند که وقتیکه نماینده شبکه مثبت بیاید، حالت خیلی مشخصی دارد که همه به هم می‌گویند آمده و بعد هم می‌رویم استقبالش و این حرفها، اینطوری نیست، فرم و شکلش یک طوری است که احتمال فریب خوردن زیاد است.

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص برنده شدن طرح الهی؛ در پاسخ به این سؤال که ما برنده شده‌ایم، برنده شدیم یعنی اینکه طرح الهی پیروز شده و با شکست مواجه نشده، یعنی در کل پیروز شده و در واقع او طرحی را پیگیری نکرده که فردا شکست بخورد، طرح خلقت پیروز شده، حتی یک مورد هم که آن نتیجه را داده باشد، می‌گوید من این را می‌خواستم، این بود و طرح خلقت جوابش را داده.

سؤال؛ آیا باید برای مقابله با شبکه منفی هر کدام از ما باید یک وظیفه خاصی را انجام بدهیم یا اینکه باید در جمع یک راه حل جمعی پیدا بکنیم و اگر اینجوری هست بنشینیم یک همفکری داشته باشیم.

جواب؛ وقتی که شما فکر کردید و قبول کردید، ایشان هم فکر می‌کند و قبول می‌کند و ... افراد دیگر فکر می‌کنند و قبول می‌کنند، بعد ما با هم می‌شویم همفکر، بعد مسیر همدلی اش را فراهم می‌کنیم، همزبان هم که هستیم و می‌آئیم مسیر همدلی را دنبال می‌کنیم، پیشگویی هم هست که در آخر زمان مذهب اشتراکی پیش می‌آید، مذهب اشتراکی همین قضیه‌ای است که دنبال می‌شود، پی بردن به وجود هوشمندی مثبت و منفی، یعنی همه ما متفق‌القول می‌شویم در این مسأله اعدا، قانون، هوشمندی و خدا، نگاه فلسفی ما به این قضیه، همه می‌رسند به اینجا که هوشمندی حاکم بر جهان هستی هست، همه ما متفق‌القول می‌شویم و این می‌شود یک تفکر اشتراکی، الآن در عرفان کیهانی اینطوری است که هر کسی هر مرام، ایده و عقیده‌ای داشته باشد در یک بخشی مشترک است، اسلام، مسیحیت، یهودیت، لائیک و ... در یک اصلی با هم مشترک شدیم و

آن اصل وجود هوشمندی است که همه ما در مورد آن متفق القول شدیم، تست کردیم و دیدیم هست، اما این رو بنای اعتقاد ما است، در جمع ما می‌تواند مسلمان، مسیحی، یهودی و... باشد از اینجا که رفت به خانه اش مسلمان به مسجد می‌رود، مسیحی به کلیسا و... الی آخر هر کسی می‌رود به یکجا، اما اینجا که هستیم همه متفق القول در شعور الهی، در هوشمندی الهی همه ما متفق القول شدیم و در پیش گوئیهما هست که انسان به مذهب اشتراکی می‌رسد، نه اینکه مذهب جدیدی بیاید، بلکه تفکر اشتراکی منظور است، این تفکر اشتراکی است که انسانها به آن می‌رسند و در این تفکر اشتراکی می‌رسیم به اینکه هوشمندی هست متنها یک عده‌ای در شبکه مثبت وارد می‌شوند و یک عده‌ای هم در هوشمندی منفی وارد می‌شوند، الآن ما هوشمندی مثبت رادنبال می‌کنیم، عده زیادی هم در دنیا هم اکنون در شبکه منفی فعالیت دارند، حضور دارند، دنبال می‌کنند، ارتباط دارند و اتصال دارند.

سؤال؛ مدت زیادی است که احساس می‌کنم هرچه آگاه‌تر می‌شوم نسبت به شبکه مثبت و منفی و اطلاعاتمان بیشتر می‌شود، این تقابل در بین شبکه مثبت و منفی جلوتر می‌آفتد یعنی این جنگهای تشعشعاتی جلو می‌آفتد.

جواب؛ اجتناب ناپذیر است، ما که این جا ایستاده ایم نمی‌دانیم که چگونه عمل کنیم ما با فکر خودمان یک حرکتی کردیم که الآن اینجا هستیم، ما که نمی‌دانیم جزئیات قضیه به چه صورتی است، این تفکر درست است هرچه ما آگاه‌تر می‌شویم البته آنها عوامل شبکه منفی یک جلو افتادگی دارند، انسجام دارند، در دنیا شبکه های شیطان پرستی (شبکه منفی) انسجام عجیبی با هم دارند هنوز آن انسجام تشکیلاتی که آنها دارند ما نداریم، ما انسجام فیزیکی نداریم، فقط موفقیت ما از طریق روح جمعی بوده و هست، البته آنها هم از طریق روح جمعی منفی خیلی موفق بوده‌اند و آنها هم کار کرده‌اند، چون اصولاً منفی سریعتر انسجامش را می‌گیرد، برای اهداف مثبت خیلی مشکل است تا کنار هم قرار بگیرند افراد ولی برای مسائل شبکه منفی ارتباط سریعتر صورت می‌گیرد، جاذبه‌های آن خیلی بیشتر است، خصوصاً اینکه شبکه منفی وقتی رفتی داخلش دیگر بیرون رفتنش به سادگی نیست، ولی شبکه مثبت اینطوری نیست، امروز بیا، فردا نیا، هر وقت بروی یا نروی، هیچ سر سپردگی در آن نیست.

سؤال؛ چرا شبکه منفی قدرتش بیشتر از شبکه مثبت است، مگر نباید این دو بالانس باشند.

جواب؛ انسان بین کمال و قدرت قرار دارد، کدام یک جاذبه اش بیشتر است، قدرت جاذبه اش بیشتر است، برای فردی که ناآگاه است، قدرت جاذبه و کشش بیشتری دارد، ما چه جوری دل‌کنندیم از قدرت، آشنائی با کمال اینکار را کرده و ما دیدیم که کمال شیرین تر از قدرت است، ولی برای افراد ناآگاه قدرت جذاب تر است، مثلاً بحث فکر خوانی، تسخیر قلوب، چگونه در دیگران نفوذ کنیم ببینید که چقدر جاذبه دارد و افراد را مجذوب می‌کند، اینها باید بالانس باشد، اگر بالانس نباشد این طرح درست از آب در نمی‌آید، اینها خودشان بالانس هستند ولی نقاط ضعف ما قدرت طلبی و جاه طلبی ما است که یک بخشی را قویتر می‌کند، اما هرچه می‌رویم جلوتر جذابیت کمال هم دارد آشکارتر می‌شود، جذابیت کمال بیشتر بوده ولی آشکار تر

می شود، حالا دیگر یک عده ای در انتها می مانند که مسائل و قضایا را برای خودشان حل نکرده اند، ترفندهای شیطان یواش یواش آشکارتر می شود، ترفندهای منفی که تا حالا استفاده می کرده و می توانسته نفوذ کند و ستاد ما را اشغال بکنند از طریق، از طریق موسیقی، و ویروسهای غیر ارگانیک، تشعشعات و آگاهیهای منفی، هرچی بوده بتدریج آشکار می شود و این هم کمک می کند تا شبکه مثبت از این طریق مسلط بشود، چند تا از این ترفندهای شیطان آشکار بشود، می بینیم که عده ای عقب می کشند.

گذشته از حفظها یک نفر در فاز مثبت است و یک نفر در فاز منفی، در فاز منفی امکان این که به یک شکلهایی مورد اصابتی قرار بگیرد و لطمه و صدمه ببیند وجود دارد، ولی برای فردی که در فاز مثبت است اینگونه نیست، مثلاً گفته اند که برای دشمنان هم دعا کنید، ما تشعشع مثبت می دهیم ولی چون طرف در فاز منفی است مثبت که اعلام می کنیم شبکه بایک صلاح دیدی (اینها رمز و راز است) مثبت را به منفی تبدیل کرده و چون دشمن هم در فاز منفی است به او اصابت می کند

هرکه تورا خار کرد رو به خدایش سپار

سؤال؛ در تفکر اشتراکی که شما فرمودید که کمال یعنی شبکه مثبت پیروز می شود و در این جهان باید تضاد وجود داشته باشد، پس وقتی منفی از بین برود تضاد داسانش چی می شود (استاد؛ منفی هرگز از بین نمی رود) پس چه جوری مثبت (کمال) پیروز می شود، من این برایم جا نمی آفتد، اگر منفی از بین نمی رود پس تلاش ما برای چیست، من روزهای خیلی سختی را دارم می گذرانم، همانطور که می گویند از تو به یک اشاره از من به سر دویدن، من با سرو جان خودم به سمت شبکه مثبت هستم، می خواهم این مطلب برایم ثابت بشود که با قدرت تمام و یقین بیایم این سمت.

جواب؛ ما چیزی که از بین برود نداریم، چیزی بوجود نیامده که از بین برود و مفهوم ندارد از بین رفتن، اصل بقاء؛ اصل بقاء ماده و انرژی و اصل بقاء هوشمندی و... چیزی از بین رفتنی نیست، من شما را برگردانم به یک بحثی که قبلاً داشتیم، من برنامه ریزی شده و من برنامه پذیر، من برنامه ریزی شده نهاد است و نهاد را نمی توانیم تغییر دهیم، نرم افزار هست که از قبل آورده ایم.

گرجان بدهد سنگ سیاه لعل نگردد با طینت اصلی چه کند بد گوهر افتاد - حافظ

قرار است که من برنامه پذیر نهاد را تحت کنترل قرار بدهد، یک مثال دیگر در بحث لا اله الا الله درونی یک سری من ها در جهت مثبت و یک سری من ها در جهت منفی هست، قرار نیست اینها از بین برود، مثل یک شرکتی که دربان آمده پشت میز مدیرعامل نشسته است، آبدارچی آمده پشت میز معاون نشسته و... قرار نیست که دربان و آبدارچی نباشند بلکه قرار است که هرکسی سر جای خودش بنشیند، در دوره سه دیدیم که این یک منی است که نمی خواهد ما حاضر باشیم، ما که از بین نبردیتمش بلکه کنترلش کردیم و نشانیدیتمش سر جای خودش، این می شود لا اله الا الله درونی و وحدت درونی که یعنی این تو کی حاکم است، کی سرکار است، لذا در کل قرار است این مسأله تحت کنترل و سیطره ما در بیاید، ولی تا آخرین لحظه باما هست، وقتی که می گوید بامن هستی یا برای خودت هستی (الست بریکم) تازه آنجا هم هستش، آنجا در واقع این است که می خواهد بگوید بله یا خیر، اصلاً هر جا این را بگذارند کنار دیگر مفهومی ندارد، بنابراین قرار

نیست شبکه منفی از بین برود ، من اختیار دارم بروم شبکه مثبت یا منفی ، حالا من به سمت مثبت رفتم آیا شبکه منفی از بین رفته ، مسلماً نه نرفته ولی نفوذ شبکه منفی روی من از بین رفته .
 الان خیلی از ما به یک حدی رسیدیم که اگر شبکه منفی اطلاعات بدهد ما حرف خودمان را می‌زنیم ، حرف خودمان چی است ، می‌گوئیم نه ما می‌خواهیم در شبکه مثبت بمانیم ، آیا این دلیل است که شبکه منفی از بین رفته ، ما هیچ جزء از اجزاء وجودمان را نمی‌توانیم بیاندازیم دور ، مثلاً آیا ما می‌توانیم حسادت ، غرور مان و را از بین ببریم ، هیچکدام را نمی‌توانیم از بین ببریم ، فقط می‌توانیم با کمندی که بدست ما داده اند آنها را بگیریم و ببندیم ، بمحض اینکه بهر دلیلی ما برگردیم ، می‌بینیم که غرور زنده شد، حسادت زنده شد، منم زنده شد ، می‌بینیم که همه هستند و هرکدام از آنها دوباره آزاد می‌شوند ، مثل بازی مار و پله ، می‌روی بالا ، یکدفعه سقوط می‌کنی می‌آئی پائین ، پس همه اینها هستند کجا رفته بودند ، عده‌ای بصورت شعاری می‌گویند کشتیم، نفس راکشتیم، غرور، حسادت، بخل و... راکشتیم ، اینطوری نیست ، مگر می‌شود کشت ، ما در آخرین لحظه که رسیدیم به الیه راجعون، یک اسیلون مانده ، یک تار مو مانده ، باز آنجا غرور اجازه نمی‌دهد و می‌گوئیم نه دیگر ما که خودمان خدائی داریم می‌کنیم تورا می‌خواهیم چکار ، پس هیچ چیزی از بین نمی‌رود و در پاسخ به اینکه ما چکار باید بکنیم، ما باید شناخت ، عمل و آشنائی به فریبه‌ها و ترفندهای شیطان پیدا بکنیم و خود را مجهز کنیم .

بدرد کشان هر که در افتاد بر افتاد	بس تجربه کردم که در این دیر مکافات
با طینت اصلی چه کند بد گهر افتاد	گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد
بس طرفه حریفی ست کش اکنون بسر افتاد - حافظ	حافظ که سر زلف بتان دست کشش بود

ما به سادگی دیدیم که با یک تفکری غلط یکدفعه در ترم مثلاً ۸ آمدند و بهش گفتند که تو تمام چیزهایی را که طی کردی در فاز عقل بوده ، یعنی مجموعه چیزهایی که در این کلاسهای ما بررسی کردی فاز عقل بوده و تو از عشق جدائی ، فاز عقل فاز شیطان است و فاز عشق فاز خدا ، ببینید چقدر ساده و راحت یکی سقوط کرده و با خودش عده‌ای دیگر را بُرده است، کی گفته فاز عقل فاز شیطان است ، آنکسی هم که در فاز منفی است او هم با عشق در فاز منفی است و به شیطان عشق می‌ورزد ، ذوق و شوقش را گذاشته در اختیار شیطان ، موسیقی می‌زند از خود بیخود می‌شود می‌رود در متن و فاز شیطان، کی گفته عشق فقط مال خدا است ، شعر می‌گوید برای ابلیس، وجودش، سرسپردگی اش و همه مسائلش در خدمت شیطان است، بهمین سادگی افرادی سقوط کردند و ما باچه مکافاتی آنها را از دام طلسم درآوردیم بیرون و دوباره بهمین سادگی برمی‌گردند جای اول خودشان یعنی همان بازی مارپله .

سؤال ؛ این بحث پیروزی شبکه مثبت که می‌گوئید ، آیا پیروزی در همین زندگی زمینی است و در همین مکان و زمان است و زندگی پس از پیروزی چی .

جواب ؛ دوران میانسالی و کهنسالی انسان را توضیح دادیم قبلاً ، بعد از این زمین به ما چقدر مجال زندگی می‌دهد، چقدر ما امکان زندگی داریم، القارعه مالقارعه، پس زمان دارد تیک تیک می‌گذرد و ما داریم میانسالی را تمام می‌کنیم و بسمت کهنسالی می‌رویم و یک جایی کهنسالی بسته می‌شود یعنی تمام ، الآن میزان کرموزوم لادر انسان از ۲۵۰۰ واحد به ۵۰ واحد رسیده و انسان در شرف مقطع نسل شدن هم هست و ماجراهای دیگر که در خورشید ، اکسیژن جو و هزاران از این مسائل دیگر که در شرف وقوع است ، مانند آزاد شدن میکرو ارگانیزم ها که میلیونها سال منتظر امروز بودند ، این میکرو ارگانیزمها در گذشته در گوشه و کناری خوابیده‌اند ، اینها هاگی دارند و این هاگ همین که مثلاً کازکربنیک جو از یک حدی بیشتر شود ، اکسیژن از یک حدی کمتر شود ، جیوه ، کادیوم ، سرب و بهش برسد هاگ باز شده و از توی هاگ ویروس در می‌آید بیرون و امکان اینطرف ، آنطرف رفتنش فراهم می‌شود ، مثل ویروس ایدز ، سارس و ویروسهائی که در دهه های آینده یکی پس از دیگری ، یکدفعه شب می‌خوابیم ، صبح که بیدار می‌شویم می‌بینیم که گفته می‌شود این آمده ، خوب این از کجا آمده، ویروس ایدز قبلاً نبود ولی امروز هست ، هزاران سال خوابیده بود برای امروز.

مثلاً بعضی از ویروسها با تشعشعات منفی فعال می‌شوند، اگر تشعشعات منفی از یک حدی بیشتر شود فعال می‌شوند ، یعنی اینها تشعشعاتی هستند ، این که می‌گویند که خدا غضبشان کرد ، مثلاً قوم ثمود، قوم عاد و ... خوب خدا چگونه غضبشان کرد ، این غضبها قانونمند است ، دیمی نیست ، ما غضب دیمی نداریم ، ما محیط را آلوده کردیم ، اینها آزاد شدند و حالا غضب الهی شامل حالمان می‌شود ، مثلاً ایدز یک غضب الهی است ولی چه جوری جاری شده است ، قانون آن را جاری کرده ، حالا دنیای علم به علت اینکه یک سری از مسائل را از نقطه نظر فلسفی ، عرفانی و مذهبی کاری ندارد ، می‌آید می‌گوید این از جنگلهای فلان آمده از میمون آمده و درحالیکه این اول آزاد شده بعد حالا از فلان جا و فلان موجود انتقال داده شده ، اصلاً چه جوری بوجود آمده و چه جوری آزاد شده و بعد مسائل دیگر .

مضمون یک سؤال ؛ تمام صحبت‌هایی که در اینجا شده من حس کردم که همه اش اولتیماتوم ، ترس از شبکه منفی و ... پس ما چکار داریم می‌کنیم با این همه پیشرفتهای حاصله ؟

جواب ؛ در باغ سبز را میبایستی نشان می‌دادیم تا یواش یواش بگوئیم که اصل ماجرا چییه و از چه قراره ، در واقع یک بخش از ماجراها می‌تواند شیرین باشد ، اما یک جایی هست که موضوعی است که تلخ است ولی در پشت پرده آن شیرینی وجود دارد و بحث حفاظت و چیزی که ما را حفظ بکند ، بعضی مواقع اهمیتش بیشتر می‌شود این بحث‌هایی که اینجا پیش آمد جزء بحث‌هایی است که ما اگر برای آن بهای کمی قائل بشویم باعث سقوط می‌شویم ، دوره هفت دوره وسوسه است دوره شیرینی است همه چیزش شیرین است ولی از

آنطرف قضیه پشت این شیرینی دوره، حملات ذهنی است، و سوسه می‌آید و ... مسائلی دیگر پیش می‌آید که اگر از آن عبور بکنیم خیلی از مسائل حل است، اگر به ما اطلاعات غلط برسد آیا ما سقوط می‌کنیم یا سقوط نمی‌کنیم.

سؤال؛ استناد عرفانی ما از حضرت مولانا است، مولانا عارفی بوده که شدیداً تصوف زاهدانه را در پیش گرفته بود، عبادتش بجا، نماز و روزه اش ترک نمی‌شده و در زندگیش با شمس مواجه می‌شود که تصوف عاشقانه را به او یاد می‌دهد، یعنی از یک چارچوب عقلی خارج می‌شود و به یک مرحله حالی می‌رسد، خود شمس داستانی که از او نقل می‌کنند، گویا کاغذی را جلوی مولانا پاره می‌کند و در آب می‌اندازد، بعد دست در آب می‌کند کاغذ را بیرون می‌آورد کاغذ سالم است و به مولانا می‌گوید تو علم قال را می‌دانی و من علم حال را می‌دانم، من می‌خواهم بدانم اگر فرضاً یک چنین شخصی سرراه من سبز بشود و چنین کاری را بکند، آیا من باید این را بگذارم بحساب عرفان قدرت یا اینکه اصلاً چه تشخیصی می‌توانم روی این قضیه داشته باشم.

جواب؛ ما نمی‌دانیم که آیا تاریخ در دل خودش مسائلی را دارد که دارد به غلط عنوان می‌کند و یا بحث قاطی بودن است، چون خود ما هم یک دهه در گیر این مسأله بودیم، مسأله کمال و قدرت و متوجه هستیم که در یک جا قاطی است و چون هنوز فرد به این تشخیص نرسیده که پاکسازی بکند یک سمتش را بگذارد کنار و یک سمت را برود جلو، بهر صورت ماجرا از آنجا شروع می‌شود که بحث کمال می‌خواهد آغاز بشود، در واقع شمس به مولانا گفت چشمت را ببند و اتصال حلقه جمعی را برای او برقرار کرد و مولانای عالم شد مولانای عارف، بقیه مسائل که روی آب رفت و اینجوری شد و ... آیا مطمئن به صحت و سقمش هستیم، مطمئن هستیم که جریاناتی برای توجیه قدرت اینها را وارد نکرده‌اند، حتی راجع به همجنس گرائی شمس و مولانا حرفهائی را وارد کرده‌اند، پس نه این درست است و نه درست است، واقعیتش این است که شمس به مولانا گفت چشمت را ببند و ارتباط او را برقرار کرد و مولانا هم ارتباط را گرفت و مولانای عالم شد مولانای عارف، حالا توی این فاصله هرکسی از آن پشت حرفی درآورد، یکی گفت اینها رابطه همجنس گرایانه داشتند، یکی آگاهانه قدرت را توجیه کرد، یکی خرابشان کرد و یک لکه ننگی روی این ماجرا گذاشتند، یعنی منظورها و مقاصد خودشان را از هر طریقی و هر گروهی به هر شکلی توانستند اعمال کردند، حالا برای ما کدام مهم است، هیچکدام مابه حصول نتیجه (پرواز را بخاطر بسیار پرنده مردنیست) توجه داریم، ما الآن می‌بینیم که آگاهی ارائه کرده می‌گذاریم روی چشممان و برای من این مهم است نه هیچ چیز دیگری.

سؤال؛ من هفته پیش در قونیه بودم و با یک استادی معاشر شدم در آنجا که البته ایشان استاد فلسفه ادیان و اسلام شناسی بودند، با توجه به تفکراتی که شما به ما دادید من آن قانون ایاک نعبدوایاک نستعین را مطرح کردم، اینکه ما تنها تورا عبادت می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوئیم، ولی ایشان معتقد بودند که در مسیر شما باید حتماً پیر داشته باشید و خودت به تنهایی نمی‌توانی بروی و حتی اگر به این داری استناد می‌کنی، این کلام خداست که توسط نبی آن که محمد (ص) است برای شما آورده شده، پس در واقع شما به تنهایی نمی‌توانی بروی من با این پاسخ دیگر حرفی برای گفتن نداشتم می‌خواهم نظر شمارا در این خصوص بدانم.

جواب؛ خیلی خوب این درست، انسان باید همیشه یک معلم در کنار خودش داشته باشد و بطرقی این مسأله بوده، معلم داشتن دلیل نقض ایاک نعبدو ایاک نستعین نیست، یعنی اگر قرار باشد این نقض بشود، پس بقیه

ماجرای همه اش رفته ، یعنی اگر یک آیه نقض بشود پس بقیه آیات هم رفته ، پس آنجا بیخود گفته نشده ، بله مسلماً ، ما آنقدر اطلاعات نداریم ، باید یکی به ما بگوید ، هر مطلبی را که بخواهیم بدانیم باید برویم سراغ کارشناسش ، اما ما اگر بین خودمان و خدا پیر قرار بدهیم معلم قرار بدهیم آنگاه مشکل شرک و من دون الله پیش می آید و بعد تشعشات منفی و مسائل دیگر و آلودگیها و ویروسهای غیر ارگانیک را خواهیم داشت ، بنابراین فرمایش ایشان درست بوده ولی نتیجه گیری اش غلط بوده ، حالا شما می خواهید اسم معلم ، پیر ، جوان و هر چیز را بگذاریم رویش ولی اصل فستقیمو الیه است ، معلم چی می خواهد یاد بدهد قولو لا اله الا الله تفلحو ، فستقیمو اله ، ایاک نعبدو ایاک نستعین ، اینها را می خواهد یاد بدهد ، نمی خواهد بگوید که به من رو کن .

مضمون یک سؤال ؛ چرا افراد جهت بهره مندی از رحمانیت الهی نمی توانند بصورت انفرادی عمل کنند ، کسانی که در این کلاس ها نمی آیند و بدون وجود شما چرا نمی توانیم از حلقه های رحمانیت الهی استفاده بکنیم .

جواب ؛ چرا نمی توانید استفاده بکنید ، می توانید ، کی گفته که نمی توانید ، هر کس می تواند فردی برود و راهش مثل اثر انگشتش منحصر به خودش هست و کسی هم نمی تواند مداخله بکند ، شما هم از راهش که مثل اثر انگشت خودتان و منحصر به خودتان است می توانید بروید پیدا کنید و استفاده بکنید ، اما یک امکانی هم گذاشته اند برای کسانی که اشتیاق ندارند ، مضطر هم نیستند و حالش را هم ندارند ، حوصله اش را هم ندارند ، گفتند که تو بیا از روزی آسمانی یک کس دیگری که برای خودش روزی آسمانی ایجاد کرده استفاده بکن ، خوب این کجایش اشکال دارد و یا مشکل ایجاد کرده است ، راه فردی باز است و راه جمعی هم باز است ، کسی که حالش را دارد از راه فردی برود ، تجربه نشان می دهد که میلیونها نفر راه فردی را می روند یک نفر می رسد ، هزاران نفر مضطر (حالا غالباً مضطر ظاهری) می روند یک نفر به نتیجه می رسد ، بنابراین انتخاب با شماست و راه بسته ای نیست .

قطعه شعری که از سوی یکی از حضار قرائت شد بقول خودشان دریافتی بوده در مدح استاد

آفتابی کن هوای ابری تاریخ را که زمستان را به امید بهار جاودان طی کرده است.

آفتابی کن شب بی انتهای ظلم را ، فصل پنجم را به عالم هدیه کن.

آتش غم دودمان مردمان را برباد داد. شمس مشرق با طلوعت آن بهشت نقد را برجان آدم هدیه کن.

آفتابی شو دگر تا کی به زیر ابر غم با طلوعت در زمین بایر هستی بکار بذر عشق و زندگی.

روز را معنا بده با یک بغل تابندگی ، با طنین دلنوازی صبح را بیدار کن.

آفتاب احساس پوچی می کند در پیش تو فرصتی ده تا بخوابد آفتاب .

خود به جای هرچه نور در دل دنیا بتاب ، رازها را فاش کن

جاده های آسمان را باز کن ، تا سرای دوست یک من فاصله است .

این منم ها را بسوزان با طلوعت ای آفتاب مشرقی اعجاز کن .

صحبتهای یکی از حضار ؛ در خصوص پی گیری سر نخها تا حصول نتیجه ؛ من فکر می کنم پرهیزها را ما متوجه شده ایم ،

فاز مثبت و منفی را متوجه شده ایم ، حالا اگر زندگی زمینی خودمان را بطور نرمال ادامه بدهیم و پرهیزها را

متوجه باشیم و یک زندگی ساده را داشته باشیم و از رندی اینکه من اینکار را بکنم وارد فاز مثبت بشوم حالا

پوانم چیه ، منفی ام چی کم بکنیم و در واقع حساب کتاب اینجوری داشته باشیم ، اگر اینها را بگذاریم کنار و

نداشته باشیم ، رسیده‌ایم به آن چیزی که می‌خواستیم ، برای همه یک جرعه ای است باید به آن جرعه برسیم ، زمان دارد ، هر کس یک زمانی دارد، می‌بینیم گاهی اوقات دختر خانم‌های کم سن و سال و آقا پسرهای جوان و شاید دوستانی هم داریم که ترم بالاتر دارند می‌آیند که هنوز آن جرعه را نداشته‌اند ، بنابراین دوستان زیاد بند نکنند به اینکه به شما برسند یا به مولانا برسند و به ... برسند ما پرهیزها را یاد گرفتیم و در عین حال اگر مواظب آن پرهیزها باشیم و رعایت کنیم در زندگی معیشتی مان که الآن همه ما درگیرش هستیم (الآن همه مشکل پیدا کرده‌ایم) من حتی به یکی از دوستان که در ترم بالاتر بود گفتم که من یک مقداری کوی خراباتم دارد خیلی خرابات می‌رود وگفت که این همانی است که من دارم، اگر الآن در این دوران صبوری بکنی ، بهش می‌رسی ، الآن خدارا صد هزار مرتبه شکر بسیار راحت هستم .

صحبت‌های استاد ؛ بعضیها فکر می‌کنند که کلاس یعنی اینکه آنها را از اینجا بردارند و بگذارند آنجا ، ولی اصولاً هر آموزشی خصوصاً در بحث کمال و تعالی که ما می‌خواهیم داشته باشیم صرفاً ایجاد جرعه است ، ایجاد انگیزه است و دادن سر نخ است، مثلاً یک کلمه از قرآن بگویی و شور و شوق مطالعه اش بیافتد به جان همه یا در واقع آتشش بیافتد در جان همه، اصولاً ما بحثمان بحث سر نخ است ، بحث انگیزه است ، اگر کسی سر نخ و انگیزه را رها کند آیا می‌شود کسی را به زور هل داد و بُرد جلو ، نمی‌شود ، بنابراین سر نخ شعور الهی، ظاهر و باطن قرآن ، تشعشعات ، هشدارها و.... اینها سر نخ هائی است که ما داریم ، در یک کلاسی معلم می‌آید مسأله را حل می‌کند و در یک کلاسی هم معلم می‌آید مسأله را مطرح می‌کند، سر نخهای لازم را می‌دهد و بعد می‌گوید حالا بروید حلش کنید ، خوب اینها دو تا سیستم مختلف است ، سیستم دوم می‌خواهد افرادی مستقل بار بیاورد ، خصوصاً برای ما که موضوع کلاس بی کلاسی را در پیش داریم ، یعنی در چند ترم دیگر هر کسی باید مستقل باشد، یعنی بداند آگاهی چیه ، شبکه مثبت و منفی چیه، یک سری اطلاعات را باید داشته باشد و خودش مستقل عمل کند، بدون وابستگی به هیچ جائی، هیچ کسی و هیچ چیزی، لذا ما یک فرصتی داریم که از سر نخ هایمان استفاده بکنیم.

بنابراین مسأله صرفاً تغذیه ، تغذیه نیست، تغذیه می‌کند، سر نخ می‌دهد و منتظر می‌ماند، مثلاً می‌گوید چه کسی از این حلقه استفاده کرده ، گزارشش چی است ، تجربه اش چی بوده ، ممکن است بطرق دیگری هم بتوان خیلی از مسائل را حل کرد ولی افراد روی پای خودشان نمی‌توانند بایستند ، خیلی از معلمین با چاپ کتاب حل المسائل مخالف هستند، چون اعتقاد دارند که شاگرد تا دید نمی‌تواند حلش کند سریع بسراغ حل المسائل می‌رود و لذا فکرش را بکار نمی‌اندازد ، لذا می‌گویند نباید چاپ بشود تا اینکه دانش آموز اینقدر فکر بکند تا جواب مسأله را پیدا کند و فقط راهنمایی می‌کنند یعنی سر نخ ها را می‌دهند .

صحنه‌های یکی از حضار خطاب به عموم؛ آیا شما فکر می‌کنید الآن خر دجال ظهور نکرده، پس این همه نوارها چیست، این همه ضد و نقیض گوئیا چیست، شیطان که از بین نمی‌رود، چیزی که از بین نمی‌رود، کار شیطان، کار شبکه منفی، این زرق و برق‌ها، خودنمایی‌هایی که داریم.

صحنه‌های استاد؛ خردجال همیشه هست، همیشه شبکه مثبت و منفی بنوعی وجود دارد، اما اینکه ما می‌گوئیم درانتها این شبکه‌ها نماینده رسمی پیدا می‌کنند و در زمان آخر نمودهای عملی پیدا می‌کند چه از نظر نمایندگیها و چه از نقطه نظر سازکارهایی که شبکه‌های منفی به کار می‌گیرند.

سؤال؛ در خصوص آرم مؤسسه که نیمی روشن و نیمی دیگر تاریک است این به چه معنی است؟

جواب؛ خوب چی می‌تواند باشد، شبکه مثبت، شبکه منفی، به یک نسبت هستند یا نیستند، درما هستند یا نیستند، می‌تواند بگردد اینطرف باشد و می‌تواند بگردد آنطرف باشد، در دل سفیدی سیاهی می‌تواند رشد بکند و در دل سیاهی سفیدی می‌تواند رشد بکند و سبب جهان دوقطبی هست، سبب حرکت هم هست.

سؤال؛ می‌خواستم موضوع را بر گردانم به صحنه‌هایی که در خصوص دهکده جهانی و برده داری نوین، شما فرمودید که ما را می‌خواهند به اعداد برگردانند و اجتناب ناپذیر است، خوب این همانطور که گفتید اجتناب ناپذیر است و هیچ راهی هم ندارد مثل همین کد ملی، ما چطوری می‌توانیم با این مسائل مقابله بکنیم.

جواب؛ مقابله لازم نیست، اشکال ندارد ما بشویم عدد، درون نباید عوض بشود، حالا ما بشویم عدد، اگر بفهمیم که ماجرا چیه، عدد شدن مشکل ایجاد نمی‌کند، مشکل آنجاست که ما آگاه نباشیم و ناآگاه باشیم، آنوقت یواش یواش می‌شویم ماشین و تمام مسائل انسانی را از ما می‌کشند بیرون و تخلیه می‌کنند، من دیروز یا پریروز یکی از دوستان که مقیم انگلستان هستند، آمده بودند یک چند هفته مهلت داشتند و با شرکت در چند جلسه اول کلاس‌مان، بعد پرواز را به عقب انداختند و بامن که صحبت می‌کردند، می‌گفتند که این دوستان وقت دارند که بخواهند برای عرفان اختصاص بدهند بیايند در این کلاسها شرکت کنند، ما که مقیم انگلستان هستیم، من فکر نمی‌کنم که کسی که مقیم انگلستان هست وقت داشته باشد که بخواهد در یک کلاسی شرکت کند، آنقدر زمان حساب شده است، کسی که بخواهد به مسائل خودش پردازد زمان در اختیار ندارد، مگر اینکه بیمار باشد و افتاده باشد در منزل، ولی اگر بخواهد بنشیند بگوید که خودشناسی چیست و در کلاس شرکت کنند امکان اینکه یک نفر مقیم انگلیس چنین زمانی در اختیار داشته باشد به ندرت فراهم می‌شود.

ارتباط کنترل تشعشع منفی 4

(کنترل تشعشعات ناشی از نفرین)

اگر خاطرتان باشد در مورد کالبد روانی وقتیکه بخش مثبت و منفی را گفتیم، یک بخشی بود که تحت نام دعا و نفرین مورد بحث قرار گرفت، ما یک نوع تشعشعات ارادی داریم در بخش مثبت و منفی و ما واقف نیستیم که چه تشعشعی را داریم می‌دهیم، البته الآن که شناخت بدست آوردیم با توجه به اینکه فاز ما چی است می‌توانیم متوجه بشویم که تشعشع مان چی است، ولی یک بخشی هست که ما واقف هستیم و جزء تشعشعاتی

است که ما واقف هستیم به آن از جمله این تشعشات دعا و نفرین است، که دعا تشعشع مثبت آگاهانه و نفرین هم تشعشع ارادی و منفی است، هرچه اشتیاق بیشتری پشتش خوابیده باشد کارآئی اش هم بیشتر هست، حالا می خواهد دعا باشد یا نفرین باشد، در عامیانه از اصطلاحاتی مانند آه دل سوخته، یا کسی که دل سوخته است نفرینش می گیرد هست، ولی منظور از آه و دل سوخته همان اشتیاق است، بهر حال این مسأله ای است که کور عمل می کند و ما را درگیر می کند و اگر در فاز منفی باشیم یک راست می رود داخل و کار خودش را انجام می دهد.

یک موقع است که بحث نفرین، نفرینی است که می گویند برحق است (البته نفرین مجاز نیست و اول یقه خود فرد را می گیرد، نفرین کردی، تشعشع منفی ایجاد کردی خودت هم فازت منفی است و خودت هم درگیرش می شوی و طرف مقابل را هم درگیر می کنی) اما در مواقعی که نفرین واقعاً مناسب است دارد، مثلاً بین راه در جاده می روی غذا بخوری مثل سر گردنه غذای با کیفیت پائین به تو می دهند و قیمت بالا هم می گیرند از شما و شما هم نفرینش می کنی، اما طرف نشسته در فاز مثبت پول را هم می گیرد و ظاهراً هم چیزش نمی شود، اما یک بار می شود که بیاید فاز منفی، آنوقت یکی از این تیرها به او اصابت خواهد کرد و درگیر خواهد شد.

خوب ما کنترل تشعشع منفی ۴ اعلام می کنیم، کسی که مقصر نبوده و تشعشع منفی نفرین بصورت کور به او اصابت کرده با اعلام این کنترل از سوی ما برای او خیلی سریع حل و فصل می شود ولی برای کسی که مقصر بوده و مسأله دارد، اینجا باید من های معنوی با همدیگر وارد مذاکره بشوند و یک پروسه ای را باید طی بکنند، برای همین هم است که گذاشتیم در دوره ۷ ولی آوردیم در دوره ۴ که کسانی که مقصر نبوده اند و مشکل بخشایشی که ورود من معنوی را الزامی می کند ندارند در مورد آنها حل و فصل بشود و در دوره ۷ که دیگر موضوع من معنوی راه افتاده برای آن دسته از افرادی که لزوماً باید من معنوی آنها به ماجرا حل و فصل بدهد در اینجا اینکار صورت بگیرد.

بنابراین در این قضیه عده زیادی درگیر مسائلی هستند که در آن بنوعی خودشان تقصیر داشتند و لازم است که من معنوی وارد کار بشود و بیاید رضایت هائی را جلب کند، چیزهائی را کار بکند، ما چیزهائی را برخورد کردیم که این افراد مسائلی که داشتند که نارضایتی بدنبال خود داشته و بعدها دچار مشکلات عدیده، چه خودشان و چه افراد خانواده شان شده اند، در واقع بحث تشعشع که مثلاً می گوئیم لقمه حلال یا لقمه حرام می بینیم که لقمه حرام می تواند اثرات مخربی روی ما داشته باشد، چه در سطح جنین و چه در هر سطح و سطوحی، خلاصه این لقمه حرام و حلال اثرش را خواهد گذاشت، که البته این موضوع خیلی مفصل تر از این حرفهاست، من اینطوری می خواهم بگویم، بحث تداخلات شعوری و تداخلات تشعشعاتی خیلی باهم فرق می کنند، مثلاً یک سازی مانند تار یا ستور و ... اگر چوبش دزدی باشد صدای آن ساز فرق می کند با

سازی که چوبش دزدی نباشد، حتی تا این حد و تا تمام مراحل ساخت آن ساز، چه کسی آن را می‌سازد و تمام مراحلی که دارد طی می‌کند تأثیر می‌پذیرد، در بحث لقمه حلال و حرام هم تشعشعات حلال و حرام، رضایت یا نارضایتی پشت سر یک ماجرائی قرار بگیرد مسائل و مشکلاتی را انتقال می‌دهد.

قدیمیها یک معامله که می‌کردند بارها می‌گفتند راضی هستی، راضی هستی و باهم دست می‌دادند، الآن هم در بعضی از شهرستانها هنوز این سنت را دارند، یک پولی را از کسی می‌گیرند بارها می‌گویند راضی هستی، حالا ممکن است ما به او بخرندیم که یعنی چه راضی هستی، گرفتی دیگه، ولی این تشعشعی که با ما همراه می‌شود در تمام ارکان زندگی ما نفوذ پیدا می‌کند و این موجی که پشت سر راه می‌آفتد و می‌آید می‌تواند ما را درگیر بکند و اثرات سوء خودش را حتی تا نسلها بعد برجای بگذارد، یعنی الآن اینها تجربه هستش و دیده می‌شود که خانواده هائی گرفتار هستند به واسطه اینکه یک نسل قبل آنچه که داشتند مثلاً حرام بوده، در این خصوص در بحث اموات هم اگر کیس خاصی مد نظر مان باشد، من های معنوی باید یک پروسه پیچیده‌ای را دنبال بکنند تا این مسأله حل و فصل پیدا بکند مثلاً والدی فرزندش را نفرین کرده و خودش فوت کرده است با اعلام کنترل تشعشع منفی برای فرزند من های معنوی طرفین وارد عمل می‌شوند و ماجرا را حل و فصل می‌کنند بعد یکدفعه فرزند می‌بیند که احساس سبکی به او دست داده است.

اصولاً یک جامعه‌ای که در آن نفرین زیاد است کسی روی خوش را نخواهد دید و یک جامعه متعالی جامعه ای است که در آن روح دعا نه روح نفرین حاکم است و در واقع همه برای هم طلب خیر دارند، نه اینکه همدیگر را نفرین بکنند و همدیگر را در معرض تشعشعات منفی قرار بدهند، چون یک نفر که گرفتار می‌شود، بقیه هم بتدریج با گرفتاری او گرفتار خواهد شد، اصولاً تشعشعات منفی به ما احساس سنگینی و رخوت می‌دهد، بعضی مواقع ما احساس سنگینی می‌کنیم و بعضی مواقع احساس سبکی می‌کنیم، مثلاً فرض کنید وقتی یک پولی به یک گدائی می‌دهیم به صندوق صدقات می‌اندازیم و یا یک کار خیری می‌کنیم، احساس سبکی به ما دست می‌دهد و بالعکس، تشعشعات مثبت به ما احساس سبکی می‌دهد و تشعشعات منفی احساس سنگینی می‌دهد، تجربه کسانی که از تزکیه تشعشعاتی استفاده کرده اند ثابت می‌کند این موضوع را و یکی دیگر از چیزهائی که به ما احساس سبکی می‌دهد همین کنترل تشعشع منفی ۴ است، این ارتباط نشستن نمی‌خواهد و فقط یک نظر است، بعضی از ارتباطات نشستن می‌خواهد مانند هم فازی کیهانی که همواره پی گیری می‌خواهد اما ارتباطی مثل تزکیه تشعشعاتی، یک لحظه اعلام می‌کنی بعد می‌بینی که جریان عبور کرد یا کنترل تشعشع منفی ۴ یک لحظه اعلام می‌کنی و نشستن نمی‌خواهد.

در خصوص من معنوی هم باید بگویم که استارت خورده دیگر لازم نیست ارتباط بگیریم، بعضی از حلقه ها کاربُردی است یعنی مثل یک کلید است که در دست شماست از جیب در می‌آوری و قفل را باز می‌کنید،

کاربرداست، ارتباط طلب خیر یک نظر است برای خودت و دیگران، اما بعضی از حلقه ها پی گیری می خواهد و باید بنشینیم در ارتباط مثل ارتباط همفازی کیهانی، فرادرمانی، تشعشع دفاعی، گستردگی و ...
در مورد اینکه آیا ما محافظت می شویم؛ در حال مأموریت هیچ مشکلی برای ما پیش نمی آید، مثلاً ما داریم کار می کنیم یکی ممکن است لعن و نفرین کند، هیچ اتفاقی نمی افتد، اما در خارج از مأموریت اگر ما هم در فاز منفی باشیم مورد اصابت قرار می گیریم، مگر اینکه واقعاً دائماً در مأموریت باشیم.

خوشا آنانکه دائم در نمازند - بابا طاهر

خوشا آنانکه الله یارشان بی بحمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنانکه دایم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

و اینکه ما هم محور وجودیمان بشود شعور الهی که در همه حالت ایمنی است و در همه حالت این تشعشعات منفی نمی تواند کارگر بیافتد و وارد بشود، البته داریم به این سمت می رویم و روز بروز محور وجودی مان بیشتر در جهت محور شعور الهی و هوشمندی الهی قرار می گیرد، اما در غیر اینصورت اگر قرار باشد ما هم برویم در فاز منفی خوب ما هم مثل بقیه هستیم و در معرض این تشعشعات قرار می گیریم.

سؤال؛ اگر در رابطه با نفرین کردن، دل انسان در یک لحظه به اصطلاح بسوزد و این هم در یک لحظه غیر ارادی باشد، آیا ما در آن حالت وارد شبکه منفی می شویم؟

جواب؛ اینجا بحث فاز منفی است، ما با یک نفرین کردن نمی رویم در شبکه منفی، بلکه می رویم در فاز منفی، اما فاز منفی مال شبکه منفی است، یعنی ما بطور غیر مستقیم می رویم، مثلاً عصبانیت مال شبکه منفی است، اما ما که الان عصبانی شدیم وابسته به شبکه منفی نشدیم ولی بطور غیر مستقیم زیر چتر آن قرار می گیریم.

سؤال؛ گفتید که دیکتاتوری را هستی نمی پذیرد؛ وقتیکه ما دعا می کنیم یا نفرین می کنیم، این هم دیکتاتوری محسوب می شود پس چطور این مؤثر واقع می شود؟

جواب؛ اینجا بحث تشعشعاتی است، با دعا و نفرین ما یک تشعشعاتی را سوار می کنیم و این تشعشعات کور است، این که حتش بوده یا نبوده نمی داند، می رود اصابت می کند به نشانه، حتی ممکن است بچه یک کسی را نفرین کنند و آن بدون اینکه گناهکار باشد مورد اصابت قرار بگیرد، مثلاً آمدند آزمایش کردند بر روی گیاهان و سنسورهای حساسی وصل کردند و برای رشدش دعا کردند و دیدند که سنسورها دارند علامت می دهند و گیاه دارد رشدش سریعتر می شود، همان گیاه را اگر نفرین بکنند می بینند رشدش متوقف می شود و یا می خشکد، من دیروز یک گزارشی داشتم که یکی از دوستان می گفت در منزل ما گیاه رشد نمی کند و می خشکد، مدتها است این مسأله وجود دارد و حتی روی گیاهان این موضوع وجود دارد و ثبت و ضبط شده است و یا مثلاً شنیده ایم که می گویند این محل نفرین کرده است.

سؤال؛ فرق فاز منفی با شبکه منفی چیست؟

جواب؛ ممکن است من اصلاً هیچ اطلاعی نداشته باشم که شبکه منفی چیه ، مثبت چیه ، اما خودم چند حالت می توانم داشته باشم،دوتا حالت می توانم داشته باشم یا می توانم بروم فاز منفی مثل حسادت،غم ، اندوه ، بُخل ، حزن ، عصبیت و ... و یا بروم در فاز مثبت مانند اُمید ، شادی و... من اگر بروم فاز منفی در باز است و تشعشعات منفی می توانند بیایند داخل ، اما اگر بروم فاز مثبت ، تشعشعات مثبت می توانند بیایند داخل ، حالا من اصلاً نمی دانم که شبکه مثبت و منفی چیه ، اما بحث شبکه مثبت و منفی خود یک ماجرائی جدا از این ماجرای فاز ما می باشد و وقتی که شناخت پیدا کردیم،متوجه می شویم که فاز مثبت ما کمک به ما می کند در برقراری ارتباط با شبکه مثبت و فاز منفی ما کمک به ما می کند در برقراری ارتباط با شبکه منفی ، یعنی از فاز منفی ما این شبکه منفی است که بهره برداری می کند ، شبکه منفی می تواند از حسادت ، بُخل ، اضطراب ، عصبیت ما سوء استفاده بکند و درواقع این کار را هم می کند .

شبکه مثبت و منفی ، هوشمندی مثبت و منفی کل هستی هستند ، اما فاز مثبت و منفی ما یک حالت است که یا در حالت مثبت هستیم و یا در حالت منفی .

ارتباط آشتی و درک مرگ

گفته شده است بمیرید قبل از موت ، خوب این چه معنی می دهد که بمیرید قبل از اینکه بمیرید ، این بحث خیلی مفاهیم دارد ، در این دوره از یک زاویه به آن نگاه کردیم و می کنیم ،اینکه به این تجربه نزدیک بشویم که اگر قرار باشد بنوعی با آن آشتی کنیم مثل درواقع یک جور تمرین و یک جور نزدیک شدن است،حالا حتماً که نباید در آن موضع قرار بگیریم تا بعد خود خودش را تجربه کنیم ، قبل از اینکه خود خودش را تجربه کنیم می توانیم بنوعی به آن نزدیک بشویم و به شکلی تجربه اش کرد و با آن آشتی کرد و این که گفتیم نشانی بر رحیم بودن خداوند است بنوعی به آن نزدیک بشویم،اگر تا حالا شیرینیش را نگرفته باشیم ، می رویم که به ما یک چیزی بچشانند تا ببینیم که شیرین است ، چون همه ذائقه مرگ را می چشند ، حالا ما می خواهیم تا قبل از آن اتفاق واقعی یک چشیدنی را داشته باشیم و به شکلی ما را به آن نزدیک بکنند .

این تجربه یکی از مهمترین تجارب در عرفان است ، اما ما روی هیچ حلقه ای تبلیغ خاصی نمی کنیم و راجع به همه خیلی عادی صحبت کردیم تا اینجا ولی در واقع یکی ازبزرگترین ادراکات در دنیای عرفان بحث تجربه دنیای مرگ است که خیلی از مسائل را می تواند برای ما حل و فصل بکند ، خیلی از تضادهای ما را حل بکند ، تضادهای ما که حل بشود خیلی از مسائل دیگر ما راه می اُفتد و از آن گیر و بن بست که دارد ما را آزاد می کند .

در این تجربه ما وقتی که می‌رویم شیرین است و وقتی که برمی‌گردیم تلخ است و این برگشتن همان که مصطلح است به فشار قبر می‌باشد، فشار قبر فشار خود قبر نیست، بلکه فشاری است که اگر ما برگردیم و جسم را تسخیر کنیم و بخواهیم تکانش بدهیم فشار وحشتناکی به ما وارد می‌شود، عده بسیار زیادی که وابستگی شان روی جسم است، روی زندگی کردن است، چون می‌بینند که زنده اند و نمرده اند به طمع می‌افتند حالا که زنده اند، دوباره جسم شان را راه بیاندازند و بیاورند در میدان و در عرصه لذا برمی‌گردند داخل جسم شان و فشار وحشتناکی بر آنها حاکم می‌شود و غلبه پیدا می‌کند، فشار بسیار سنگین و درد ناکی و گرنه خود قبر حرکتی ندارد، برای خودمن این تجربه مرحله رفتنش بسیار شیرین و یکی از قشنگترین خاطرات تمام این دوران بوده و برگشتش هم یکی از تلخ ترین، که تلختر از آن دیگر نیست، یعنی شیرین ترین و تلخ ترین یک جا جمع شده و بعد اینجا بوده که رحیم بودن را متوجه شدیم که رحیم بودن این است که دارد می‌برد و کادوی الهی است و بسیار شیرین است، صرفنظر از اینکه چگونه، کجا و بر اثر چی مرگ اتفاق بیافتد لحظه جدائی شیرین ترین لحظه است، حالا ما می‌گوئیم خیلی بد جان داد، بد مُرد، ببینید که چه کرده بود که اینطوری مُرد و خلاصه صحبت از مرگ بد می‌کنیم، در حالیکه مرگ بد نداریم، همه اش شیرینی، آزادی و رهائی است و اینجا اگر این لطف الهی نباشد ما چه مشکلاتی خواهیم داشت که کم و بیش با همدیگر صحبت کرده ایم.

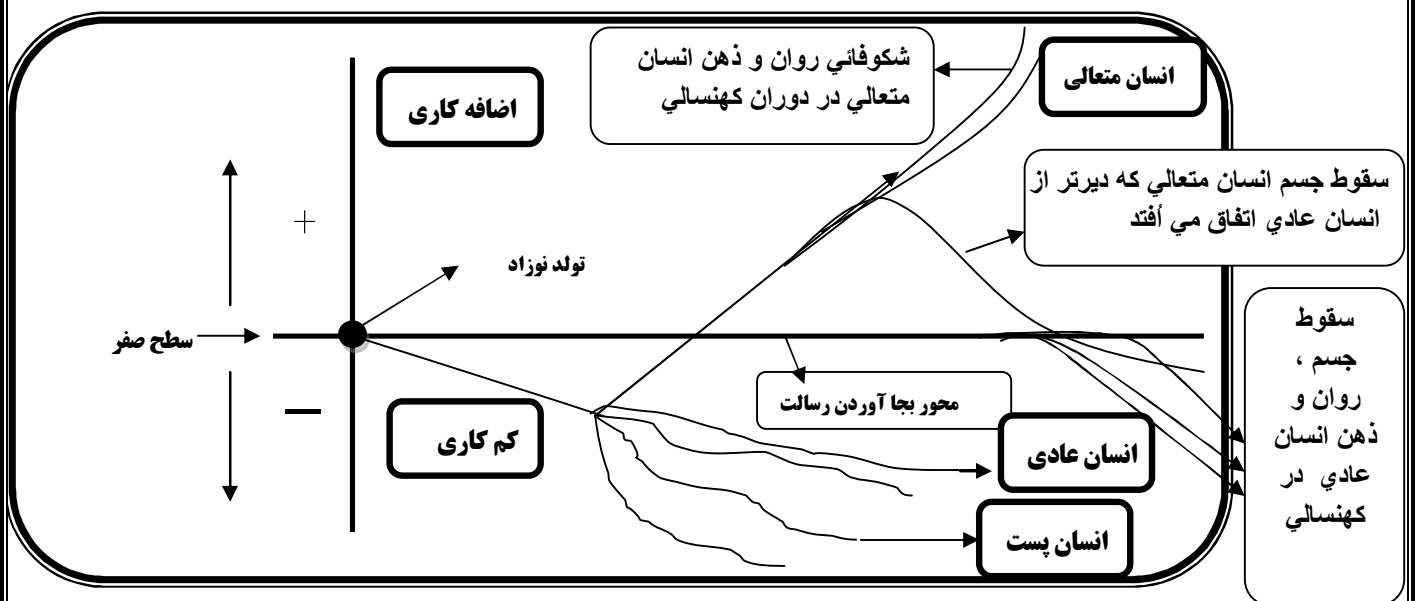
تجربه‌ای که از تشعشع دفاعی بدست آوردیم و صحبت با هزاران هزار کالبد ذهنی که تاکنون این سؤال را پرسیدم که آیا لحظه جدائی لحظه تلخی بوده، از کالبدهای ذهنی که در انفجار، آتش سوزی، سوانح و مواردی که به نظر ما خیلی سخت می‌آید حتی یک مورد هم نشنیدم که گفته باشند که آی وای مرگ ما سخت بود، اما اگر سؤال کنید از آنها که آیا شما تصمیم گرفتید که جسم تان را دوباره تسخیر کنید یا نه، درصد زیادی می‌گویند بله ما سعی کردیم و یک درصد کمی هم می‌گویند نه که البته این بستگی به فاکتورهائی دارد، آنهائی که می‌گویند بله از آنها سؤال کنیم که خوب رفتید داخل جسم چه اتفاقی افتاد، می‌بینید که تجربه فشارقبر را برای شما تعریف می‌کنند.

بنابراین این ماجرائی که عده زیادی دچار ترس و وحشت شدند از مرگ، از شب اول قبر، از فشار قبر و از لطف الهی ناامید شدند و نسبت به خدا دچار آن سوء تفاهمات شدند، اینجا این تجربه برای آنها نشان خواهد داد که اینطوری نیست، ما می‌گوئیم الرحمان الرحیم، که ماجرای خیلی مفصلی است و یکی از ماجرائی که رحیم بودن را شامل شده و باهم صحبت کردیم قبلاً شامل مرگ و جهنم است که جزو رحمت خاص که شامل حال همه بدون استثنا و بطور خاص می‌شود در اینجا است، و این تجربه از آندسته از تجارب است که باید برویم دنبالش و مثل آن طلب خیر نیست که نظر کنیم، بلکه لازم است که در ارتباطش قرار بگیریم، تا به درکش نائل بشویم، یعنی یکی از آن چیزهاست که باید برایش وقت صرف کنیم، حالا دوستانی که به

ادراکش رسیده‌اند خوب رسیده‌اند و تمام، مثلاً خود من هیچوقت یاد نمی‌رود و فکر نمی‌کنم کسانی که تجربه کرده‌اند هیچوقت از یادشان برود، چون ادراکی است، مثلاً ما مزه سیب را فراموش نمی‌کنیم، بنابراین این را باید برایش وقت بگذاریم، عرض کردم یکی از مهمترین تجارب در دنیای کیفیت یعنی دنیای عرفان است، حرف حدیث که آی از مرگ نترس اینها همه اش حرف است که ما به هم می‌گوئیم، همه به هم می‌گوئیم که شتری است که در خانه همه می‌خوابد ولی همه ما مثل بید می‌لرزیم، اینجا دیگر دنیای این حرفها نیست، دنیای این است که برویم با رحمانیت الهی آشتی عملی داشته باشیم و این بدون ادراک فایده‌ای ندارد و بدون ادراک حاصل نمی‌شود.

سؤال؛ پس با این حساب عمر طولانی تلخ است اگر غیر عرفانی باشیم؟

جواب؛ می‌فرماید **وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ** و هر که را عمر دراز دهیم او را [از نظر] خلقت فروکاسته [و شکسته] گردانیم آیا نمی‌اندیشند - یاسین ۶۸ اگر ما عمر طولانی دادیم بهایش را هم باید پردازد، عمر طولانی می‌دهیم اما می‌شکنیمش، خوردش می‌کنیم در انظار خلق، حالا عمر طولانی بدرد کسی می‌خورد، بدرد کسی می‌خورد که بخواد بیشتر درو کند، بیشتر جمع کند، بیشتر بداند، اگر غیر از این باشد برای چه می‌خواهد عمر طولانی را که در آخر در انظار خلق خورد هم بشود، البته بهرحال ما داریم می‌رویم جلو و نمی‌خواهیم خودمان را بکشیم، عمر طولانی برای کسی خوب است مثل کسی که در امتحان کنکور بلد است و تا آخرین لحظه می‌خواهد تست های بیشتری بزند و اما در عین حال بهایش را باید پردازد، اگر بخواد آن شکستن را نداشته باشد دوباره باید آن را در تعالی جبران کند، چون افرادی که در تعالی حرکت می‌کنند طبق آن نمودار که قبلاً تشریح کردیم دیرتر می‌شکنند.



افراد معمولی از جایی به بعد در نمودار می بینیم که می شکنند تا جایی می آید شکوفائی و از آنجا به بعد می شکنند ، حافظه دیگر یاری نمی کند ، ذهن ، روان و جسم ، از نظر روان رجعت به دوران کودکی یعنی ۸۰ سالش است ولی مثل یک بچه ۵ ساله است ، لجبازی می کند و ... در واقع رجعت به دوران کودکی اتفاق می افتد ، از نظر جسمی هم سقوط می کند ، جسم ضعیف و فرسوده می شود ، از نظر ذهن هم سقوط می کند حافظه یاری نمی کند ، آی مادر دیگه پا به سن گذاشتیم و چیزی یادمان نمی آید و ... اما وقتیکه توی تعالی حرکت می شود ، از نظر جسم دیرتر می شکنند و از نظر روان و ذهن تازه از اینجا به بعد شکوفا می شود ، تازه روانش از اینجا به بعد روان می شود ، تازه حافظه اش بکار می افتد و چیدمان اطلاعات قدرت پیدا می کند ، مثلاً صد سال سن دارد ولی از یک جوان ۱۸ ساله حافظه اش قویتر است ، لذا افرادی که در تعالی حرکت می کنند بعد از میانسالی شکوفائی آغاز می شود ، ما قبلاً این بحث را داشتیم که سن کهنسالی سن شکوفائی است البته اگر درست حرکت شده باشد ، تازه سن شکوفائی ، ارائه فکر ، ارائه طریق است و جسم هم برای افراد متعالی دیرتر سقوط می کند .

اما این توضیح را در ترم ۲ داشتیم که عمر طولانی یعنی نیازمندی طولانی، عمر جاویدان یعنی نیازمندی جاویدان و ابدی، بنابراین اگر این لطف الهی شامل حال ما نمی شد ما تا ابد نیازمند در این دنیا باقی می ماندیم ، بدو دنبال گوشت، بدو دنبال مرغ ، برنج ، چای و چای و ... تا ابد ولی لطف الهی شامل حال ما شده ، رحیم بودنش شامل حال ما شده و اجازه نداده که ما برای ابد از او و کمال او دور بمانیم ، بنابراین قوانینی گذاشته که این قوانین سر جای خودش و سر وقتش ما را پرت می کند به آنطرف، یعنی همان عزرائیل، همان قانون تولد و مرگ ، آنروپی و قانون خستگی که به اینها می گوئیم عزرائیل ، این قوانین می آیند و سر وقتش ما را پرت می کنند آنطرف و ما خوشمان هم نمی آید ، نمی دانیم که عزرائیل مأمور جاری کردن این لطف الهی است .

و اسرافیل است که در یک جایی و یک ماجرائی دیگر در دیگری را باز می کند که برویم داخل جهنم و ادامه رحیم بودن الهی را برخورد بکنیم ، اگر این هم نبود پاکسازی نمی شدیم .

این مختصر و مفید از این قضیه است، منتها همانطور که توضیح دادم این ارتباط نیاز دارد که رویش کار کنیم، در ارتباطاتی مثل کنترل تشعشع منفی ۱، ۲، ۳، ۴ و تشعشع مثبت ۱ و ۲ لازم نیست بنشینیم اما ارتباط آشتی و درک مرگ هرچی رویش کار کنیم کم کار کردیم ، یعنی اگر روزی ۵ بار هم ارتباطش را بگیریم باز هم کم است ، آنقدر باید بیایم جلوتاً بر ایمان ادراکش و شیرینی اش حاصل شود بعد دیگر لازم نیست ، انجام ندادیم ، ندادیم ، ولی تا آن مرحله حتماً لازم است ، خود من الان که می گویم درکش کردم یعنی وقتی می گویم شیرین است با همه وجودم نه یک اپسیلون کمتر و یا تلخی اش را می گویم واقعاً با اعماق وجودم می گویم .

سؤال؛ در ارتباط با اتصال آستی و درک مرگ ، اگر آن وابستگی نباشد آیا مرگ فیزیکی رُخ می دهد؟

جواب؛ در این حلقه ما بطور مجازی به حریم این تجربه نزدیک می شویم و یک چیزی را به ما می چشانند ، یکی از مفاهیم این که می گویند بمیرید قبل از موت این است که تجربه ای داشته باشیم و یکبار هم از یک مسائلی باید مُرد، لذا از چند جهت باید مُرد ، یکی هم این تجربه است که از نظر ما خیلی کمک می کند ، اما هرگز آن مرگ فیزیکی اتفاق نمی آفتد که حالا ما وابسته نباشیم و بعد یکدفعه برویم ، نه اینطوری نمی شود .

در پاسخ به یک سؤال؛ در خصوص تفاوت پرواز روح با ارتباط آستی و درک مرگ؛ این تجربه ما (حلقه آستی و درک مرگ) پرواز روح نیست ، در پرواز روح البته ما معمولاً تعریف دقیقی از آن ارائه نمی کنیم ، بدلیل اینکه ممکن است تصور بشود که ما می خواهیم مثلاً بد گوئی کنیم ، ولی معمولاً کسانی که پرواز روح انجام داده اند دچار آلودگی ویروس غیر ارگانیکی هستند و ما تجارب بسیار زیادی در این خصوص داریم، در خیلی از مسائل پرواز روح اصلاً با کمک ویروسهای غیر ارگانیکی انجام می شود و بعد آلودگیهای دیگر می آورد، کسانی که تجربه پرواز روح را دارند در معرض آلودگیهای غیر ارگانیکی هستند و بعد این تجربه ای را که ما در این حلقه داریم ، آنها ندارند ، این که مرگ شیرین است و برگشتش چه جوری است آنها ندارند و در آنها فقط یک جدائی انجام می شود و به تجسس ختم می شود و این نتیجه ای که ما داریم حاصل نمی شود، ما این نتیجه را می خواهیم ، آنجا معمولاً ما جرا به چیزهای دیگری ختم می شود ، اما در این تجربه ما آن مسائل امکان پذیر نیست که کسی از این تجربه به تجسس برسد .

سؤال؛ اگر از این پرواز روح به عوالم دیگری برویم نه اینکه در روی زمین برویم دنبال تجسس ، بلکه به عوالم دیگری برویم ، در این خصوص نظر شما چیست؟

جواب؛ در این صورت این می شود آگاهی، بعد آگاهی اش را باید عرضه بکند و بگوید آگاهی را تا ما بگوئیم بله رفته است، چون یک عده ای ادعا می کنند که ما رفتیم آسمان چهارم ، می پرسیم خوب چی بود این آسمان چهارم، می گویند که نور بود و از این حرفها، خوب می بینیم چیزی در دست نیست ، آگاهی ای در دست نیست ، از نظر ما آنها آسمانها را فیزیکی در نظر می گیرند ، یعنی اینکه می گویند ، اینجا نور بود ، آنجا اینجوری بود و ... ، اما ما آسمانها را آگاهی در نظر می گیریم ، یکی که رفت آسمان سوم باید آگاهی خاصی را ارائه بکند ، وقتی که رفت آسمان چهارم باید آگاهیهای دیگری ارائه بکند ، مثلاً می گویند پیامبر (ص) به آسمان هفتم رفت ، یعنی اینکه اطلاعات ۷ آسمان را بدست آورد ، آسمان که طبقه بندی ندارد که بگوئیم رفتیم طبقه سوم ، چهارم و ... یا زمین که طبقه بندی ندارد که بگوئیم رفتیم طبقه ۱ ، ۲ و ... اگر آنها یک اطلاعاتی را عرضه بکنند ما می گذاریم روی چشم ، ما همین را می خواهیم ، اگر به دیدن ها و تشبیه نور ، رنگ و اینها باشد به کار ما نمی آید و مشکل ما را حل نمی کند .

دو مورد گزارش ارتباط حلقه آشتی و درک مرگ؛

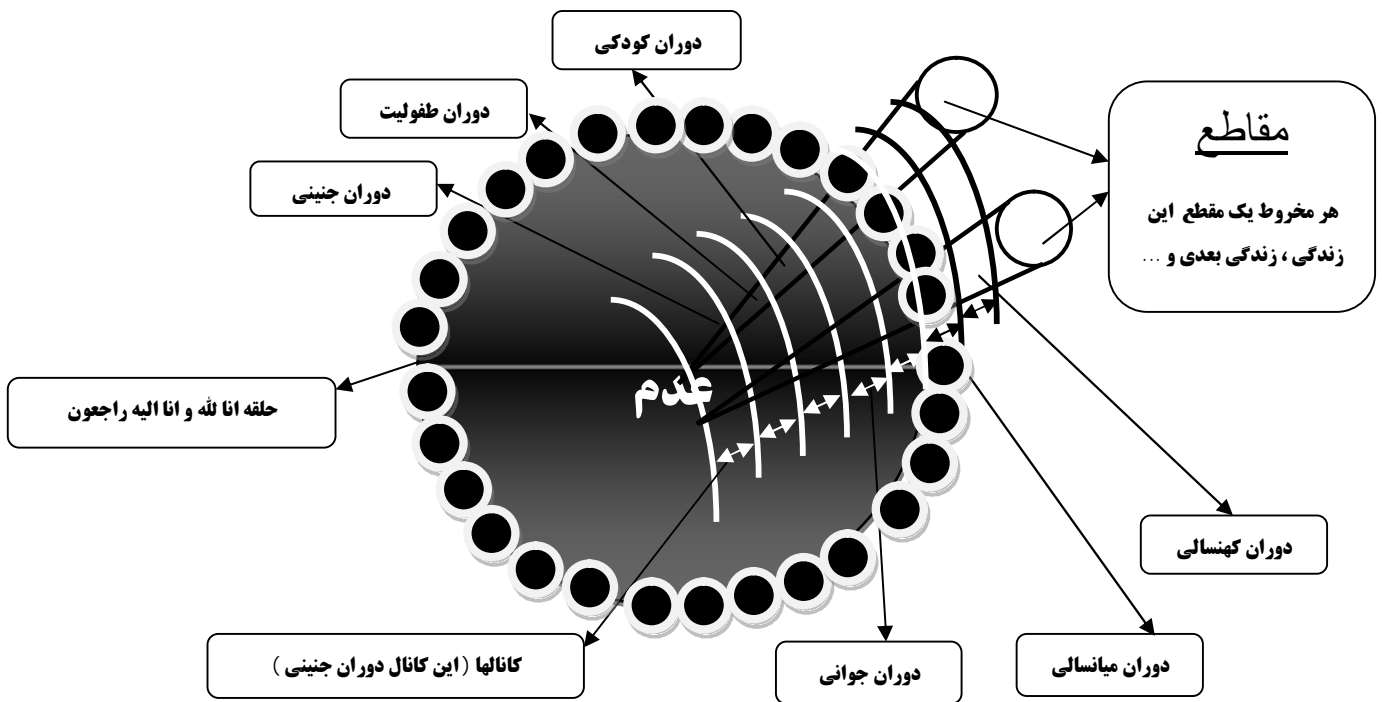
۱- استاد من دوشب اول که این حلقه را اعلام کردم چون موقع خواب اعلام می‌کردم ، خوابم می‌برود و درکی نداشتم، در شب سوم که اعلام کردم یک چیزی بین خواب و بیداری بود و بعد من آن حلقه را با آن صدائی که دور من پیچید درک کردم و بعد دیدم یک چیزی مثل عکس برگردان از سرم برداشته شد و از پا به شدت خارج شد ، بعد دیگر دو تا بودیم ، یک جسم سنگین و یک چیزی بی محدود و بی نهایت وسیع و با فضا و هوا اصلاً یکی و بعد من احساس کردم که به این جسم یک ارادت خاصی دارم و آمدم دور جسم یک طواف دادم و بعد همینطور بالای سرم ایستادم و می‌خواستم بروم ولی احساس کردم نمی‌توانم بروم ، یعنی وابستگی به جسمم را آنجا حس کردم و بعد از سر با شدت بطوریکه سرم بشدت درد گرفت وارد شدم و بعد بیدار شدم و مات و مبهوت از این ماجرا.

۲- من یک دریافتی خودم داشتم ، می‌خواستم به حضورتان برسانم که آیا برداشت من از این حلقه درست بوده یا نه و ضمناً آیا برداشت اشخاص با یکدیگر متفاوت است و آیا الزاماً باید از هم جدا بشویم (منظور کالبد ذهنی از جسم) من وقتی که در این حلقه چند بارنشستم ، سه و چهار بار این تجربه برای من پیش آمد که از پنجه پا آرام آرام من احساس سبکی کردم و همینطوری این احساس به بالا آمد طوری که اصلاً اعضای بدنم را حس نمی‌کردم تا اینکه رسید به مغز سرم و تک تک سلولهای درون مغز من کاملاً آن حالت ذهن بی ذهنی بود و هیچ فکری نداشتم، کاملاً سبک و روشن و پر از نور بود ولی در همین حد ، می‌خواهم بدانم که آیا الزاماً از خودمان باید جدا بشویم و یا اینکه همین اندازه کافی است ولی این را هم بگوییم که به آن شیرینی و سبکی رسیده ام ، آیا این دریافت من درست بوده ؟

صحبت‌های استاد؛ این تجربه برای هر کسی مثل اثر انگشت خودش منحصر به فرد است ، بی نهایت و به تعداد افراد این تجربه وجود دارد ، اما نتیجه همه این تجربه ها شیرینی ، یعنی ذائقه الموت این طعم و مزه مرگ را که شیرین است داریم .

سؤال؛ آیا حلقه الیه راجعون زیر مجموعه حلقه بزرگتری است و آیا دوران کودکی، جوانی، میانسالی و کهنسالی ما توی همه عالمها داریم یا فقط مربوط به همین عالم مکان است، فرضاً آیا در عالم لامکانی، لازمانی هم باز همین دورانهای کودکی، جوانی، میانسالی و کهنسالی را داریم؟

جواب؛ در مقاطع مختلف ما این مسأله را داریم از جمله در همین مقطعی که هستیم، دوران کودکی، جوانی، میانسالی و کهنسالی را داریم.



در یک جایی که آنجا صور اسرافیل دمیده می شود، تمام اینها برداشته می شود، چون زمان را که بردارند همه این ترتیبها بهم می خورد، یکی از این مقاطع یکی از این مخروطها را اگر نگاه کنیم دوران های جنینی، طفولیت، کودکی، جوانی، میانسالی، کهنسالی را خواهیم داشت ولی در یک جایی که زمان را برداریم دیگر تمام این مقاطع برداشته می شود و برای همین هم گفته می شود صور اسرافیل که در واقع دیگر برای همه یکسان می شود و اینها بر همدیگر منطبق می شود.

دوتا مقطع را که در شکل بالا داریم می بینیم که در یک کانال دوران جوانی هستیم و دوران جوانی این مقطع به دوران جوانی مقطع بعدی ارجاع می شود، مثلاً الآن ما تمام تجارب مان در این کانال اعم از زندگی قبلی، فعلی و بعدی و بعدی در میانسالی است، یعنی ما توی یک کانال که افتادیم صرفاً میانسالی را داریم تجربه می کنیم، اما در کانال مجاورمان فرضاً داریم دوران طفولیت را تجربه می کنیم، یعنی از طفولیت به طفولیت به طفولیت، مثلاً ما هم دوران نئاندرتالی را تجربه کرده ایم، اما نه در این کانال که هستیم بلکه در کانال خودش، البته این یک بحث پیچیده ای است و بحث جهانهای موازی که قبلاً صحبتهاش را داشتیم به این صورت است و حالا ما داریم در کانالهای مجاورمان که از آن خبر نداریم و محرمانه است یک تجربه دیگری را پشت

سر می‌گذاریم، ما هم اینجا هستیم و هم آنجا هستیم و از مقاطع مختلف ما تجربه داریم، منتها در یک کانال نیست، اینطور نیست که ما در این کانال به یک کالبد نئاندرتال برخورد کنیم، چرا؟ چون تمام مقاطعی که داریم تجربه می‌کنیم مربوط به یک برهه‌ای خاص است و این برهه نئاندرتالی نیست.

از آن زمان که انسان دست چپ و راست خود را شناخت می‌شود یک مقطعی تاکنون و قبل از آن هم می‌شود مقطعی دیگر ولی در واقع بگونه‌ای است که ما تمام تجارب را داریم و آخر عاقبت که اینها یک جایی به هم می‌رسند به اصطلاح یک ناظری که این مسیرها را طی کرده تمام تجاربش را که می‌ریزد روی هم تجربه بسیار کاملی دارد و نمی‌تواند در یک جایی بگوید من این نبودم اعتراض دارم، من این را نداشتم اعتراض دارم، یا چرا من این بودم، می‌گویند خوب تو این بودی، آن هم بوده، تو این را نداشتی آن هم نداشته، منتها تودر اینجا و آن یکی در آنجا نداشته، یعنی همه ما در یک شرایط مساوی قرار می‌گیریم و یک شرایط مساوی حاکم است که اگر محرومیت بوده همه ما آن را تجربه کردیم، اگر دارا بودن بوده همه ما آن را تجربه کردیم، یعنی اینکه مفهوم عدالت الهی یک مفهوم بسیار پیچیده‌ای است و یکی از چیزهایی که عدالت الهی را تحقق می‌بخشد همین بحث جهانهای موازی است، که دنیای علم هم دارد بسمتش هرروز نزدیک و نزدیکتر می‌شود، منتها در دنیای علم آنها نمی‌دانند که به چکار می‌آید و چرا دنیای موازی وجود دارد، البته وظیفه دنیای علم هم نیست که بگوید چرا وجود دارد، اینجاست که به اصطلاح در دنیای فلسفه و عرفان (البته نمی‌دانم و فکرهم نمی‌کنم که به دنیای فلسفه راه پیدا کرده باشد) ولی در دنیای عرفان ما این بحث را سالهاست که داریم و دقیقاً برای ما قطعی است که برای اینکه عدالت الهی تحقق پیدا بکند جهانهای موازی یک از امکاناتش است، یعنی کلی و پایه است.

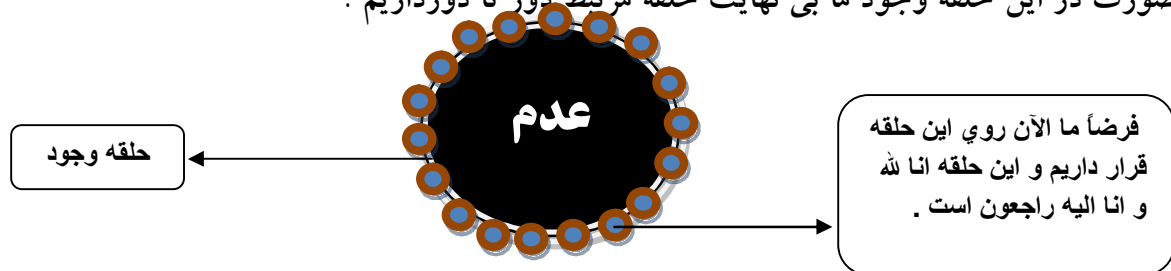
اما یک جهان موازی هم هست که مجادلات اختیاری ما می‌باشد، ما غیر از اینها یک مجادلات اختیاری هم می‌کنیم، مثلاً می‌گوئیم چرا امیرالمؤمنین اولین کسی بود که سر راه پیامبر (ص) سبز شد، چرا من نبودم (خوب این در هیچکدام از این چارچوبها نیست و اعتراض فردی است) من اگر اولین نفری بودم که جلوی راه پیامبر (ص) در می‌آمدم این شانس نصیب من می‌شد که اولین مسلمان تاریخ اسلام باشم و من می‌شدم امیرالمؤمنین، اما آیا اگر ما اولین بودیم ما می‌شدیم امیرالمؤمنین، شاید اولین نفری می‌شدیم که پیامبر را به باد تمسخر و استهزاء گرفت و خلاصه اینکه هر کدام از این احتمالات خودش یک جهان موازی را باز می‌کند

یکی دیگر از مفاهیم مجادله بعد از این است که ما مفهوم شجره را متوجه بشویم، زمان را برداریم، یک اتفاقاتی دیگری می‌افتد و الآن ما به یک شکلی بهم متصل هستیم ولی آن اتصال را نمی‌بینیم، مثل درخت آلبالو، گیلان که مثالش را قبلاً هم داشتیم، در واقع هر کدام از این گیلانها خودشان را از آن بالا نگاه می‌کنند، بغل دستی را نگاه می‌کنند، بعد می‌گویند که من از او بهتر هستم، چاق و چله تر هستم ولی آن بیچاره نرسیده و... هست، درحالیکه همه اینها به یک جایی متصل هستند، به یک شاخه و یک درخت و همه یک ریشه دارند

این مثال دقیقاً مثال و قضیه ما انسانها می باشد، ما الآن هر کسی منم منم و خودش را می بیند و... در حالیکه در ماجرای شجره ما به هم اتصال داریم و آن اتصال را نمی بینیم، در واقع کلیه میوه های یک درخت احتمالات باردهی یک درخت است، یکی رسیده، بغلی نارس و... این ماجرا ماجرائی است که همه احتمالات یک باردهی آمده یک جا جمع شده، این هم یک صورت مجادله است و ما در واقع صورتهای مجادله همدیگر هم هستیم که روی هم جمع شدیم و بعد آن بالا آدم پاسخ داد، چه جوری پاسخ داد، مائیم که در واقع داریم آن پاسخ را بوجود می آوریم و در عین حال صورتهای مجادله همدیگر هم هستیم و آن مثال برنده شدن یک تیم که یکی گل می زند ولی همه برنده می شوند نیز دوباره به خاطر بیاوریم.

عدم و وجود

یک بحثی ما داریم که بحث مشکلی است ولی قبلاً اشاره داشتیم به عدم و وجود، البته اینها را که به اینصورت می گوئیم یا روی کاغذ یا تابلو ترسیم می کنیم صرفاً بمنزله این است که ما بتوانیم به یک موضوعی نزدیک بشویم، چون اصلاً اینگونه نیست، ولی فرض کنید در این مرکز عدم و دور محیط می شود وجود، در اینصورت در این حلقه وجود ما بی نهایت حلقه مرتبط دور تا دور داریم.



حالا یکی از این حلقه های که داریم تجربه می کنیم همین که می گوئیم حلقه انا لله و انا الیه راجعون است که داریم تجربه می کنیم و این جهان است و همه ماجراها توی یکی از این حلقه ها است که ما فقط داریم تجربه دو قطبیت را بدست می آوریم، اما آیا در این عالم وجود فقط یک تجربه دو قطبی است، یک تجربه خیر و شر است، ابدأ اینطور نیست، ما در جهانهای n قطبی و... جهانهای دیگر که اصلاً تصورش برای ما مقدور نیست همزمان حضور داریم و داریم کسب تجربه می کنیم، اینقدر تجارب مختلف هست که هر چیزی را که ما فکرش را بکنیم حتماً در جایی وجود دارد، بهمین دلیل است که می گویند، هر چیزی را که اینجا فکر بکنید حتماً بالا هست، وجود این حلقه های مختلف، غیر از جهانهای موازی امکان تصور هر چیزی را که شما فکر کنید دارد، فقط ما داریم یک حلقه را تجربه می کنیم و به اصطلاح یک موضوعی که هست این نقاط با هم مشترک هستند، نقطه مشترکش این است که همان بحث اینکه زمان نیست در همه حلقه ها ما هستیم، از نظر ناظری که آن بالاست ما در همه حلقه ها هستیم، در همه جا جاری هستیم، ما نمودی از

تجارب الهی هستیم که در همه جا هستیم ، خودمان فقط اینجا را می بینیم (همین حلقه که هستیم) اما از یک دیدگاهی تجارب الهی بی نهایت تجربه گسترده است ، از عدم به تجربه ، از عدم به تجربه و

از عدم ها سویی هستی هر زمان هست یارب کاروان در کاروان
باز از کاروانها سویی عدم می روند این کاروانها دم به دم - مولانا

ما در این حلقه تجارب این حلقه را نهایتاً هفت آسمان خواهیم داشت ، اما در آسمان هفتم یک اطلاع کلی راجع به جنتی هست ، فقط اطلاع کلی راجع به عدم و وجود ، یکی از این اطلاعات کلی این است که این ماجرا خاتمه ندارد، یکی از این موضوعات این است که می گویند که خوب ما از اینجا رفتیم و رسیدم ، کمال برای چی، اصلاً موضوع کمال نیست ، کمال برای ما یک انگیزه حرکت شده است ، اما در کل ما تجارب الهی هستیم ، تجارب الهی بی نهایت است و در آن واحد همه اش جاری است ، همه اش راه ، رهبر و رهرو یکی است ، مثلاً ما در گفتارمان حرف عجیبی می زنیم ، می گوئیم خداوند متعال ، این حرف عجیبی است ، متعال یعنی چه، چطور می رسیده، این عدم در عدم شما نمی توانید بگوئید تعالی، عدم چه تعریفی داشت ، البته اصطلاحاً عدم هیچ چیز قابل تعریفی نیست ، هیچ چیزی نام ندارد ، هیچ چیزی موصوف نیست ، هیچ چیزی ، هیچ چیزی ، این تجارب است که تعالی آورده ، وقتیکه تجارب مطرح نشود نمی توانیم بگوئیم خداوند متعال ، تجارب که مطرح می شود می توانیم بگوئیم خداوند متعال ، وقتیکه بحث خلقت مطرح می شود می توانیم بگوئیم خداوند متعال، چرا متعال است چون این محصول تعالی اش هست ، این محصول خلقتش هست ، بنابراین آنجائی که می گوئیم خداوند متعال با تکیه بر تجارب می توانیم بگوئیم ، در غیر اینصورت از کجا می تواند راجع به تعالی صحبت کرد ، اگر خلقت در کار نباشد .

از یک زاویه ای برای ما مطرح است که ما اینجا چه کاره ایم ، از یک زاویه ای اصلاً ماجرا این چیزها نیست ، ماجرا این است که ما تجارب الهی هستیم ، جاری هستیم و در همه جا هم هستیم ، تجارب الهی همه جائی است و در آن واحد همه جا جاری است به صورتهای مختلف ، یک نکته بسیار جالب اینجا وجود دارد که وقتی از عدم می آئیم به سمت وجود ، اگر عدم حقیقت است پس همه اینها می شود مجاز ، نسبت من به آئینه ، اگر جلوی آئینه بایستیم، اینجا من یک کاره ای هستم، من حقیقت هستم آن مجاز و بعد نسبت ما به هوشمندی و هوشمندی به بالا و بالا به بالا ، نسبت به عدم همه چیز مجاز به حساب می آید ، عدم را گفتیم دنیای بی نام ، دنیای غیر قابل تعریف، دنیای غیر قابل موصوف (سبحان الله عما یصفون) پس حقیقت مطلق کجاست ، پس نسبت وجود به عدم ، عدم حقیقت است و وجود می شود مجاز .

سؤال؛ آیا این کهکشانی که ما در واقع جزء بسیار بسیار کوچکی از آن هستیم شامل همین حلقه انا لله و انا الیه راجعون می شود؟

جواب؛ تمام آن چیزی را که ما می شناسیم، یک نقطه کوچکی است از این حلقه هست، منظور از این کهکشانشا این حلقه نیست، بلکه کهکشانشا یک نقطه بسیار کوچکی از این حلقه است، تمام این کهکشانشا، تمام این عالم هستی که ما می شناسیم دارد زندگی اینجا را برای ما فراهم می کنند، عالمی که ما می شناسیم به آن می گوئیم عالم مادی، ما داریم این عالم مادی را با چشم فیزیکی مان می بینیم، در زندگی بعدی ما این چشم را از دست می دهیم، جهان کلاً عوض می شود، عالمی که ما می شناسیم عالم مادی است و ما داریم با چشم مادی مان با آن برخورد می کنیم و تعریف می کنیم این عالم مجاز تا وقتی که در زندگی هستیم اعتبار دارد، از این زندگی در بیائیم بیرون مفاهیمش را از دست می دهد، مثلاً در زندگی بعدی جاذبه روی ما تأثیر ندارد، کالبد ذهنی در زندگی بعدی تحت تأثیر جاذبه نیست، همه ملانک به ما سجده کردند بجز ابلیس، ملانکی که به ما سجده کردند مانند ملک جاذبه، ملک الکترو مغناطیس، ملک..... و لذا همه اینها به تسخیر ما درمی آیند، همه اتمها، مولکولها و... به تسخیر ما در می آیند، فقط تضاد می ماند که تا آن لحظه آخر با ما هست، تا آنجا که می گوید با من هستی یا نه، بنابراین اینها اینجا معنی می دهد، زندگی بعدی دیگر جاذبه معنی نمی دهد، جاذبه معنی ندهد اساس زندگیمان بطور کلی عوض می شود، ما فقط در این حلقه حرکت را می شناسیم، آیا حرکت در حلقه مجاور همینجوری و همین شکلی است، نمی دانیم، حرکت ممکن است یک معنی دیگری داشته باشد و به صورت دیگری معنی داشته باشد.

در مورد سیاهچاله، الان شما تصور خودتان را از سیاهچاله بیاورید بیرون، همه این چیزها که می گوئید جهان مادی ما است، صرفاً ما آنها را می توانیم درک نکنیم، در یک سیاهچاله وقتی که جرم بی نهایت زیاد می شود، گذر زمان در جایی که جاذبه بی نهایت زیاد است صفر می شود، یعنی اگر یک ناظری آنجا باشد زمان ندارد، سرعت هرچه بیشتر می شود زمان کندتر می شود و تراکم انرژی بیشتر می شود، جرم بسمت بی نهایت می رود و زمان برای آن ناظری که آنجاست کندتر می گذرد، مثل اینکه ما روی زمین هستیم، یکی می رود با سرعت نور دور می زند و می آید ما پیر شده ایم ولی او هنوز در همان سنی که بوده هست، در زندگی روی یک سیاره ای که جرم زیاد است، جاذبه بسیار زیاد است، گذر زمان فرق می کند با اینجا، اما اینها هیچکدام مشکل ما را حل نمی کند و جواب سؤال ما نیست، اینها از خواص عالم فیزیک است و کالبد ذهنی مثلاً نمی رود در سیاهچاله، نمی دانیم شاید هم برود، ولی نگرش او، دیدن او اصلاً با دیدن ما فرق می کند، زندگی او با زندگی ما فرق می کند، شما حسابش را بکنید که در همه جا حاضر باشد، خوب حالا دیدنش چه جوری است.

الآن ما فقط می‌توانیم یک زاویه ای را ببینیم چون فیزیک است ، باید از یک زاویه ای نور بیاید ، بخورد به شبکه چشم تا ببینیم ولی زندگی بعدی که چشم نیست ، ۳۶۰ درجه در ۳۶۰ درجه را می‌بیند کالبد ذهنی ، در آن واحد می‌تواند هر جای دیگری هم باشد و آنجاها را بصورت ۳۶۰ درجه ببیند ، لذا جهان خودمان را با جهان قبل و بعد مان نمی‌توانیم مقایسه کنیم، زندگی قبلیمان خیلی در سطح پائین تری بوده و ما در اینجا فراغ بال بیشتری داریم ، اینجا قابلیت مانور خیلی بیشتری داریم و به همین سبب زندگی بعدی گستردگی وسیعتری خواهیم داشت ، شما نگاه نکنید کالبد ذهنی که اینجا اسیر است ، این دیدش امکان وتوان بالقوه اش را دارد که هر جا باشد ولی هنوز دارد با دید ما می‌بیند، نمی‌خواهد و دل نمی‌کند که با دید آنجا ببیند، هنوز می‌خواهد با دید اینجا ببیند ، بنابراین موضوع کمال موضوع عجیب و غریبی است و یک تصویری که افراد از این حلقه دارند و همین کهکشان و اینها را کل این ماجرا می‌بینند ، در حالیکه اصلاً این یک نقطه بسیار کوچکی است و در هر مقطع از زندگی یک جور جلوه گر است ، که کاملاً با همدیگر تفاوت می‌کند ، تفاوتی عجیب .

سؤال ؛ در رابطه با آن حلقه وجود و عدم ، آیا قیامتی که صورت می‌گیرد در همان یک حلقه اتفاق می‌افتد و یا اینکه آن حادثه بزرگ که اتفاق می‌افتد در دنیاهای بعدی هم خاتمه آنها اعلام می‌شود؟

جواب ؛ در واقع همین ارتباط آگاهی که الآن گرفتیم (منظور حلقه آگاهی) برای درک و فهم همین حلقه خودمان هست ، در واقع ماجرای هفت آسمان را می‌خواهد مورد بررسی قرار بدهد و فقط کلیات حلقه عدم و وجود را ما می‌توانیم سر در بیاوریم و ماحصل چیزی که از این حلقه می‌آید بیرون می‌شود تجربه نهائی ، در یکی از این ارتباطات این آمد که:

در جهانها انعکاسها یافته ایم ذات حق را ما تجلی داده ایم

خوب پس در واقع مسئولیت مان چیست ، این است که ذات حق را تجلی بدهیم و داده ایم ، جزء تجارب الهی هستیم، حالا در اینجا این تجلی ، در جاهای دیگر تجلیات دیگر ، اینجا که این تجلی پخته نیست ، یعنی برای ما پخته نیست و اینجا می‌آید به پختگی کامل رسیده و جهان تک قطبی را تشکیل داده ، تک قطبی، دو قطبی ، قطبی و الی آخر ، یعنی اینکه این تجارب است که بین یک عدم و وجود در جریان است .

این حلقه برای خودش قیامت، جهنم ، جنات ، عدن ، رضوان و جنتی را برای خودش کامل دارد ، اما تجلیات الهی فقط همین جهان دو قطبی نیست، تجلیات الهی بی‌نهایت است، پس جهانهایش هم باید بی‌نهایت باشد، پس جهان دو قطبی یکی از این بی‌نهایت جهانهاست ، اصلاً این بازی اول و آخری در اصل ندارد، و تصور اول و آخر فقط مخصوص ما هست، ما چون زمان به پایمان بسته شده و چیزی را بدون اول و آخر نمی‌توانیم تصور کنیم ، هو الاول و الآخر یعنی تجلیش هم همینطور است، تجلی اش عکس روی اوست ، منتها ما جاری هستیم و اینجا داریم این تجارب را درو می‌کنیم و می‌رویم اما خاتمه‌ای حتی خود این حلقه ندارد و تمام نمی‌شود، همواره جاری است .

حالا چرا ما اینها را گفتیم ، یک جایی است که یک موضوع ساده ای مطرح می شود ، می گوئیم نه مگر این می شود ، چه جوری می شود ، وقتی موضوع عظیم تری را آوردیم مورد بررسی قرار دادیم ، دیگر موضوعات کوچک پیش پا افتاده به نظر می آید ، مثلاً فرض کنید الان ما در روی زمین می گوئیم عجب شهر بزرگی است این شهر، اما اگر از روی زمین فاصله بگیریم و از منظومه شمسی هم فاصله بگیریم ، یواش یواش وقتی می آئیم روی زمین دیگر عظمتی نمی بینیم ، تا زمانیکه روی زمین حبس هستیم ممکن است همه چیز را بزرگ ببینیم ، توانستیم از زمین فاصله بگیریم کل هستی را نگاه کنیم، دیگر زمین به نظرمان بزرگ نمی آید ، در مورد نقشه خلقت هم یک موقع ما خودمان را حبس می کنیم در این زندگی و مرگ و زندگی بعدی ، برای خودمان غامضش می کنیم ، یک بار دور بشویم و بعد نزدیک بشویم این مسأله یک مقداری ساده تر می شود .

ادامه سؤال ؛ من اینجوری استنباط کردم وقتیکه قیامت حادث می شود یعنی مابه الیه راجعون رسیدیم باز فراموشی به ما می دهند و می رویم در حلقه بعدی ، آیا این درست است ؟

جواب ؛ هنوز این حلقه به پایان نرسیده ، قیامت برای این است که بیاید بروید داخل جهنم تا آن تزویج انجام بشود (تزویج من ثابت (روح الله) با من متحرک) تازه اصل ماجرا بعد از جهنم است ، اصل خلیفه الهی بعد از جهنم است ، فعلاً ما خلیفه الله بالقوه هستیم ، همان حکایت فرزند ۴ ساله وارث ثروت هنگفت پدر که باید قیم برایش تعیین کنند، ولی بعد از جهنم ، آن فرزند ۴ ، ۵ ساله شده ۲۰ ، ۲۵ ساله ، وارث ثروت هنگفت بابا و می گوید بابا رد کن بیاد ، این را هم بده ، آن را هم بده و ... من خودم اداره می کنم ، حالا چه جوری اداره می کند ، اینجا آزمایش است که آیا فرزند خلفی از آب در آمده یا ناخلف است و دوروزه ثروت بابا را به باد می دهد ، یا اینکه قابلیت دارد ، بنابراین اصل ماجرا بعد از جهنم شروع می شود .

ادامه سؤال ؛ من بحثم این است که این حلقه ای که وجود دارد ، قرآن اسم می آورد ، کوه ها متلاشی می شود ، آسمان در هم می پیچید ، یعنی مثالهایی دارد می زند که برای ما عینیت دارد ، یعنی دنیای موجود ما از بین می رود تا بشود آن قیامت .

جواب ؛ یک سرنوشتی خود این زمین دارد ، القارعه مالمقارعه و ما ادراک مالمقارعه ، تیک تیک زمان است که تعیین کرده عمر زمین ، که این زمین فیزیکال دارد بسمت مرگ می رود و این تیک تیک ساعت برای همه اجزاء در عالم هستی دارد زمان ارتحال را رقم می زند ، خورشید دارد می میرد ، ذخیره اُکسیژن جو دارد تمام می شود و پدیده های دیگر که اگر از این در برویم آن یکی هست ، الان طوفان نوح در راه است ، عصر یخبندان دوباره در راه است که قبلاً هم در بحث شعور حاکم بر روی کره زمین صحبت کردیم و یک زمانی می آید که بساط زمین برچیده می شود ، این قیامت است و قیامت زمین ، اما کوه ها متلاشی بشود ، آسمان در هم بیچد کالبد ذهنی که از بین نمی رود ، لامکان و لا زمان که به زمین نیاز ندارد ، ما شاخص زمینی داریم زمانیکه خورشید کدر بشود و اینها دارد اولتیماتومهای زمینی می دهد که یعنی فکر نکنید زمین تا ابد جاری است ، این هم مرگ دارد و قیامت دارد .

و اما در پاسخ به این سؤال که تکلیف آنهایی که دارند از زندگی قبلی به این زندگی می آیند در اینصورت چه می شود باید گفت ؛ خوب این پروسه دارد جمع می شود و تجربه زمینی منقطع می شود و بساط زمین برچیده می شود ، اصلاً ما نمی دانیم صد سال آینده سرنوشت بشر روی زمین چی می شود ، آیا بشر هنوز روی زمین هست یا نیست ، نمی دانیم حالا اگر قرار باشد که انسان سر از کُرات دیگر بیاورد ، این احتمالات را فعلاً بگذاریم کنار ، پس در یک جائی بحث القارعه است یعنی اینکه تیک تیک زمان برای همه اجزاء هستی وجود دارد ، که الآن تابع زمان هستند ، وقتی برویم به زندگی بعدی مکان از بین می رود ، زندگی بعدی بحث زمان هم از بین می رود و آن صور اسرافیل این مرحله را حالا سمبلیک پایان می بخشد ، بنابراین آن قیامت با این قیامت تفاوت دارد ، حشری که جمع مان کنند و نشری که پخشان کنند و بگویند بروید از خودتان دفاع کنید ، بعد قیامت که بحث مسیر دادن به ما ، استوار کردن ما ، ما را به جهتی سوق دادن و آماده کردن برای آن اصل ماجرا است که اینها باهم تفاوت دارند ، این قیامت زمینی یعنی پایان کار زمین و درسش این است که حواستان جمع باشد دارد این اتفاقها می افتد .

سؤال ؛ آیا وقتیکه زمان متوقف می شود ، حرکت از بین می رود ، یعنی ثابت می شویم ؟

جواب ؛ در لامکانی و لازمانی وقتیکه مسلط بر مکان و مسلط بر زمان می شویم دیگر اصلاً زمان مفهومی ندارد ، مگر خودمان بخواهیم خلق کنیم ، که بحث جنات پیش می آید ، که ما می توانیم خلق بکنیم .

سؤال ؛ از موقعی که به این کلاسها می آیم ، عکس العمل من فوق العاده بهتر شده ، مثلاً پشت فرمان عکس العمل فوق العاده داشتیم که خودم باورم نمی شود ، توانستم تا حالا از چندین تصادف جلوگیری کنم ، می خواهم بدانم در خصوص تقویت عصب ثانویه حلقه ای است که حالا بعداً و در ترم های بالاتر به ما بدهید و یا واقعاً این کلاسها باعث شده که مثلاً من که عکس العمل خیلی بهتر شده ؟

جواب ؛ ببینید یکی از مسائلی که در این قضیه دنبال می شود یعنی اتوماتیک چیزهایی پی گیری می شود ، بدون اینکه ما کار خاصی انجام داده باشیم ، در همین رابطه است ، البته این مسأله را بیشتر دوستانی که رزمی کار باشند که به نوعی با سیستم عصب ثانویه سرو کار دارند ، البته کمیته رزمی کارهایمان را می خواهیم تشکیل بدهیم و با چند تن از دوستان هم تاکنون در این خصوص صحبت کردیم ، گزارشهای خیلی خوبی هم داریم که دوستان می آورند و دیروز هم با یکی از دوستان فیلم همین واکنشها را داشتیم بررسی می کردیم که در واقع تأثیر خیلی خوبی که در این قضیه بوده و انشاءالله با همین دوستان از همین طریق یک ارتباطات خاصی داریم که بتوانند این عکس العملها و واکنشها را سریعتر هم بکنند .

سؤال؛ در خصوص هم فازی کیهانی برای من یک سؤالی ایجاد شده ، من یک موقعی که خیلی سردم می شود با ارتباط هم فازی کیهانی بدنم گرم می شود و بالعکس هر وقت که گرم می شود و اذیت می شوم با ارتباط هم فازی کیهانی بدنم خنک می شود ، می خواهم بدانم که این ارتباطی دارد با آن برنامه ای که ما بهش می گوئیم تلقین پذیری و یا تلقین ناپذیری قسمت فیلتر نا خود آگاهی ضمیر ناخود آگاهی ، آیا من با این هم فازی کیهانی که ارتباط برقرار می کنم آن فیلتر نا خود آگاهی من پیامی می دهد به بالا که دریافت نکن در آن لحظه ، می خواهم بدانم پله عقل و عشق اینجا ارتباط پیدا می کنند یا اینکه هم فازی کیهانی بطور خودکار اینکار را انجام می دهد بدون اینکه دخالت عقل باشد ؟

جواب؛ توجه بفرمائید که هر عاملی که بخواهد روی ما پیاده بشود ، نهایتاً باید از بخش مغز و فیزیک بگذرد و همانطور که در توضیحاتمان داشتیم ، برنامه ریزی بالقوه روی ما صورت گرفته ، فقط اکتیو نیست و در ارتباط آنها با کدهای خاص خودش اکتیو می شود و توان بالقوه بالفعل می شود. در این خصوص هم در ما سنسورهای لازم است فعال بشود که در ارتباطات گرفته می شود و روی ما پیاده می شود تا این اتفاق بیافتد ، حالا نهایتاً هر کاری که قرار است انجام بشود باید از سیستم ما عبور بکند و مغز حتماً در جریان قرار می گیرد و با آن سازگار می شود و سنسورها و مسائل مختلفی با آن اکتیو می شود و خلاصه به کار می آید و نهایتاً ما گزارش مطلوبی خواهیم داشت .

سؤال؛ یکی از این اتصالها را نشسته بودم ، هیچ اتفاقی نیافتاد ، خیلی ناراحت شدم ، گریه ام گرفت و بعد همان موقع خوابم برد ، در خواب شما به من گفتید اتصال امکان را بگیر ، از آن موقع به بعد به این فکر می کنم که آیا این حلقه امکان هم وجود دارد ؟

جواب؛ همین صحبتی که الان داشتیم بحث امکان ، ممکن شدن از بالقوه به فعل ، بحث اکتیو شدن بخشهایی از مغز ، ما می گوئیم که آگاهی می گیریم ، این آگاهی را چه جوری می گیریم ، با چه بخشهایی می گیریم ، مثلاً ما چشم مان بسته است و در ارتباط دید ۳۶۰ درجه در ۳۶۰ درجه داریم ، چه جوری این دید را داریم ، یا شنیده ایم که می گویند چشم باطن ، چشم برزخی، چشم دل ، خوب این را که رویت می کنیم کدام بخش فیزیکی دارد این را برای ما ترجمه می کند ، هیچکدام از بخشهایی که دنیای علم می شناسد در مغز نیست ، اما سنسورهای خودش را دارد که در آن ارتباط اکتیو می شود و به قابلیت امکان می رسد ، یعنی از ناممکن به ممکن بودن می رسد ، قبلاً امکان نداشت ولی الان امکان دارد ، مثلاً یک آدم معمولی دستش را تکان بدهد اتفاقی نمی افتد، ولی شما یک نظرمی کنید می بینید که یک اتفاقی می افتد ، مثلاً در درمان موضعی ، آدم معمولی بیاید دست و پای یک نفر را بگیرد هیچ اتفاقی نمی افتد ولی شما یک نظر می کنید ، آن دستش خاصیتی پیدا می کند که حالا دست بزند یک اتفاقی می افتد، باید یک چیزهایی به عالم امکان بیاید ، سنسور و همه مسائلس همه باهم همسو و همراه بشوند.

پس آن ماجرای رفتن به سایت کارخانه سازنده است ، یعنی قرار بوده ما با سایت کارخانه سازنده در ارتباط باشیم و همه ادیان هم آمده اند که بگویند از سایت کارخانه سازنده غافل نشوید ، در حالیکه تصور عمومی این است که ادیان آمده اند که بگویند خدا هست و حالا خدا را پرستش کنید ، همین و همین و خدا نیازمند است که حالا که ما بنده اش هستیم شروع کنیم به پرستش کردن او ، در حالیکه ادیان این توصیه را داشتند و

دارند که شما از عالم امکان خودتان استفاده نمی کنید، اگر ارتباط برقرار کنی به عالم امکان دسترسی پیدا می کنی و می توانی یک چیزهایی که امکان نداشته ممکنش کنی و از قابلیت امکان برخوردارشوی، این پیام کلی است که در واقع برای همه ماهست که بحث عالم امکان خودمان یعنی اینکه از سایت کارخانه سازنده یک چیزهایی را باید آپ تو دیت کنیم، یک چیزهایی را باید دانلود کنیم، یک چیزهایی را باید گد بدسیم و خلاصه راه بیافتد، در طراحی ما هم همه این چیزها پیش بینی شده، حتی در مورد حفاظها پیش بینی شده و آیه هم هست، کسی نیست، کسی را نیافریده ایم، نفسی نیست مگر اینکه براو حفاظش را گذاشته باشیم، یعنی حفاظها هست فقط گد می خواهد که اکتیو بشود، این نیست که مثلاً در مورد ما پیش بینی نشده باشد و حالا ما ارتباط برقرارکنیم و بگویند خیلی خوب این قبلاً نبوده و حالا آن را اضافه کنیم، مثلاً اینکه قبلاً استفاده از دست نبوده، الآن ایجاد می کنیم، نه اینگونه نیست و خلق الساعه نیست، اینها پیش بینی شده است و طراحی ما تکمیل است، مثل اینکه ما یک گوشی داریم و همه امکاناتش را بلد نیستیم استفاده بکنیم، کامپیوتر داریم ولی از همه امکاناتش نمی توانیم استفاده بکنیم، یک کامپیوتر در دست دو نفر دو تا قابلیت مختلف دارد، یکی از قابلیت های بسیار زیادی از کامپیوتر را می توان استفاده بکند، یکی نه

صورت های مثالی

سؤال؛ در قرآن داریم که شما در روز قیامت بصورت های مثالی تان در محشر حضور پیدا می کنید، آیا یکی از نام های دیگری که ما روی مرکب مان داریم این است؟

جواب؛ فرض کنید الآن ما ۵۰ تا کالبد ذهنی را احضار کنیم و پیرسیم که شما چه شکلی هستید، دنیایتان چه جوری است، برای ما ترسیم کنید البته شاید در این جریانات تشعشع دفاعی بعضی از دوستان تجاربی هم داشته باشند، می بینیم که هر کدام از این کالبدها به یک شکل و صورتی خودشان را ترسیم می کنند، عکسهای که از کالبد ذهنی گرفته شده و روی سایتها هست می بینیم که از تشعشعات نورانی هست تا قیافه های ترسناک تا قیافه های روحانی تا... این عالم مثالی آنهاست، اگر از آنها بخواهیم که زندگیشان را برای ما ترسیم بکنند، می بینیم که آنها هر کدامشان تصور خاصی به معرض دید ما می گذارند و نقطه نظرهای خاصی چه از نظر شکل و قیافه خودشان و زندگی که در آن قرار دارند و اینکه این فرد ایرانی باشد، آمریکائی باشد، ژاپنی باشد، چطوری باشد هر کدامشان تشریحی از عالمی که در آن قرار دارند ارائه می دهند، هر کدام از آن تصاویری که آنها از خودشان عرضه می کنند یک صورت مثالی است و همانطور که اینجا مجاز است، آنجا هم مجاز در مجاز است، در این تجارب مثلاً یک کسی فوت کرده و در اینجا پایش قطع بوده، می بینیم اگر کالبد ذهنی او را احضار کنیم و سؤال کنیم راجع به خودت صحبت کن، چیزی را که از خودش تصویر می کند، یک آدمی سالم است، یک هیبت خاصی، حتی جواتر از سنی که فوت کرده است، بعضی ها خیلی جواتر، بعضی ها همان سن خودشان را می گویند.

خلاصه یک تصویری که از خودشان دارند تصور زنده است، آن تصویری که از خودشان دارند در آنجا عینیت دارد، اینجا تصویری که ما از خودمان داریم، فقط از خودمان تعریف می‌کنیم، می‌گوئیم این هستیم، آن هستیم و آن تصور عینیت پیدا نمی‌کند، اما در آنجا آن تصویری که کالبد ذهنی دارد دقیقاً عینیت پیدا می‌کند و بعضیها در این احضار کالبد ذهنی به آنها می‌گویند نه تو اینجوری نیستی، خیلی هم بدجنس هستی، خیلی هم ... هستی، اینکه بعضیها حتی به شکل حیوانات محشور می‌شوند، در واقع همان عالم مثالی است که فرد آنجا دارد و در واقع آن چیزی است که در آنجا به تجلی در می‌آید، خودش را نشان می‌دهد، مثال است، عالم مثالی است، ساخت آن عالم بستگی به فکر خود افراد دارد، مثل همین زندگی بعدی، بستگی به درونش دارد، در واقع آن درونش است که جلوه پیدا می‌کند، هر کسی با آن چیزی که امامش بوده و در واقع با آن چیزی که در درونش هست، همان را به بیرون انعکاس می‌دهد، همه ما همه صفاتی را داریم، آن چیزی که محور شده می‌شود برای فرد پیشوای او، یعنی آن مسأله را دنبال کرده.

مکانیزم انتخاب مرکب

سؤال؛ مکانیزم آمدن ما از زندگی قبلی به این زندگی چگونه است؟

جواب؛ هر جنینی که تشکیل بشود به هر صورتی که تشکیل بشود، توی لوله آزمایشگاه باشد، تلقیح مصنوعی، به صورت کاملاً طبیعی و یا از روی تکثیر سلولی باشد فرق نمی‌کند، یک انتخاب کننده دارد و آن انتخاب کننده از این جنین هیچ چیزی را نمی‌شناسد مگر یک تشعشع را، نه می‌داند این جنین زشت است، زیبا است، از نظر جغرافیائی کجا هست، پدر و مادرش چه کسانی هستند، موقعیت های اجتماعی چه جور است، هیچکدام از اینها را نمی‌داند، فقط تشعشع را می‌بیند، بمحض اینکه تشکیل بشود، همه در واقع این تشعشع را رویت می‌کنند، آنهایی که در زندگی قبلی هستند و هنوز به این زندگی نیامده‌اند هنوز در مقطع خودشان و در زندگی خودشان منتظرند، منتظر انتخاب هستند، منتها چون یک بُعد بیشتر از ما دارند، لذا تصور اینکه چطوری هم دارند زندگی می‌کنند و هم منتظر انتخاب هستند الان برای ما مشکل است، خوب یعنی اینکه آنهایی که هنوز نیامده‌اند این وسط منتظر انتخابند و هم اینکه دارند کسب تجارب می‌کنند و به نهاد خودشان یعنی آنچه که بعداً اینجا متولد می‌شود دارند اضافه می‌کنند و به محض اینکه جنینی تشکیل می‌شود مورد انتخاب قرار می‌گیرد و می‌آیند این مرکب را تسخیر می‌کنند و وقتی که متولد می‌شوند، می‌بینند که مثلاً در ژاپن، آفریقا و ... در یک خانواده فقیر یا ثروتمند، باسواد یا بی سواد و ... دنیا آمده‌اند (البته این چیزها اصلاً در زندگی قبلی مفهوم نداشته است).

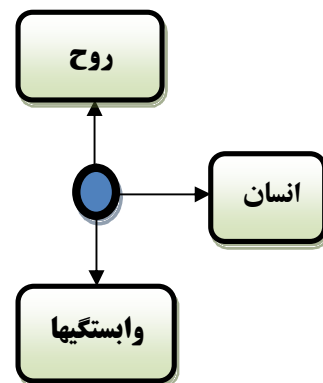
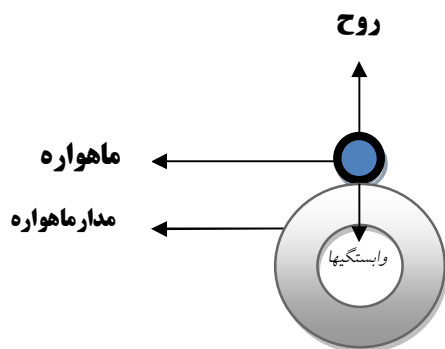
اما آن تشعشع که با تشکیل جنین در معرض یک انتخاب قرار می‌گیرد، عوامل و مسائل زیادی در نوع تشعشع ارتباط پیدا می‌کند و تعیین کننده است، حالا اگر مرکب معیوب است، عیب تشعشعانی دارد، جنین تشکیل شده است و عیب تشعشعانی دارد از بحث لقمه حرام و حلال، تشعشعانی که محیط دارد می‌دهد، تشعشعانی که پدر و مادر می‌دهد، بحث ژن و... همه اینها دارد می‌آید مرکب را می‌سازد، آنکه می‌آید و یک مرکبی را انتخاب می‌کند که عیب تشعشعانی دارد، اشکال از کجا می‌تواند باشد، اشکال از خودش بوده که قابلیت تشخیص را ندارد، یعنی بین شیشه، سنگ معمولی، الماس، شیشه را انتخاب کرده، الآن اگر جلوی ما بچینند و الماس هم قاطی اش باشد ممکن است من نتوانم تشخیص بدهم بین این سنگها کدامش فیروزه است، کدامش شیشه است، کدامش الماس است ولی یک کسی که سنگ شناس است و وارد است، نمی‌آید شیشه را انتخاب کند، بلکه همان الماسی که تراش نخورده و درخشندگی هم ندارد آن را برمی‌دارد، سواد ما از زندگی گذشته نهاد ما است، سواد یا داشته قبلی ما نهاد است، آنچه که برنامه ریزی اصلی ما است که روی ما انجام شده است فطرت است که نرم افزار اصلی ما می‌باشد، فطرت مثل اختیار، مثل کیفیت گرائی، اینها فطرت است، در همه زندگیا این را داریم، در همه زندگیا همان از اختیار استفاده می‌کنیم در همه مقاطع زندگی فالحمها فجورها و تقواها را داریم، تمایل به خیر و شر، تمایل به مثبت و منفی این زندگی و زندگی بعدی و تا آخرهم که می‌گوید با مائی یا برای خودت هستی باز هم آنجا با ما هست، پس اینجا داشته ما نهاد است و همین باعث می‌شود که دوتا نوزاد مثل هم ما نداریم، حتی اگر دو قلو باشند و از دوتا سلول مجاور هم گرفته شده باشند و تکثیر پیدا کرده باشند، همشکل هستند، کاملاً هم همشکل هستند ولی این یک سلیقه و فکر دارد و آن هم یک سلیفه و فکر دیگری دارد، کاملاً متفاوت است، این بحث اتفاقاً یک بحث ساده است فقط یک ذره عنایت می‌خواهد خود موضوع پیچیده نیست منتها با ذهن ما سازگار نیست.

به یک موضوعی دیگر اشاره کنیم که همین وحشتی که از تکثیر سلولی هست که یک نفر مثل خودش را تکثیر می‌کند و یک توهم عجیب و غریبی هم در دنیای علم وجود دارد در همین رابطه که می‌گویند این آدم می‌بیند دارد پیر می‌شود یک نفر مثل خودش تکثیر می‌کند و می‌گذارد جای خودش و خودش که بمیرد دوباره خودش زنده است، یک توهم بسیار بزرگ، لذا می‌گویند مثلاً ما ده هزار سال می‌توانیم زندگی کنیم، چه جوری می‌توانی ده هزار سال زندگی کنی، می‌گویند که همین که دید داره از بین می‌رود و یا در اثنای زندگی از سلول خودش یکی مثل خودش تولید می‌کند و آن هم خودش اگر بمیرد زاپاس خودش و یدک خودش را دارد و یدک هم یدک خودش را تولید می‌کند همینطور تا الی آخر و بعد این می‌شود عمر جاودانه، که این یک تصور بسیار کودکانه است که بعضی مواقع دنیای علم آنقدر برای خودش ایجاد غرور می‌کند که حرفی می‌زند که از هر توهمی، توهمش بیشتر و خیلی کودکانه است.

سؤال؛ در خصوص روح هادی منفی و همزاد منفی اگر امکان دارد و صلاح می دانید توضیحات تکمیلی بفرمائید.

جواب؛ مثال ماهواره را قبلاً توضیح دادم ، یکبار دیگر مرور می کنیم ، ماهواره تحت تأثیر سه تا نیرو قرار دارد (۱- نیروی جان یا نیروی پرتاب ۲- نیروی جاذبه ۳- نیروی گرانشی گریز از مرکز) ، اگر داخل جو بود تحت تأثیر چهارتا نیرو قرار می گرفت ، اما چون در خارج از جو مقاومت هوا را نداریم ، این سه تا نیرو را خواهیم داشت ، یکبار که به آن سرعت و شتاب لازم را بدهیم و به یک سرعتی خاص برسد ، دیگه برای همیشه مدار را دور می زند ، اگر آن سرعت از یک حدی کمتر باشد به زمین برخورد می کند ، اگر سرعت بیشتر از یک حدی باشد به سرعت فرار می رسد و بعد از چند بار دور زدن پرتاب می شود به بیرون ، پس یک سرعتی هست که در آن سرعت این ماهواره همیشه در آن سرعت دور زمین یا هر سیاره ای خواهد گشت ، پس این سرعت یا این جان یک چیزی می خواهد آن را بکشد بسمت بالا که روح نام دارد و آن چیزی که می خواهد آن را بکشد به سمت پائین در زندگی بعدی وابستگی به این زندگی و میل به موردپرستش قرار گرفتن است و این وابستگی در زندگی قبلی یک چیز دیگری بوده است ، پس در هر مقطعی عاملی که می خواهد ما را بسمت پائین بکشد یک چیزی است .

یک عاملی است که می خواهد ما را بسمت پائین بکشد بر خلاف کمال ، اینجا چیزی که ما را می کشد بسمت پائین در زندگی بعدی آثارش معلوم می شود ، الآن اینجا میل به مورد پرستش قرار گرفتن است که چیزهایی دیگر را برای ما پیش می آورد ، خود این میل به مورد پرستش قرار گرفتن است که وابستگی ها را برای ما بدنبال دارد ، برای اینکه مورد پرستش قرار بگیریم می رویم بدنبال قدرت ، ثروت و ... و بعد مثل تار عنکبوت می افیم دردامش ، اما اثرش در اینجا مشکلی را ایجاد نمی کند وابستگی در اینجا خوب است ، در این زندگی خوب است که قدرت داشته باشیم کار ما جلو می رود ، خوب است که ثروت داشته باشیم کار ما جلو می رود ، اما آثارش در زندگی بعد ظاهر می شود که حالا این وابستگیها تار عنکبوت است و می خواهد ما را بکشد بسمت پائین ، بنابراین در اینجا نیروهای مقاومت ما دوتا هستند ، روح و کلاً عوامل ضد کمال ، عواملی که می خواهد مانع از حرکت ما بسمت کمال بشود.



حالا خود این وسیله یک مرکب است، کسی که در داخلش است آن یک فرد است و در هر مقطعی یک اسمی دارد، در این مقطع اسمش بشر است در زندگی بعدی اسمش کالبد ذهنی است و در زندگی قبلی اسمش یک چیز دیگری بوده بعد این بشر یا کالبد ذهنی (آن که در داخل مرکب است) یک نیروی حیات می‌خواهد، خلاصه در این قضیه بحث جان جانان خودش یک قضیه ازلی و ابدی است و یک مفهومی پیدا می‌کند.

بخشی از این مسیر را روح القُدوس (جبرئیل) می‌سازد، یعنی هوشمندی می‌سازد، بنابراین خود راه، رهبر و رهرو باهم یک ارتباطی پیدا می‌کنند و ملائک مسیر را می‌سازند، ملائک ارکان هستی هستند که در این مسیر دارند آن را شکل می‌دهند و شکل داده‌اند.

این مرکب مسائل مختلفی بر آن حاکم است، وقتی می‌رویم درون، با من های مختلفی برخورد می‌کنیم، این من ها بعضی‌هایشان در جهت کمال و بعضی‌هایشان در جهت ضد کمال هستند و هادی بسمت مثبت و هادی بسمت منفی هستند و اینها نرم افزاری دارند عمل می‌کنند، یعنی ما وقتی که دنیا می‌آئیم، اصولاً بچه اولین چیزهائی که پیدامی‌کند، می‌گوئیم که بچه بازیگوش است، اصلاً بچه با بازیگوشی دنیا می‌آید، حالا کم و زیادش عواملی دارد که با خودش آورده، ولی در همه، بازیگوشی جزء لاینفک است، چه عاملی باعث می‌شود که بازیگوش باشد، بازیگوشی یکی از این من ها است که می‌خواهد او اینجا نباشد، از اینجا می‌برد آنجا، از آنجا به آنجا و همینطور اینجا، آنجا از این شاخه به آن شاخه، بچه همین که دست چپ و راستش را می‌شناسد بازیگوشی‌اش شکل می‌گیرد، شد ده سالگی بازیگوشی‌اش یک جوری است، ۱۵ سالگی یک جوری، ۲۰ سالگی یک جوری، پس عاملش یکی از این من ها است که این وسط وجود دارد، من های ضد کمال یک مجموعه‌ای است که در خلاف جهت تعالی حرکت می‌کند.

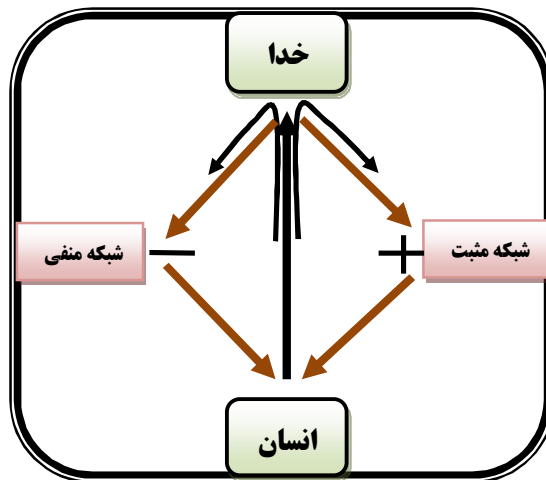
اگر اینها را آنالیز بکنیم، همانطور که مثلاً روح هادی است و نرم افزاری عمل می‌کند، مثلاً یکی از این من ها به ما احساس گمشدن یک چیزی را می‌دهد، گمشده‌ای داریم، منتها جوابی که برای این مسأله پیدا می‌کنیم، این جواب جوابهای مختلفی است، یکی فکر می‌کند اگر درس بخواند بمحض اینکه درسش تمام بشود گمشده‌اش را پیدا کرده، یکی فکر می‌کند اگر پولدار بشود، بمحض بدست آوردن پول، گمشده‌اش را پیدا کرده و یکی دیگر چیز دیگری و همینطور الی آخر، اما هرکسی به هرکدام از اینها که برسد می‌بیند که این هم نیست، آن هم نیست یعنی همان قانون رسیدن به پوچ، خوب این برای چی هست، در واقع دارد به ما کمک می‌کند که ما در این پیگیریهائی که می‌کنیم و در این جستجو، یکدفعه بزنیم به هدف و در واقع فهم کمالات این زندگی، خوب اگر این عمل نمی‌کرد یعنی روح عمل نمی‌کرد و این روح را نداشتیم، اولین چیزی که ما را راضی می‌کرد دیگر تا ابد ادامه پیدا می‌کرد و هیچ انگیزه‌ای برای ادامه مسیر باقی نمی‌ماند، ولی روح نمی‌گذارد، در این زندگی به یک صورت و در زندگی بعد به یک صورت دیگر.

من های ضد کمال؛ یکی از این من های ضد کمال در همین مقطعی که اینجا هستیم و با آن قبلاً هم آشنا شدیم، (مادر دوم) کارش این است که اضطراب آنی را از ما بگیرد، توجیه من را داشته باشد کاری کند که ما احساس کوچک بودن نکنیم و از یک حدی پائین تر خودمان را نبینیم، لذا دست به یک کارهایی می زند که ناخودآگاه است و دست خودمان هم نیست، مثلاً تحقیر دیگران، عیب جوئی از دیگران، به این منزله که وقتی عیب جوئی کردیم و دیگران را خار کردیم، خودمان بیائیم بالا، دیگران باید تحقیر بشوند تا ما در میان یک مشت آدم تحقیر شده احساس بزرگی و عظمت بکنیم، باید دیگران را عیب جوئی بکنیم تا هرکسی یک عیبی داشته باشد و این وسط ما بی عیب باشیم.

خلاصه دست خودمان نیست، اتفاقاً دیروز در همین جا این بحث بود که چرا با وجودیکه غیبت مذمت شده ولی ادامه می دهیم، دست ما نیست یک عامل درونی که همین مادر دوم باشد باید این کار را بکند تا ما آن احساس عظمت و بزرگی خودمان را از دست ندهیم، تا شب چند نفر را کت و پار بکند و روی چهار پنج نفر عیبهایی بگذارد تا آنها تنزل پیدا بکنند و ما بیائیم بالا، معمولاً بعد از همین مسأله غیبت ما احساس خوبی داریم تا لحظاتی ما احساس غرور، بزرگی و عظمت می کنیم، و بعد از آن که یواش یواش تشعشعات می آید یکدفعه آی سرم، آی دلم و ... آغاز می شود، اما درست بعد از غیبت معمولاً به ما احساس رضایت دست می دهد، این احساس رضایت ناشی از این است که یک عده ای رفتند پائین و ما بالا نشان داده می شویم، در واقع ما نیامدیم بالا بلکه آنها رفتند پائین و حالا ما این وسط مشخص شده ایم و از این طریق جلوی اضطراب و نگرانی ما گرفته می شود و خلاصه اینکه این من بصورت ناخودآگاه دارد این کار را انجام می دهد، بنابراین در این بخشها می بینیم که یکی روح مثبت است و یکی روح منفی، نرم افزارهای مثبت و منفی که در تقابل هستند و آخرش هم بالانس هستند، یعنی لازم بوده در طراحی بالانس بشوند.

سؤال؛ کودک درون هم که در روانشناسی مطرح است، یکی از همین من ها است؟

جواب؛ در روان شناسی یک تشبیه خوبی پیش آمده و متوجه شدند که بعضی مواقع ما دقیقاً مثل یک کودک عمل می کنیم، مثلاً اگر کودک لجباز است ما هم لجباز می شویم، اگر کودک سرسخت است ما هم سرسخت هستیم، متوجه شدند که بله دقیقاً بعضی از مواقع ما منطبق می شویم با یک کودک، اصلاً ما بعضی از مواقع کودک هستیم، بعضیها بالغ هستند ولی اکثر مواقع همان کودک هستند و خصوصیات اخلاقی و رفتارهای شان منطبق هست با یک کودک.



بازتابمان وقتی قرار است پاسخی مثبت بگیرد، عوامل مثبت مثل هوشمندی، آگاهی، همزاد معنوی، اینها وارد کار می‌شوند تا آن حکمت جاری بشود و ما مزد اشتیاق مثبت مان را بگیریم، لذا یک‌دفعه یک کسی در کنار ما قرار می‌گیرد در داخل ماشین، اتوبوس، حین مسافرت، صف نانوائی و ... و اصلاً مسیر زندگی مان عوض شده و حکمت جاری می‌شود، اما یک موقع است که یک نفر در اشتیاق و آتش مثلاً یک اختلاس، دزدی و ... می‌سوزد، این هم یک جور دیگر باید مزد اشتیاق خودش را بگیرد، لذا اینچنین شخصی با یک عارف برخورد نمی‌کند، بلکه با یک کسی برخورد می‌کند که به او می‌گوید راستی می‌دانی چه جوری می‌شود یک بانک را زد، در عرفان هم ما داریم که گاه گاه را جذب می‌کند و کهربا کهربا را جذب می‌کند، یک سارق حتماً یک سارق را پیدا می‌کند، یکی که طالب عرفان است هم صحبت خود را پیدا می‌کند، بنابراین اینجا برای جاری شدن حکمت الهی است و بحث فلسفه هدایت کردن و گمراه کردن در واقع همین است، بعضیها می‌گویند که خوب خدا خودش گفته گمراهتان می‌کنم، بله گفته ولی در چه صورتی، در صورتی که گمراهی بخواهی، گمراهی می‌دهد، هدایت بخواهی، هدایت می‌دهد، آیا این عدالت نیست، نمی‌شود که ما گمراهی بخواهیم او هدایت بدهد، لذا از اینجا است که این مکانیزمها و برنامه‌ها طرح می‌شود که دقیقاً جاری کننده عدالت الهی است و بدون این مکانیزمها حکمت الهی جاری نمی‌شود.

در واقع مقطع به مقطع که بیائیم پائین، گفتیم هوشمندی، قانون و اعداد، اینها عوالم مختلفی دارند، برای اینکه در سطح ما کار بشود می‌گویند خدا وسیله ساز است، در سطح ما باید وسیله اش ساخته بشود، تجلی الهی در اینجا جاری است، در واقع خودش نازل نمی‌شود که آن مسأله را جاری کند، در عوالم مختلف تجلیات مختلف دارند آن کارها را انجام می‌دهند، مثلاً عرش خدا دارد نگهداری می‌شود، توسط کی، توسط ملائک، ملائک کیه، یک سری قوانین است که دارند عرش خدا را نگه می‌دارند، تجلیات جاریه هر کدام از عوامل مختلف متفاوت است و آن اسباب و وسائلی که قرار است آن نقشه را جاری بکند متفاوت است،

خودش نازل نمی‌شود و بگوید من الآن نازل می‌شوم حقیقت را بگذارم کف دستش ، در عین حال همان قانون خودش است ، همان تجلیات هم باز خودش است ، در واقع از رگ گردن بما نزدیکتر است اما در هر عالمی برای جاری شدن مسائل ، اسباب و وسایل در سطح همانجا جاری است .

فرق تشعشع با شعور

سؤال؛ فرق تشعشع و شعور چیست؟

جواب؛ یک جایی از تشعشع منظورمان از تشعشعات انرژی و ماده و تشعشع فیزیکی است ، مثل تشعشع رادیو اکتیو ، تشعشع امواج مادون قرمز ، ماورای بنفش و... یعنی منظورمان تشعشع ماده و انرژی است ، البته ماده هم تشعشع دارد ، چون ماده هم انرژی است، ماده انرژی متراکم است لذا همه چیزهای مادی هم در واقع تشعشع دارند، یک جایی منظورمان تشعشع شعوری است، بخشی از چیزها هست که تشعشع شان شعوری است ، مثلاً به یکی بر می‌خورد می‌کنیم ، یکدفعه موج اضطراب ما را می‌گیرد ، ممکن است بشر هیچ وقت نتواند تشعشعی را بگیرد (منظور ثبت کند یا آشکارش کند) و بگوید این تشعشع اضطراب آن شخص است، چون در واقع شعوری دارد آن مسأله را انتقال می‌دهد ، البته این تشعشعی هست که آثار فیزیکی هم خواهد داشت ، یعنی اگر در همان لحظه نوار مغزی گرفته بشود می‌بینیم که نوار مغزی متفاوت خواهد بود با قبلش اما شعور را هرگز انسان نخواهد توانست اندازه گیری بکند و آشکارش بکند.

ممکن است در آینده نزدیک چیزهای دیگری را هم کشف بکنند در اندازه گیری امواج انرژی و ماده ، البته می‌بینیم که الآن یک نظریاتی هم آمده که برای شعور، موج می‌کشند و یا در تعریف شعور را از ذراتی مثلاً به نام می‌دانند ، اصلاً تا گفتیم شعور از ذرات و اسم ذره را آوردیم ، یعنی اینکه شعور را از جنس ماده و انرژی تعریف کردیم ، یعنی در واقع جریانات فکری است که می‌گوید شعور ولی بازم شعور را از جنس ماده و انرژی می‌داند ، شعوری که ما می‌گوئیم با شعوری که یک عده‌ای می‌گویند فرق دارد ، آنها هنوز در گیر و بند ماده و انرژی هستند ، فهمیده اند که یک چیزی هست ولی نمی‌توانند از ماده و انرژی فراتر بروند ، باز در ماده و انرژی گیر هستند ، اگر به مطالبشان مراجعه بکنیم می‌بینیم که دوباره برای شعور موج می‌کشند ، دوباره تعریفهای طول موج، فرکانس، قاطی شدن طول موجها، التقاط شعورها با التقاط امواج را مطرح می‌کنند و ادراک دارند .

پس ما داریم می‌گوئیم که شعورهای مختلفی وجود دارد ، شعور سلولی ناقص و معیوب و شعور سلولی سالم ، تشعشع چیزی است که به کلام ما کمک می‌کند و ما وقتی که می‌گوئیم تشعشع ، یک برداشت فیزیکی داریم ، ما در یک میدانی قرار گرفتیم و این فقط به مفاهیم فیزیکی ما کمک می‌کند ، شعور و تشعشع عین هم هستند

ادامه سوال؛ پس چرا پاکسازی مکان داریم، شارژ شعوری مکان داریم، اگر عین هم هستند پس چرا اینها باهم متفاوت هستند؟
جواب؛ ما وقتی که می‌گوئیم پاکسازی داریم می‌کنیم، یک جور جارو کردن تشعشعات منفی است که از این مکان دور بشود، وقتی که می‌گوئیم شارژ یعنی در واقع یک جور ذخیره سازی و یک جور باردار کردن یا انتقال یک شعور مثبت که قبلاً نبوده به این مکان است بطوریکه هرکس وارد این مکان شد احساس آرامش بکند، این تئوری می‌کده است یعنی فلسفه می‌کده این است، می‌کده یک جائی است که شارژ شعوری شده، هرکس تا می‌آید داخلش مست می‌شود، منظور شور و شغف و آرامش است، مثلاً وارد که می‌شود یک جور اسکن می‌شود، این فلسفه می‌کده است، حتی در محل اتصالش هم برقرار می‌شود و در اینجا شارژ اکتسابی است، توضیح دادیم که اماکن به دو صورت تحت شارژ هستند (۱) اکتسابی طبیعی یا تشعشع فیزیکی؛ افراد وارد مکان می‌شوند با وجودیکه اصلاً نمی‌دانند که شارژ چیه ولی آن مکان دارد شارژ افراد و تشعشع افرادی را که در آن مکان وارد می‌شوند می‌گیرد، هرکسی هم تشعشع شعوری دارد و هم تشعشع انرژی و ماده دارد (۲) تشعشع شعوری؛ همانی که می‌گوئیم مثلاً می‌رویم در کنار یک کسی قرار می‌گیریم بدون حرف زدن دلمان آشوب می‌شود و دچار اضطراب می‌شویم، یا در کنار یک کسی احساس آرامش می‌کنیم اینها شعوری است، یعنی اینکه ما بصورت ارادی هم می‌توانیم مکانی را شارژ مثبت بکنیم.

حلقه آگاهی

این حلقه حلقه ای است که برای ما یک چیزهایی را مکشوف و آشکار بکند و به یک چیزهایی نزدیک و نزدیکتر بشویم، در واقع برای درک و فهم همین حلقه خودمان یعنی حلقه انا لله و انا الیه راجعون هست، این حلقه مخصوص خودمان است و نیاز به این دارد که جهت برقراری ارتباط زمانی را اختصاص بدهیم.
سؤال؛ یک آگاهی برای من آمده که نمی‌دانم مثبت است یا منفی، راجع به خلقت انسان، در آنجا که گفته شد به انسان که به این درخت نزدیک نشود و نزدیک شد، طبق فرموده شما یک چیزی مثل حائل بین انسان و خداوند قرار گرفت و از آنجا وقتی آدم و حوا همدیگر را دیدند خجالت کشیدند چون همدیگر را عریان دیدند، یعنی قبلش همدیگر را نمی‌دیدند، که از آن لحظه بر اینها جسم غالب شد و این جسم خودش همان باری بود که اینها را از آن کل جدا کرد، خواستم بدانم که این درست است یا نه؟

جواب؛ بله به عبارتی سمبلیک می‌فرماید که آنها قبلش نمی‌دانستند که شرم و حیا چی هست.

برخی از ساقی بیا ای دشمن شرم و حیا تا بخت ما خندان شود پیش آی خندان ساقیا - مولانا

در واقع این قضیه به ما می‌خواهد بگوید ما وقتی که به درخت نزدیک نشده بودیم، آگاه نبودیم، همینکه به آن درخت نزدیک شدیم با مفاهیم جهان دو قطبی آشنا شدیم، قبل از آن اصلاً نمی‌دانستیم شرم و حیا چی است و حالا می‌گوید ساقی بیا من را ببر به آنجا که شرم و حیا هنوز نبود، (البته این که می‌گوید ای دشمن شرم و حیا، ممکن است برداشتهای ظاهری بشود و بگویند که اینها که در دنیای عرفان هستند می‌خواهند شرم و حیا نباشد و در جائی دیگر که مولانا می‌گوید بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش، اینها را ممکن

است برداشتهای بکنند و یک چیزهایی دیگر را از آن نتیجه بگیرند (درواقع ما در آنجا هنوز با مفاهیم جهان دو قطبی آشنا نبودیم و هنوز جایی نبود که ما بدانیم شرم و حیا چیست ، بعد از آشنائی با شجره و آشنا شدن با مفاهیم دو قطبی بود که فهمیدیم شرم و حیا چیست ، و قبل از آن در واقع آن بهشتی که معرفی کرده بودند ، بهشت ناآگاهی بود ، یعنی ما هنوز با تضاد آشنا نشده بودیم ، خوب جایی که تضاد نباشد یعنی مانفهمیم که چی هست ، خوب آنجا بهشت است ، آن بهشت اول ، بهشت آخر نیست ، بعضیها تصور می کنند که آن بهشت اول با بهشت آخری یکسان است و لذا می گویند این چه کمالی است از بهشت آمدیم و دوباره می رویم در همان بهشت ، نه آن بهشت ناآگاهی بود و با بهشت اینطرف تفاوت دارد ، این بهشت خدائی است و ما در این بهشت داریم خدائی می کنیم ، در اینجا و در رضوان داریم خدائی می کنیم ، اینقدر فرق ماجرا است ، در بهشت اول وقتی نزدیک شدیم و سیب را گاز زدیم و یا گندم را خوردیم ، گاززدن یا خوردن یعنی ثمره ، یعنی ثمره درخت را فهمیدیم ، خوب چه جوری فهمیدیم ، لاقلاً یکبار حلقه را دور زدند ، یعنی نتیجه شجره برایشان معلوم شد که ای بابا ماجرا چی بوده و استغفار کردند ، آخرش استغفار کردند نه اولش ، یعنی بعد از اینکه به ماحصل نتیجه نزدیک شد ، سیب را گاز زد ، یعنی بی نهایت دور زدند و فهمیدند که نقشه چیه ، اما اینکه چرا استغفار کردند ، این ماجرا در واقع سمبلیک می خواهد به ما یک چیزهایی را بگوید

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، پس از برداشتن آن

سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و [لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود احزاب ۷۲
یعنی این را که پذیرفت ، پذیرفتنش از روی آگاهی نبود بلکه بر اساس نقشه ما پذیرفت و خودش نسبت به این قضیه **إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** بود هم در تاریکی بود و هم در ناآگاهی.

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها - حافظ

ما نمی دانستیم که موضوع از چه قرار است ، وقتی فهمیدیم که سیب را گاز زده بودیم ، یعنی محصول این درخت را ما چشیدیم و تازه فهمیدیم که نقشه چیه ، یعنی زمانیکه ما دور یا دورها را زدیم ، قبلش خیلی از چیزها را نمی دانستیم ، اصولاً قبلش من معنی نداشت ، وقتی فهمیدند که لُخت هستند چه زمانی بود

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من

هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من - خیام

آنطرف پرده من و توئی نبود ما بودند ، اصلاً معلوم نبود که لُخت هستند ، البته اینها سمبلیک است ، آنجا لُختی معنا ندارد ، اما اینطرف قضیه بمحض اینکه افتادن اینطرف پرده فهمیدند که من هستم ، تو هستی و بعد این ماجراها که حالا متوجه شدند که خودشان وجود دارند و جدا هستند و لُخت هستند ، و شرم و حیا پیش آمد ، یعنی در واقع با یک مفاهیم فیزیکی می خواهد اینها را به ما برسانند و اینجا در واقع نه آن درخت و نه آن غریانی که ما تصور می کنیم معنی دارد ، اینها همه در قالب داستانهای مثالی است که در قالب این داستانه ، مثالها و تئوریهها به ما خیلی از مفاهیم را برسانند .

سؤال؛ در مورد حلقه آگاهی فرمودید که این حلقه آگاهیهای هفت آسمان را برای ما باز می کند، در مورد هر یک طبقه زمین که در قرآن نام برده شده است توضیح بدهید.

جواب؛ زمین بستر حرکت است، هفت بخش آسمان گنجینه های اطلاعات هفت بخش بستر حرکت است، ارض یک معنای ظاهری دارد که زمین است معنای باطنی اش بستر حرکت است، این بستر حرکت هفت بخش است که هفت آسمان گنجینه های اطلاعات مربوط به این هفت بخش است، اما اینکه چرا هفت بخش، باید گفت که در عالم هستی با همه اعداد بازیهای مختلفی شده است و عددی نیست که به بازی گرفته نشده باشد، یک جا عدد ۷ کاربرد دارد، یک جا ۹، ۸، ۲ (دوقطبی) ۳، ۱ (وحدت) و ... همه اعداد در این بازی شرکت کرده اند، حالا در این حلقه ۷ تعیین کننده بستر حرکت است، اعتراض می شود چرا هفت در حلقه بغلی مثلاً می بینیم که عدد ۸ بکار رفته، یعنی بمحض اینکه اعتراض بشود چرا هفت، حلقه دیگر را نشان می دهند، اما در خود این حلقه نیز تمامی اعداد بکار گرفته شده است، یعنی عددی نیست که بیکار مانده باشد و بتوانیم بگوئیم که به این عدد ظلم شده است.

ضرورت کار کردن با حلقه ها

بعضی از دوستان که کلاس تمام می شود دیگر پی گیری حلقه ها را می گذارند کنار و اصلاً یادشان می رود که چه حلقه هائی بوده، با توجه به اینکه تعداد این حلقه ها زیاد است و هر دوره ای ۶، ۷ حلقه است و ما باید برنامه ریزی منظم و مرتبی برای پی گیری داشته باشیم، خوب ما الآن نمی خواهیم برویم دوره ۸، چون در دوره ۸ با ده تا دوازده حلقه سرو کار داریم، لذا توصیه ما این است که باید از حلقه ها استفاده عملی کرد و در حاشیه اش هم کارهائی مثل فرادرمانی، تشعشع دفاعی را هم انجام بدهیم بخاطر جاری کردن آن فیض الهی و رحمانیت الهی و لایروبی کردن، فراموش نکنیم لایروبی کردن کانال را که آنچیزی که لایروبی می کند و جریان را باز می کند این قضیه جاری کردن آن فیض الهی و رحمانیت الهی است که با کارهائی چون فرادرمانی و تشعشع دفاعی روی دیگران است، بعضی از دوستان اصلاً کار نمی کنند و همینطور روی هم روی هم جمع می شود و بعد دیگر مسدود می شود، این قضیه نیاز به جریان دارد، نیاز دارد که ما جاری بکنیم و کار بکنیم، از یک طرف هم می بینیم وقتمان کوتاه است و تند تند می خواهیم حلقه ها را داشته باشیم، بخاطر اینکه واقعاً زمان نیست، شاید هر کدام از این حلقه ها واقعاً چند سال وقت نیاز دارند و قبلاً هم همینطور بوده و سالیان سال دنبال یک حلقه بودند، از یک طرف وقتمان کم است و از یک طرف می خواهیم همه اینها جا بیافتند، همه اینها شاید با یک برنامه ریزی نه چندان مفصلی ولی بلاخره ما باید روزی نیم ساعت، یک ساعتی وقت بگذاریم و در پاسخ به این سؤال که آیا با همدیگر (منظور چند حلقه را باهم) می شود یانه، باید بگویم که باهم هم می شود و جدا از هم هم می شود و این بستگی به شما دارد، الآن

تجربه کردیم که حلقه ها با هم فرق دارند ، مثلاً وقتیکه می‌روید در ارتباط قونیه ۲ یک ماجرا است ، وقتی که می‌روید در شارژ یونی یک ماجرای دیگر ، بنابراین این بستگی به شما دارد ، یک موقع می‌خواهید این حلقه را مستقل کار کنید ، یکبار می‌خواهید مثلاً حلقه آشتی و درک مرگ را جدا کار بکنید خوب این حلقه یک تجربه منحصر به فرد خودش را دارد ، اینها زمانی مشخص می‌شود و روشن می‌شود که ما همه در بند عبادت عملی آن که باید جاری باشد و مسأله برکت همه مسائل در راه انداختن کار دیگران و عبادت عملی است باشیم ، یعنی آن مُهر تأیید می‌گذارد بر روی بقیه چیزها و در کنارش هم از یک طرف پی‌گیری این ارتباطات و هرکسی باید برای خودش یک برنامه ریزی متناسب با وقت خودش و مسائل خودش داشته باشد .

آیات قرآن استفاده شده در دوره ۷

۴ بلد	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ براستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.
تین ۴	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ [که] براستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.
حشر ۲۴	هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.
بقره ۳۰	وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ و حال آنکه ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.
اسراء ۸۵	وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و در باره روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است .
شمس ۸	فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است.
اعراف ۳۱	وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ بخورید و بیاشامید و[لی] زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران دوست نمی‌دارد.
بقره ۳۱	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت .
حجر ۲۹	فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده درافتید.
فجر ۲۷ - ۳۰	يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي ای نفس مطمئنه (۲۷) خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد (۲۸) و در میان بندگان من درآی (۲۹) و در بهشت من داخل شو (۳۰)
بقره ۲۵۷	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ خدای خدایان سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در می‌برد و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] = طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکیها به در می‌برند آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند .
بقره ۲	ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا هُدًى لِّلْمُتَّبِعِينَ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقواییندگان است .
لقمان ۲۰	أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِئٍ آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است و برخی از مردم در باره خدا بی [آنکه] دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند.
صافات ۷۶	قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای.
یاسین ۶۸	وَمَنْ نَعْمَرَهُ نُنكَسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ و هر که را عمر دراز دهیم او را [از نظر] خلقت فروکاسته [و شکسته] گردانیم آیا نمی‌اندیشند.
احزاب ۷۲	إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند و[لی] انسان آن را برداشت راستی او ستمگری نادان بود.

رفتیم و پای بر سر دنیا گذاشتیم
چون آهوی رمیده ز وحشت سرای شهر
ما را به آفتاب فلک هم نیاز نیست
بالای هفت پرده نیلی است جای ما
کوتاه شد ز دامنما دست حادثات
شاهد که سرکشی نکند دلفریب نیست
در جستجوی یار دلازار کس نبود
ایمن ز دشمنیم که با دشمنیم دوست
صد غنچه دل از نفس ما شکفته شد
ما شکوه از کشکش دوران نمی کنیم
از ما به روزگار حدیث وفا پس است
به دیم شمع محفل و شندلان، هم

کار جهان به اهل جهان وا گذاشتیم
رفتیم و سر به دامن صحرا گذاشتیم
این شوخ دیده را به مسیحا گذاشتیم
پا چون حباب بر سر دریا گذاشتیم
تا دست خور بگردن مینا گذاشتیم
فهم سخن به مردم دانا گذاشتیم
این رسم تازه را به جهان ما گذاشتیم
بنیان زندگی به ما را گذاشتیم
هر جا که چون نسیم سحر پا گذاشتیم
موجیم و کار خویش به دریا گذاشتیم
نگذاشتیم گر اثری پا گذاشتیم
رفتیم و داغ خه بشر، به دلها گذاشتیم - ه.م.م.

قطعه شعر؛ امام الهدی از سعدی علیه الرحمه (۱)

در وصف و صفت سرور پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله

۱	کریم السجایا ۲ جمیل الشیم ۳	نبی البرایا ۴ شفیع الامم ۵	۱۶	اگر یک سر موی برتر یرم	فروغ تجلی بسوزد یرم ۲۱
۲	امام رسل، پیشوای سبیل	امین خدا مهبط جبرئیل ۶	۱۷	نماند به عصیان کسی در گرو	که دارد چنین سیدی پیشرو
۳	شفیع الوری ۷ خواجه بعث و نشر ۸	امام الهدی ۹ صدر دیوان حشر ۱۰	۱۸	چه نعت پسندیده گویم ترا	علیک السلام ای نبی الوری
۴	کلیمی که چرخ فلک طور اوست ۱۱	همه نورها پرتو نور اوست	۱۹	دروء ملک ۲۲ بر روان تو باد	بر اصحاب و بر پیروان تو باد
۵	شفیع مطاع نبی کریم	قسیم جسیم نسیم و سیم	۲۰	خدایا به حق بنی فاطمه ۲۳	که بر قول او ایمان کنم خاتمه
۶	یتیمی که ناکرده قرآن درست	کتبخانه چند ملت بشست	۲۱	اگر دعوتم رد کنی ور قبول	من و دست و دامان آل رسول
۷	چو عزمش بر آهیخت ۱۲ شمشیریم	به معجز میان قمر زد دو نیم ۱۳	۲۲	چه کم گردد ای صدر فرخنده پی	ز قدر رفیعت به درگاه حی
۸	چو صیتش در افواه دنیا فتاد	تزلزل در ایوان کسری فتاد ۱۴	۲۳	که باشند مستی گدایان خیل	به مهمان دارالسلامت ۲۴ طفیل
۹	به لا قامت لات بشکست خرد ۱۵	به اعزاز دین آب عزّی ببرد ۱۶	۲۴	خدایت ثنا گفت و تجلیل کرد ۲۵	زمین بوس قدر تو جبریل کرد
۱۰	نه از لات و عزّی بر آورد گرد	که تورات و انجیل منسوخ کرد ۱۷	۲۵	بلند آسمان پیش قدرت خجل	تو مخلوق و آدم هنوز آب و گل ۲۶
۱۱	شبّی بر نشست از فلک برگذشت ۱۸	به تمکین و جاه از ملک درگذشت	۲۶	تو اصل وجود آمدی از نخست	دگر هر چه موجود شد فرع تست
۱۲	چنان گرم در تیه قربت براند که	بر سدره جبریل ازو باز ماند ۱۹	۲۷	ندانم کدامین سخن گویمت	که والاتری زان چه من گویمت
۱۳	بدو گفت سالار بیت الحرام ۲۰	که ای حامل وحی برتر خرام	۲۸	تو را غر لولاک تمکین بس است	ثنا ی تو طه و یس بس است ۲۷
۱۴	چو در دوستی مخلصم یافتی	عنانم ز صحبت چرا تافتی؟	۲۹	وصفت کند سعدی ناتمام	علیک الصلوه ای نبی و السلام
۱۵	بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی بالم نماند			

پی نوشتها

- ۱- در وصف و صفت سرور پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله ۲- کریم السجایا: دارای خویها و سرشت نیک. ۳- جمیل الشیم: دارای نهاد و خلق و عادت پسندیده. ۴- نبی البرایا: پیامبر خداوند بر مردمان (برایا: جمع بریه: مردم). ۵- شفیع الامم: شفاعت کننده امتها، پیروان دین. ۶- مهبط جبرئیل: جایگاه فرود آمدن فرشته وحی الهی. ۷- شفیع الوری: شفاعت کننده خلق. ۸- خواجه بعث و نشر: سرور مردم در روز قیامت که برانگیخته می شوند و زنده می گردند. ۹- امام الهدی: پیشوای راه راست. ۱۰-

صدر دیوان حشر: بالانشین دادگاه و ایوان روز رستاخیز. 11- کلیم: لقب حضرت موسی (ع) که در کوه طور (واقع در شبه جزیره سینا) با خدا سخن گفت (سوره نساء آیه 164). 12- برآهخت: از مصدر آهختن و آهیختن: کشیدن و بیرون کشیدن. 13- اشاره است به معجزه (شق القمر) به دو نیمه کردن ماه. 14- وقتی که آوازه ظهور و تولد پیامبر صلی الله علیه و آله در دهانها افتاد در ایوان کسری (واقع در تیسفون) شکست حاصل شد و کنگره‌های طاق کسری فرو ریخت (از نشانه‌های تولد پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله). 15- لات و عزی: نام دو بت بزرگ عرب در زمان جاهلیت که با اعلام کلمه توحید (لا اله الا الله) نابود شدند. 16- با عزت و نیرومندی دین آبروی بت‌ها را ریخت. 17- پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها لات و عزی را نابود کرد بلکه با آوردن قرآن، آخرین پیام الهی، تورات و انجیل هم نسخ شد. 18- اشاره است که به معراج پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که بر براق سوار شد و به سبب جاه و مقامی که در نزد خدا داشت از فرشته الهی هم فراتر رفت. 19- چنان پیامبر صلی الله علیه و آله در عرصه قرب و نزدیکی به خداوند پیشرفت کرد که در سدره المنتهی (درختی در عرش) جبرئیل از همراهی باز ماند. 20- سالار بیت الحرام: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. 21- اشاره است به گفتار جبرئیل که می‌فرماید: اگر یک سر مو جلوتر بیایم پرتو انوار الهی پرم را می‌سوزد (= لودنوت انملۀ لا حترقت) = اگر یک بند انگشت جلوتر آیم پره‌ایم می‌سوزد. 22- ملک: پادشاه، در این جا منظور خداست. 23- بنی فاطمه: فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام). 24- دارالسلام: بهشت. 25- تبجیل کردن: احترام کردن، بزرگداشت. 26- اشاره است به حدیث معروف که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین) (من پیامبر بودم در حالتی که هنوز حضرت آدم (ع) در بین آب و گل بود). اشاره است به خلقت نور محمدی صلی الله علیه و آله قبل از خلقت انبیاء دیگر (ع). 27- اشاره است به حدیث قدسی: (لولاک لما خلقت الافلاک) (اگر تو نبودی جهان را خلق نمی‌کردم) اشاره دارد به عظمت وجود حضرت خاتم صلی الله علیه و آله - طه و یس که نام سوره‌های بیستم و سی و ششم از قرآن مجید است از القاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
 نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر
 مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
 چه گویمت که به میخانه دوش مست و خراب
 که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین
 ترا ز کنگره عرش می‌زنند صغیر
 غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
 رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
 نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
 حسد چه می‌بری ای سست نظم بر حافظ

بیار باده که بنیاد عمر بر یادست
 زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
 که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
 که این عجوزه عروس هزار دامادس
 سروش عالم غییم چه مژده‌ها دادست
 نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست
 ندانمت که در این دامگه چه افتادست
 که این لطیفهء عشقم ز رهروی یادست
 که بر من و تو در اختیار نگشادست
 بنال بلبل عاشق که جای فریادست
 قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست

من از من از کجا پند از کجا؟ باده بگردان ساقیا
بر دست من نه جام جان ، ای دستگیر عاشقان
نانی بده نان خواره را ، آن طامع بیچاره را
ای جان جان جان جان ، ما نامدیم از بهر نان
اول بگیر آن جام مه ، بر کفه ی آن پیر نه
رو سخت کن ای مرتجا، مست از کجا شرم از کجا
بر خیز ای ساقی بیا ، ای دشمن شرم و حیا

آن جام جان افزای را بر ریز بر جان ، ساقیا
دور از لب بیگانگان پیش آر پنهان ، ساقیا
آن عاشق ناباره را کنجی بخشبان ، ساقیا
برجه ، گدا رویی مکن در بزم سلطان ، ساقیا
چون مست گردد پیر ده رو سوی مستان ، ساقیا
ور شرم داری یک قدح بر شرم افشان ، ساقیا
تا بخت ما خندان شود، پیش آی خندان ، ساقیا **مولانا**

گر مرگ رسد چرا هراسم
این مرگ نه، باغ و بوستان است
تا چند کنم ز مرگ فریاد
گر بنگرم آن چنان که رای است
از خوردگهی به خوابگاهی
خوابی که به بزم توست راهش
چون شوق تو هست خانه خیزم

کان راه به توست ، می شناسم
کو راه سرای دوستان است
چون مرگ از اوست مرگ من باد
این مرگ نه مرگ، نقل جای است
و از خوابگاهی به بزم شاهی
گردن نکشم ز خوابگاهش
خوش جستم و شادمانه خیزم - **نظامی گنجوی**

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
مرا امید وصال تو زنده می دارد
نفس نفس اگر از باد بشنوم بویش
رود بخواب دو چشم از خیال توهیفات
اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم
عنان مپیچ که گر می زنی به شمشیرم
ترا چنانکه تویی هر نظر کجا ببند
بچشم خلق عزیز جهان شود **حافظ**

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
وگرنه هر دم از هجر توست بیم هلاک
زمان زمان چو گل از غم کنم گریبان چاک
بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک
و گر تو زهر دهی به که دیگری تریاک
سپر کنم سرو دستم ندارم از فتراک
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک
که بر در تو نهی روی مسکنت برخاک

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
گوییا باور نمیدارند روز داوری
بنده پیر خراباتم که درویشان او
یارب این نو دولتان را بر خر خودشان نشان
بر در میخانه عشق ای ملک تسبیح گوی
حسن بی پایان او چندان که عاشق میکشد
ای گدای خانقه برجه که در دیر مغان
صبحدم از عرش می آمد خروشی عقل گفت

چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
کاین همه قلب و دغل در کار داور میکنند
گنج را از بی نیازی خاک بر سر میکنند
کاین همه ناز از غلام ترک و استر میکنند
کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند
جمله ای دیگر به عشق از غیب سر بر میکنند
میدهند آبی و دلها را توانگر میکنند
قدسیان گویی که شعر **حافظ** از بر میکنند

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست
ما به فلک بوده ایم ، یار ملک بوده ایم
خود ز فلک برتریم ، وز ملک افزونتریم
بخت جوان یار ما، دادن جان کار ما
از مه او مه شکافت، دیدن او پر نتافت
بوی خوش این نسیم از شکن زلف اوست
خلق چو مرغابیان زاده ز دریای جان
آمده موج آلت کشتی قالب ببست

مابه فلک می رویم عزم تماشا که راست
باز همان جا رویم جمله که آن شهرماست
زین دو چرا نگذریم منزل ما کبر یاست
قافله سالار ما ، فخر جهان مصطفی است
ماه چنان بخت یافت او که کمینه گداست
شعشعۀ این خیال زان رخ چون والضحا است
کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحر خاست
باز چو کشتی شکست، نوبت وصل و لقا است - **مولانا**

کنون که بر کف گل جام باده صاف است
بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
به دُرد و صاف تو را حکم نیست خوش درکش
ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر
حدیث مدعیان و خیال همکاران همان
خموش **حافظ** و این نکته‌های چون زر

به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است
چه وقت مدرسه و بحث کشف کشاف است
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است
که هر چه ساقی ما کرد عین الطاف است
که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
حکایت زردوز و بوریاپاف است
سرخ نگاه دار که قلاب شهر صراف است

دوش دیدم که ملانک در میخانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
آسمان بار امانت نتوانست کشید
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
کس چون **حافظ** نگشاد از رخ اندیشه نقاب

گل آدم بسرشتند و به پیمانۀ زدند
با من راه نشین باده مستانه زدند
قرعه کار به نام من دیوانه زدند
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
طواف کعبه صورت حقت بدان فرمود
هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
بده تو ملکت و مال و دلی بدست اور
هزار بدره زرگر بری به حضرت حق
که سیم و زر بر ما لاشی است بی مقدار
زعرش و کرسی و لوح و قلم فزون باشد
مدار خوار دلی را اگر چه خوار بود
دل خراب چو منظر گه اله بود
عمارت دل بیچاره دو صدپاره
کنوز به خدمت دلها ببند چاکروار
گرت سعادت و اقبال گشت مطلوبت
چو همعنان تو گردد عنایت دلها
روان شود زلسانت چو سیل آب حیات
برای یک دل موجود گشت هر دو جهان
و گر نه کون و مکان را وجود کی بودی
خמוש وصف دل اندر بیان نمیگنجد

دل است کعبه معنی تو گل چه پنداری
که تا به واسطه آن دلی بدست آری
قبول حق نشود گر دلی بیازاری
که دل ضیاء دهدت در لحد شب تاری
حقت بگویدت دل آر اگر به ما آری
دل است مطلب ما گر مرا طلب کاری
دل خراب که آن را کهی نبشماري
که بس عزیز عزیز است دل دران خواری
زهی سعادت جانی که کرد معماری
ز حج و عمره به آید به حضرت باری
که برگشاید در تو طریق اسراری
شوی تو طالب دلها و کبر بگذاری
شود ینابح حکمت ز قلب تو جاری
دمت بود چو مسیحا وای بیماری
شنو تو نکته لولاک از لب قاری
ز مهر و ماه و زارض و سمای زنگاری
اگر بهر سر مویی دو صد زبان داری - مولانا

جانا به حاجتی که تو را هست با خدا
ای پادشاه حسن خدا را بسوختم
ارباب حاجتیم و زبان سوال نیست
محتاج قصه نیست گرت قصد خون ماست
جام جهان نماست ضمیر منیر دوست
آن شد که بار منت ملاح بردمی
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
ای عاشق گدا چو لب روح بخش یار
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود

کآخر دمی بپرس که ما را چه حاجت است
آخر سوال کن که گدا را چه حاجت است
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است
چون رخت از آن توست به یغما چه حاجت است
اظهار احتیاج خود آن جا چه حاجت است
گوهر چو دست داد به دریا چه حاجت است
احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
می داندت وظیفه تقاضا چه حاجت است
با مدعی نزاع و محاکا چه حاجت است

ره عاشق خراب اندر خراب است
دل زاهد همیشه در خیال است
نصیب زاهدان اظهار راه است
جهانی کان جهان عاشقان است
درون عاشقان صحرائی عشق است
در آن صحرا نهاده تخت معشوق
همه دلها چو گلهاي شکفته است
سراینده همه مرغان به صد لحن
ازان کم می رسد هرجان بدین جشن
طریق تو اگر این جشن خواهی
اگر آنجا رسی بینی وگر نه
خردمندا مکن عطار را عیب

ره زاهد غرور اندر غرور است
دل عاشق همیشه در حضور است
نصیب عاشقان دایم حضور است
جهانی ماورای نار و نور است
که آن صحرا نه نزدیک و نه دور است
به گرد تخت دایم جشن و سور است
همه جانها چو صفهای طیور است
که در هر لحن صد سور و سرور است
که ره بس دور و جاتان بس غیور است
ز جشن عقل و جان و دل عبور است
دلت دایم ازین پاسخ نفور است
اگر زین شوق جانش ناصبور است **عطار**

عقل خود را می نماید رنگها
از ملک بالا است چه جای پری
گرچه عقلت سوی بالا می پرد
علم تقلیدی و بال جان ماست
زین خرد جاهل همی باید شدن
هرچه بینی سود خود زان می گریز
هر که بستاید ترا دشنام ده
ایمنی بگذار و جای خوف باش
آزمودم عقل دور اندیش را

چون پری دورست از آن فرسنگها
تو مگس پری بیستی می پری
مرغ تقلیدت بیستی می چرد
عاریه ست و ما نشسته کان ماست
دست در دیوانگی باید زدن
زهر نوش و آب حیوان را بریز
سود و سرمایه به مفلس وام ده
بگذر از ناموس و رسوا باش و فاش
بعد ازین دیوانه سازم خویش را - مولانا

دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز
ده روز مهر گردون افسانه است و افسون
در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
در کوی نیکنمایی ما را گذر ندادند
آن تلخ خوش که صوفی ام الخبائثش خواند
هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی
سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
آیینه سکندر جام می است بنگر
خوبان پارسی گوی بخشندگان عمرند
حافظ به خود نپوشید این خرقة می آلود

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا
باشد که باز بینم دیدار آشنا را
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
هات الصبوح هیوا یا ایها السکارا
روزی تفقدی کن درویش بینوا را
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
گر خود نمی پسندی تغییر کن قضا را
اشهی لنا و احلی من قبله العذارا
کاین کیمیای هستی قارون کند گدا را
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
ساقی بده بشارت رندان پارسا را
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را